J AND K ACADEMY OF ART culture AND Lang.



J AND K @ ACADEMY OF ART culture AND Lang.



غنی کشمیری

احوال و آثار و سبک اشعارِ او

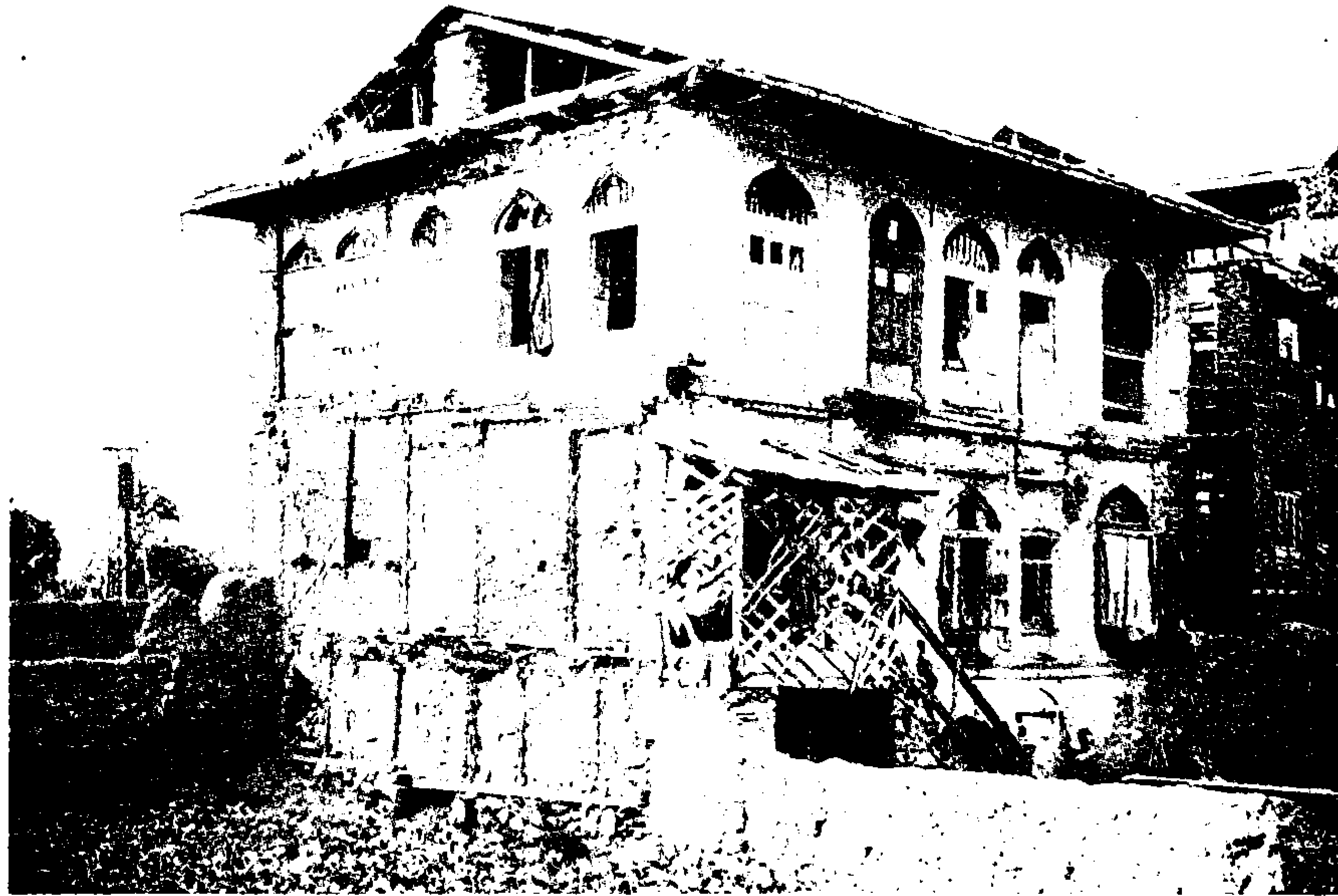
اثر:

دکتر ریاض احمد شیروانی

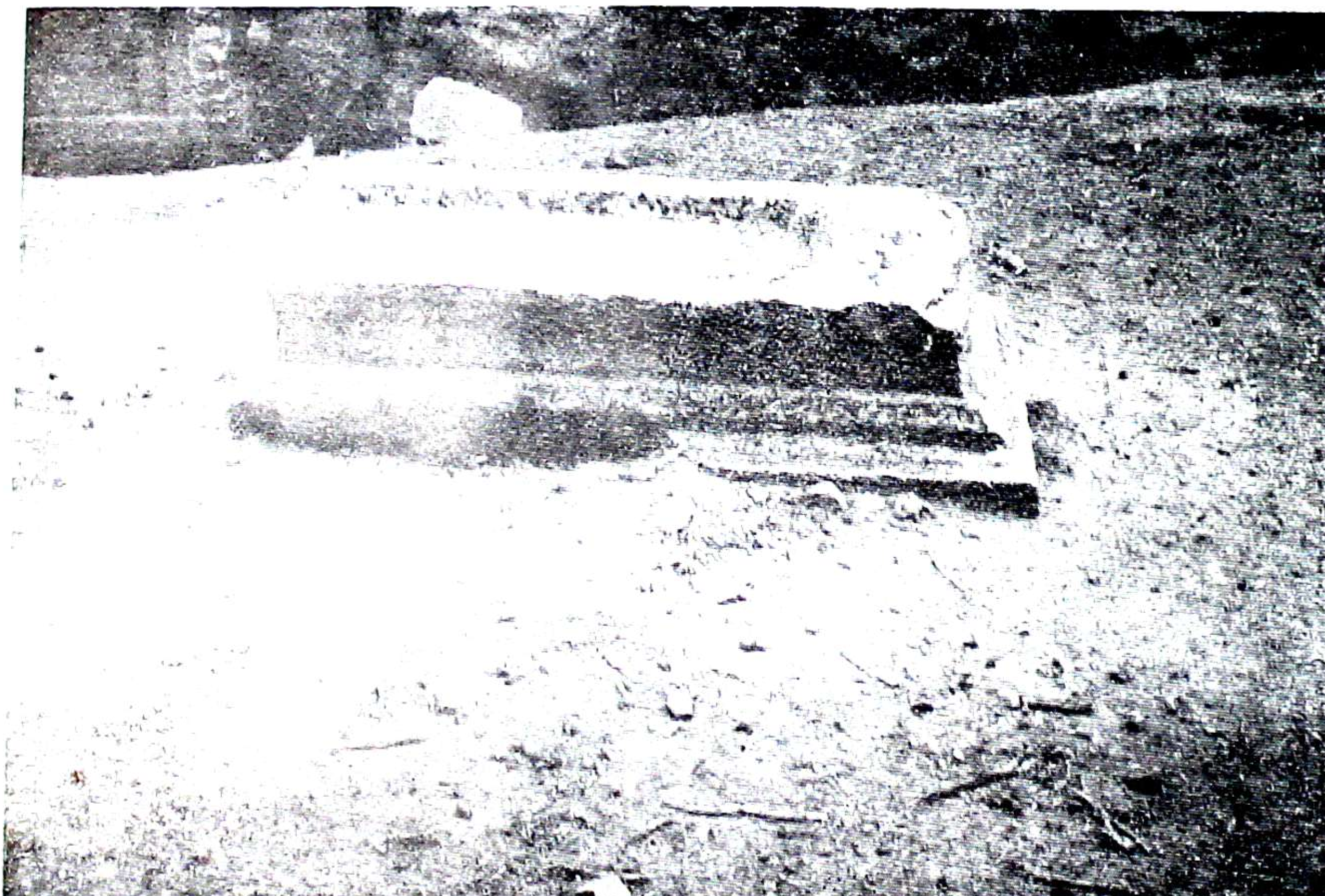
J AND K ACADEMY OF ART culture AND Lang.



فهرست مندرجات



رہائشِ گاہِ غنی (محلہ سید حسین بلادوری ، سرینگر)



مزاری نزد منزل غني. محققین دعویٰ دارند
کـه غني درین مدفون هست.

عرضِ ناشر

" دیوانِ غنیؔ " مدتی است کہ باکوششہای مُشترکہ آقایانِ محمد امین داراب و علی جواد زیدیؔ تالیف شدہ بچاپ رسیدہ است۔ اکنون یك دیوان غنیؔ دیگری کہ آں را آقای شیروانی تالیف کردہ اند تقدیم بخوانندگانِ عزیز می کُنیم و متوقع ھستیم کہ این تالیف در ضمن شناسائی از غنیؔ بمنزلۂ یك پیشرفت بشمار خواھد آمد۔

غنیؔ برجستہ ترین شاعرِ کشمیر می باشد واُمیدوار ھستیم کہ ایں کتاب در ھمہ جا ھا کہ شعر غنیؔ دراں خواندہ می شود، اکادمی را متعارف خواھد نمود۔ نظر بایں کہ ایں تالیفِ اولین کتابی است کہ در آفست چاپ شدہ است، در ھمہ تالیفہائی کہ اکادمی تا این روز بزبان ھای اُردو وکشمیر شائع کردہ است، امتیازی بخود خواھد گرفت۔

شہید گنج۔ سرینگر

۲۰ مارس ۷۲ء

محمد یوسف ٹینگ
ڈپٹی سیکرٹری

چھاپ : اعلیٰ پرنٹنگ پریس ۔ دہلی۔
ناشر : سکریٹری جموں اینڈ کشمیر اکیڈیمی
آف آرٹ، کلچر اینڈ لنگویجز۔ سرینگر
کتبہ : سرفراز احمد صدیقی۔

J AND K ACADEMY OF ART culture AND Lang.



مقدمه

کمال خورسندي داريم کتابي که سر از جوزاي ۱۳۴۷ بصورت اوراق متفرقه در شماره هاى مجلهٔ ژوندون در کابل به نشر رسيده بود اکنون درهند بصورت رساله اي جداگانه طبع ميشود . دران وقت اظهار اميد کرده بوديم که روزي بر سد اين اثر بصورت مستقل چاپ شده بتواند واينك آرزوي ما بزودى براورده شد -

اين کتاب در شناسائى افکار واشعار يك شاعر برجسته غني کشميري ونيز درفهم يکى از صفحات دلاويز سبك هندي شعر درى نقش وارزش عالي دارد . شادمانيم که دوست هندى ما - دکتور رياض احمد شيرواني باينوسيله نتيجهٔ تحقيقات چند سالهٔ خود را به محيط علم وادب که بتاريخ شعر دري علاقمند است تقديم داشته باينگونه در پيوندها ى ديرينهٔ ادبي بين هند ومردمان دري زبان وصله اي مي افزايد-

ادباي افغانستان بطور خاص از نشر اين کتاب حسن استقبال ميکنند زيرا افغانستان وآن ادبا که ازينجا آمده يا آنرا عبور کرده بسوي جنوب شرق سفر ميکردند ، در پرورش و پيشرفت سبك هند سهم برجسته داشتند . امروز افغانستان درجملهٔ چندين رسالت فرهنگي که دارد يکي هم مأمن سبك هندي شعر دري است که سخنوران معاصر چون مرحوم ملك الشعراء عبدالله قاري کابلي ومرحوم استاد عبد الحق بيتاب کابلي شيفتگان آن بودند .

اين انتقال متقابل فرهنگ ادب و هنر درتاريخ باستان ريشهٔ عميق دارد زيرا در آغاز ازمنهٔ تاريخي وپيش از اسلام وهمچنان بعد از اسلام جريانات فرهنگي افغانستان ونيم قارهٔ هند را پيوسته مي داشت وگذرگاه هاي کهسار افغانستان عمده ترين دروازه هاي اسياي مرکزي و جهان شرق ميانه بسوي جنوب آسيا بودند .

مؤلف اين کتاب در افغانستان و ايران داراي دوستان ادبي متعددند . همه چشم آن دارند آثار وکتب ديگري درين زمينه پهناور به کوشش دکتور شيرواني به نشر

ب

برسد تا علایق نیم قارهٔ هند با محیط دري زبان بیش از پیش به اهتمام یك دانشمند گرانمایهٔ هندي، استوار تر شود .

کابل - ٥ دلو ١٣٤٩

روان فرهادی

معین وزارت امور خارجه افغانستان

پیشگفتار

شکرو سپاس بیحد و حصر مرخدای راکه بفضل و مرحمت آن کردگار متعال و
مساعدت اکادمي هنر و فرهنگ وزبان استان جمروکشمیر این رساله بدست دوستداران
باذوق شعروادبیات فارسي تقدیم میگردد. نگارش این صفحاتي چند و کاوش اینجانب
درباره احوال وآثار و سبك آثار غني کشمیری یکي از معروف ترین شعرای پارسی گوی کشمیر
جنت نظیر در اصل حلقه کوچکی است در سلسله گامهای که عده ای از دانش پژوهان
برای معرفی وآشنا کردن شعرا و نویسندگان فارسی زبان هند برداشته اند. نویسندهٔ
این مقالات درسال ۱۹۶۱ میلادی توفیق یافت بعنوان کارمند سفارتکبرای هند به تهران
عزیمت وطی چارسال وچند ماه اقامت خود درآن مرکز علم وادب باکمك و معاونت
معنوی استادان گرامی دانشگاه تهران به تدوین این رساله بعنوان پایان نامه جهت
دریافت درجه دکترای ادبیات فارسي از دانشگاه تهران بپرازد. در اینجا ذکراین مطلب
خالي از دلچسپی نخواهد بود که تعداد زیاد دانشجویان هندی و پاکستاني که برای تحصیلات
عالی زبان وادبیات فارسي به ایران وبالخصوص به دانشگاه تهران مراجعه می کنند
در ختم دوره تحصیلی خود رساله های متعددی را درباره شعراء ومعاریف پارسی گوی که
در دربارهای سلاطین افغاني وگورگانی هند بسرمی بردند تالیف نموده اند وجمع آوری
ونشر این رسالات بوسیله یکي یا بعضی موسسات علمی هندو ایران و یا افغانستان و
پاکستان نه تنها مفید بلکه خدمت بزرگی درراه علم وادب مشترك این چهارکشور مهم
منطقه خواهد بود که از هر حیث بایکدیگر نزدیك وریشه مشترك فرهنگی را دارا
می باشند.

انتخاب موضوع احوال وآثار وسبك اشعار غني کشمیری برای پایان نامه درجه

دکترای چندین علت را داشت . اولا آنچه که تا انهنگام درباره شعرا ونویسندگان فارسي زبان هند تهیه شده فاقد شعرای بود که درخطه بي عدیل کشمیر بسر بردند و کمتر کسي بنحو شایسته ای باین موضوع پرداخته بود بنابرین برای اینکه سهمیکه کشمیر در خدمت زبان وادبیات فارسي در هند دارد فراموش نشود بلکه بتوان آنرا آشکار نمود اینجانب معروفترین و برجسته ترین شاعر پارسي زبان کشمیررا که درعین حال ازگویندگان سبك هندی ومعاریف آن مکتب است وخصایص آن سبك بنحو نیکو در سخنش هویدا است انتخاب نموده بمطالعه و تحقیق در باره اوپرداختم . ثانیا افکار واشعاراین شاعر نامدارکه شهرت و معروفیت او نه تنها درکشمیر بلکه از سرحدات قاره هند گذشته سراسرخراسان آن زمان راگرفته بود از آوان جواني نگارنده را تحت تاثیر قرار داد و خوب یادم هست سالی از سالیان که هنوز مراحل تحصیلات ابتدائی را بپایان نرسانیده بودم طبق عادت معمول در تعطیلات تابستاني از شهرخود رخت برگرفته برای گذراندن دوره مرخصي به قصبه ایکه دائی مادرگرامیم رحمهم اله درآنجا زندگي میکرد مسافرت نمودم ـ آن فقیدازادب ودانش بهره وافي واز معرفت و بینش نصیبي کافي برده بود مانند سایرنجباء و شرفای آن عهد بزبان فارسي علاقه بسیارداشت واشعار وامثال پارسي را همیشه درضمن صحبت ومجالست بعنوان شاهد بزبان میاورد ـ من بنده که دران عهد تازه مرحله پیمای طریق ادب شده بود بیش از پیش مورد لطف و عنایت آن جناب واقع شد و مرابه استادی از مشایخ قدیم سپرد تا پارسي بیاموزم ومن نیزهر بامداد درکنار آن استاد زانوی ادب به زمین زده به تحصیل کتب ابتدائی چون گلستان و بوستان سعدی و صفوة المصادر و دستور زبان می پرداختم واوقاتي را نیزکه درخانه بسر میبردم از تحسین وتشویق آن بزرگوار محترم برخوردار بودم ـ روزی درمیان اشعاری که برای مشق بمن تکلیف شده بود این ابیات از خامه آن مرحوم تراوید

ازغم احسان کس دست طلب را ترمکن | آبرو خواهي بنان خشك چون آینه ساز
برتواضعهای دشمن تکیه کردن ابلهی است | پای بوس سیل از پا افگند دیوار را

چون معني این ابیات را برایم توضیح و تشریح مینمود متذکر گردید که این شعر از غني کشمیری است . این اشعار ونام سراینده از آن هنگام بمصداق " العلم في الصغر

[illegible]

تقسیم مطالب و روش کار

[illegible]

... بخش تقسیم گردیده است

- ... سیاسی
- ... ادبی و فرهنگی
- ... مذهبی و اخلاقی

سه قرن بعد از فوت شاعر بمطالعه و تحقیق درباره او پرداخته است مشکل مینمود تا حقیقت را از افسانه وواقعیت را از داستان جدا سازد. تذکره نویسان ایران و هند درباره غني مانند بیشتر شعراء و معاریف دیگر جز عباراتي در توصیف و تعریف و انتخاب اشعار و یکي دو داستان بي اساس چیزی ننوشته اند و این امر کار بنده را مشکلتر ساخته است. بنا براین اساس کار را بر تجزیه و تحلیل مطالب تذکره نویسان و تطبیق آن (تا جائیکه مقدور بود) باگفته خود شاعر نهادم و در مورد اقوال ضد و نقیض از قول خود شاعر که شاید قبل ازین هیچکس درباره او باین کار مبادرت نورزیده بود استشهاد جسته ام و سعی نموده ام شخصیت شاعر بزرگ کشمیر را از تاریکي داستانها و حکایات بي اساس بیرون آورده در حلقه ادب دوستان وسخن شناسان متعارف نمایم و بنحو شایسته بشناسانم. بطور خلاصه تا جائیکه توانسته ام از کاوش و جستجو کوتاهي نکرده واز پرسش ننگ نداشته ام تا آنچه که گردآمده است باهمه بیمقداری بیکبار خواندن بیارزد و قضاوت این موضوع که تاچه اندازه توانسته ام هدف خود را تعقیب نمایم با خوانندگان باذوق است.

در پایان این گفتار واجب است از همه اولتر مراتب امتنان قلبي خود را بحضور استاد ارجمند جناب آقای دکتر حسین خطیبي که رهنمائی این بنده را هنگام تالیف این رساله در دانشگاه تهران قبول فرموده بر من منت گذاشتند تقدیم بدارم. سپس از دانشمند گرانمایه وادیب وسیاستمدار بلند پایه افغانستان اعني جناب دکتر روان فرهادی که با نوشتن مقدمه این کتاب برارزش آن افزوده اند مراتب شکر و سپاس خود را اظهار نمایم. همچنان براین بنده است که تشکرات قلبی خود را بحضور جناب آقای تي آن کاول سفیر کبیر اسبق هند در ایران و دبیر کل وزارت امور خارجه هند که در نتیجه بذل مساعي آن ذات گرامي این رساله بشکل کتاب مستقلي بکمک ومعاونت اکادمي هنر و فرهنگ وزبان جمو وکشمیر بزیور طبع آراسته میگردد تقدیم بدارم. در آخر این مقال از کمک و معاونت دوست گرامیم آقای احمد طاهری عراقي که در تحریر این رساله بمن کمک های شایاني نموده اند واز مساعي رفیق عزیز جناب محمد بشیر رفیق مدیر اسبق باکفایت مجله وزین "زندون"

کابل که در سال ۱۳۴۷ رساله اینجانب را بالاقساط چاپ نموده تذکر داده از همکاری و تشویق آنها سپاسگذاری مینماید.

باشد که مورد پسند و تقدیر صاحبان نظر واقع گردد — ومن الله التوفیق ولا قوة الا بالله.

دکتر ریاض احمد شیروانی

ریاض احمد شیروانی

فصـــل اوّل

مختصری درباره جغرافیای کشمیر مناظر طبیعي وآب وهوای آن

کشور پهناور هند از هرحیث مظهر تنوع ونمونه بارز وحدت درکثرت میباشد. مردم این سرزمین دارای ادیان مختلف، فرهنگهای متنوع وزبانهای گوناگون میباشند. طبیعت نیز این خاك پهناور را از تمام مزایا ونعمتهای جهاني سهم فراواني اعطاء کرده است - این کشور بزرگ که بیشتر به یك شبه قاره شباهت دارد دارای مناطقي است که از لحاظ آب وهوا مناظر طبیعي و وضع جغرافیائي کاملاً بایکدیگر متفاوت بل متغایرا ســـد. کشمیرکه ازقرنهای متمادی قسمتی ازهند بوده منطقه ایست وسیع وپهناورله دست طبیعت چون مشاطه ای ماهرآن سرزمین را بازیبائي وجمال غیرقابل وصف زینت داده است - این خطه دردامنه کوههای پربرف قراردارد که مانند پاسبان کهنسال لباس سفید دربرکرده آمادهٔ نگهباني هستند - این کوههای بلند که قله های رفیع آن همواره مستور از برف است ازسلسلهٔ جبال معروف همالیا یعني "خانهٔ برف" میباشد - وادی کشمیر با درازای ۱۲۸ کیلومتر و پهنای تقریباً ٤٠ کیلومتر درپای این کوههای سربفلك کشیده قراردارد - این قطعه زمین با عظمت طبیعي وخداداد ومرغزارهای سرسبز وکشتزارهای زعفران وجنگلهای انبوه ودریاچه های آرام وباغهای خوش آب وهوا وچنارهای باشکوه وآبشارهای خروشان وچشمه سارهای ولوله انگیز همواره الهام بخش ساکنین و جهانگردان بوده وهست -

چگونگي بوجود آمدن کشمیر واساطیرهند دراینباب

هندیان را درباره بوجود آمدن این وادی بیضوی شکل اساطیروافسانه های است وچنانکه بعداً خواهیم دید این داستان ها بافریضه های علمي زمین شناسي نیز

مطابقت دارد - برطبق این اساطیر ملیون ها قرن پیش این وادی بشکل یك دریاچه عمیق که ژرفای آن به چند صد متر میرسد پدیدار گشت - ربة النوع شاکتی (SHAKTI)که مظهر شیوا (SHIVA) یکي ازخدایان ثلاثه هندو است در محلي بنام ستي سر(دریاچه ستي)بشکل آب زلال مصفي ظاهر گردید. بعد از مدتي یکي ازاهریمنان خونخوار بنام جلدیوا (JALDEEVA) (یعني آب آفرید) براین دریاچه تسلط یافت وبا پیروان و مریدان خود وضع آشفته ای در جوار این دریاچه بوجود آورد - روزی کشپ (KASHAP) نوهٔ برهما (خدای آفریننده ونگاهدارنده ویکي ازخدایان ثلاثه هندو) از جنوب هند برای زیارت مکانهای مقدس به شهر جالندرا (واقع در استان پنجاب) قدم نهاد ومتوجه گردید که تمام قسمت شمال غرب کشور بعلت خرابکاریهای آن دیو ویران شده است - کشپ در صدد نابودی آن اهریمن برآمد وبرای رسیدن این منظور بعبادت وریاضتهای مذهبي پرداخت تا مگر بتواند توجه خدایان را بخود جلب و از آنها برای موفقیت در این کار استعداد بطلبد - زحمتهای کشپ بثمر رسید و بعد از ریاضات شاقه وطولاني خدایان ثلاثه (برهما - وشنو و شیوا) براو ظاهر گردیده وعده کمك به او دادند - قبل ازین ایندرا (INDRA) خدای رعد وباران بکمك همدستان خود برای نابودی وازبین بردن این دیو مهیب کوششها نموده چندین نفراز مریدان اورا کشت وآنهائیکه ازدستش فرار کردند زیرآب دریاچه مخفي شدند - کشپ با کمك وشنو(VESHNU) بجنگ اهریمن درآمد - این اهریمن ازترس وشنو زیرآبها ناپدید گردید ولي وشنو بشکل گرازنر قوی الجثه (که به زبان سانسکریت وراهه (VRAHA) میگویند) درآمده بایك ضربه شدید شگاف بزرگي درکوه بوجود آورد که در نتیجه آب بجریان درآمد ودریاچه خشك گردید واین محل باسم وراهه مولا (VRAHA MULA) (بارا مولا) (۱) معروف شد - اهریمن مخوف چون نمیتوانست با قوای خدایان ثلاثه بجنگد به محلي که اکنون شهر سرینگر واقع است پناه برد ولي بالاخره

---

(۱) باره مولا شهر یست کوچك که در ۳٤ میلي سرینگر پایتخت استان جمو وکشمیر به ارتفاع ۵۱۰۰ پا واقع است .

دستگیر وکشته شد و پیروان او که جان از دست سربازان خدائي بسلامت بردند بمحل های دور و دراز فرار کردند - دیری نگذشت که حوزهٔ خشك شده آباد گردید ولي چون زمستان فرا میرسید مردم بعلت سرمای غیرقابل تحمل بسوی جنوب بحرکت درمیآمدند واهریمنان دو مرتبه بر اوضاع مسلط مي گشتند - سالي از سالها برهمني درغاری پناهنده شد وتصمیم گرفت درطول زمستان همانجا بماند ولي چون زمستان سر رسید واهریمنان بر این وادی تسلط یافتند برهمن سالخورده را دستگیرکرده آزار دادند وسپس به محلي بنام نیل ناگ (چشمه سارنیلي) برده در دریاچه ای غرق نمودند - این برهمن پارسا چون به ته دریاچه رسید خود را جلوی قصر نیل ناگ (خدای مارها) پسرکشپ دید - بحضور او باریافت و داستان مصایب وآلامي که از دست اهریمنان دیده بود برای او بازگفت - نیل ناگ بکمك او پرداخت وکتاب مقدسي را بدو داد تا پیروی از دستورهای آن کتاب مردم را از ایذا وآزار عفریتان محفوظ دارد - این برهمن پس از بازگشت بوادی اصول ومباني آن کتاب را بمردم آموخت و در نتیجه آنها توانستند در زمستان نیز در وادی کشمیر زندگي کنند و از دست عفریتان محفوظ بمانند وبدین ترتیب این قطعه زمیني که تاکنون جایگاه دیوان و عفریتان بود به آبادی انساني مبدل گردید -

تطبیق اساطیر با شواهد علمي زمین شناسي

داستان بوجود آمدن وآبادی کشمیر بنحوی که در فوق گذشت ظاهرا افسانه ای بیش بنظر نمي آید ولي تحقیقات ابتدائي وپژوهش های علمي زمین شناسي با وقایع این داستان تطبیق میکند ونشان میدهد که حوزه کشمیر در زمان پیش از تاریخ یك دریاچا وسیعي بوده است وصخره سنگ ریگي که درغرب وادی قرار داشته در نتیجه طوفان و سیل وتغییرات بزرگ ارضي سائیده شد وشگاف برداشت - همچنین درهٔ موسوم به بارا مولا نیزدرنتیجه ریزش مداوم آب عمیق ترگردید وآب این دریاچه ازاین راه بطرف پائین جاری شد ولي این کارکه نتیجه تغییرات طبیعي بوده آهسته ودرمدت طولاني صورت پذیرفت وشاید صدها سال گذشت تاآب دریاچه تخلیه وخشك شد وبرای آبادی وکشاورزی حاضر وآماده گردید - درآن زمان هوای این منطقه که درکنار کوههای

پر برف قرار داشت آنقدر سرد بود که زندگي کردن در آنجا امکان پذیر نبود - فقط در تابستان چادر نشینان درین منطقه بسر میبردند و همینکه فصل زمستان فرامي رسید بسوی جنوب رهسپار میشدند ولي باگذشت زمان و سپری شدن مدتي دراز هوای این منطقه رو به اعتدال گذاشت و وادی کشمیر مناسب زندگي گردید و بتدریج اجتماعات انساني در آن تشکیل شد و آنان به کشاورزی و دیگر امور حیاتي پرداختند -

علت نامگذاری آن سرزمین بکشمیر

در مورد علت نامگذاری این قطعه زمین به کشمیر نیز اختلاف زیاد وجود دارد - طبق افسانه ای که ذکر گردید چون کشپ (KASHAP) قهرمان داستان بر عفریت مخوف پیروز شد و این قطعه زمین آباد گردید اسم آن را به افتخار نجات دهنده اش "کشپ مر" نهادند که مرکب است از اسم قهرمان "کشپ" و پسوند " مر" که بزبان سانسکریت معنی محل و مقام دارد و این اسم بمرور ایام و کثرت استعمال به کلمه کشمیر مبدل گردید (۱)

انسایکلوپیدیا بریتانیکا در ضمن کشمیر میگوید -" در همان ابتدا اسم این سرزمین را بزبان سانسکریت کشمیر گذاشتند - قدیمي ترین ساکنان کشمیر بقول راج ترنگیني (RAJ - TRINGINI) - مردماني بودند باسم ناگا (که بمعنای مار است) . نژادهای دیگری که در این سرزمین و کوهستانهای همجوار آن زندگي میکردند گاندهاری، کاسا و درادها نام دارند واحتمال میرود واژه کشمیر از نام کاساها گرفته شده باشد - مهابهارتا اساطیر هندی کاسمیرا و درادها را از نژادهای کشاتریا (KSHATRIA) (جنگجو) شمال هند بشمار میآورد (۲)

دکتر صوفي در کتاب خود بنام "کشیر" (KASHIR) درباره نام گذاری کشمیر چنین مینویسد "اسم سابق ستي سر باسم کاسمیرا مبدل گردید و معني آن قطعه زمیني است که آب (کا) آن بوسیله باد (سمیرا) خشك شده باشد - عقیده دیگر اینست که کلمه کاسمیرا لغتي است از لهجه پراکریت (PRAKIRIT) . این واژه که از دو جزء کاس (یعني فضا) و میر

---

(۱) تاریخ حسن جلد اول تالیف پیر غلام حسن کویهامي ص ۵۲ - ۵۳

(۲) Encyclopaedia Britannica 14th edition vol. XIII, page 290

(یعني کوه) مرکب شده معني فضای بین دو کوه میدهد وچنانچه به موقعیت جغرافیای این وادی بنگریم معلوم میشود که کشمیر همچون آوندی ژرف درمیان کوههای بلند قرار گرفته است -

عقیده دیگر اینست که کشمیر یا کشیر اسمي است که ساکنین آنجا بعلت سکونت نژاد "کش" به آن سرزمین داده اند - کش ها یکي از قبایل سامي بوده که شهر کاش دربخش بخارا (درراه سمرقند وبلخ) که اکنون باسم "شهرسبز" معروف است وشهرکاشان در ایران وکاشغر در استان ترکستان چین را آباد کردند ودراینصورت کلمه کشمیر مرکب است از "کش" که نام قوم مذکور است و "یر" که مثل "آن" در "کاشان" و "غر" در "کاشغر" پسوند مکان - ولي این عقیده هنوز کاملاً محقق نشده است وفقط سرلوکاس کینگ (SIR LUCAS KING) آنرا در دیباچه توزك بابری (ترجمه انگلیسي) ذکر کرده است (۱) - دراسماء بلاد وقراء غیر از کاشان وکاشغرکه فوقاً گذشت نامهای دیگری میبینیم که احتمالاً باجزء نخست "کشمیر" یکي است مانند "کاشان" (ازشهرهای ترکستان) (۲) و "کاشان" (از شهرهای ماوراءالنهر) (۳) وکاشکن (ازقرای بخارا) (۳) و "کاشکان" (از قراء کازرون فارس) (٤) وکاسن (از قراء ماوراءالنهر) (٤) وکشفل (از قراء آمل طبرستان) (۵) وکشمر (ازقراء نیشابور) (٦) وکشمر (از بلاد ترکستان) (۷) که "آنرا کشمي نیزگفته اند" (۸)

---

(۱) کشمیر - دکترصوفي غلام محي الدین جلد اول - ص ۱۲

(۲) معجم البلدان طبع بروت ج ٤ ص ٤۳۰ - صفي الدین عبد مومن بغدادی در مراصد الاطلاع علي اسماء الامکنة والبقاع (طبع ۱۳۷٤ ج ۳ ص ۱۱٤۳) ذیل "کاسان" نویسد: من قری کازرون بفارس -"

(۳) معجم البلدان ج ٤ ص ٤۳ و مراصد الاطلاع ج ۳ ص ۱۱٤۳

(٤) معجم البلدان ج ٤ ص ٤۳۰

(۵) معجم البلدان ج ٤ ص ٤٦۲

(٦) معجم البلدان ج ٤ ص ٤٦۳ در مراصد الاطلاع "کشمیر" ضبط شده است -

(۷) نزهت القلوب: حمدالله مستوفي طبع دبیرسیاقي ص ۱۷۵ وفرهنگ آنندراج طبع تهران (ج ۳ ص ۱۱٦۳)

(۸) فرهنگ انجمن آرای ناصري .... مولف افزاید "گمان آن است مخفف کشمیر باشد"

بهر حال کشمیر اسم قدیمي است و تجزیه وتحلیل این کلمه هنوز هم مورد بحث واختلاف زبان شناسان میباشد. منابع ومراجع خارجي از ابتدای تاریخ آن سرزمین آنرا فقط باسم کشمیر یاد کرده اند وبقول دکتر ستین (DR. STFIN) دانشمند بزرگ انگلیسي که تحقیقات زیادی درباره کشمیر بعمل آورده میتوان بادلایل و مدارك استعمال کلمه کشمیر را از ۲۳ قرن پیش جستجو کرد ولي خود این اسم خیلي بیش از آن قدیمي تر است. ساکنین کشمیر خاك خود را کشمیر و مردم وزبان خود راکاشور یاکوشور میگویند و ظاهرا هردو کلمه باتغییر مختصری از ریشه همان کلمه کشمیر اخذ شده است.

گاهي شعرای ایران کشمیر را بصورت "کشمر" تخفیف کرده اند وپیداست مراد از آن غیر از "کشمر" از شهرهای ترکستان است چه هیچیك از اوصاف محدوده با "کشمر" ترکستان مطابق نیست وخاص کشمیر است. خواجوی کرماني گوید:

شه آسمان قدر دریا دل آنکو   زسهمش همه چین وکشمر بلرزد (۱)

ونیز گوید:

همنشین ماهرویان ختا رخلخم   همدم نسرین بران قندهار وکشمرم (۲)

موقعیت جغرافیائي

وادی کشمیر که جزوی از استان جمو وکشمیر در شمال هند میباشد دارای دو بخش است. بخش اول بنام آننت ناگ و بخش دوم باسم بارا مولا معروف میباشد - مساحت این وادی درحدود ۵۱۳۰ کیلو متر مربع است که تقریباً یك سوم خاك سویس میباشد. این وادی بیضوی شکل خوش آب وهوا درحدود یك میلیون و نیم جمعیت دارد وگذشته از اهمیتي که این وادی از لحاظ مساحت وجمعیت دارد ازحیث زیبائي و تنوع و وجود مناظر بدیع ومرایای دلکش عدیم النظیر وبي مثال است چنانکه اگر سیاحي از فلات هند بسوی کشمیر مسافرت نماید در ارتفاع هرصد پا باگل وگیاه وهوای مختلف روبرو میشود و درمسافت کوتاه

---

(۱) دیوان خواجه مصحح سهیلي خوانساری ص ۲٤

(۲) ایضاً ص ۸۱

۵٤ کیلومتری از هوای گرم رسوزان به منطقه سرد وخوش آب وهوا میرسد.

وادی کشمیر با وجود یکه ارتفاعش بین ۱۵۸۵ و ۱۸۲۹ متر از سطح دریا است ولي هوای آن مانند سایرجا ها ئیکه درین ارتفاع قرار دارند سرد وزننده نیست وعلتش آن است که دورادوراین قطعه زمین کوههای بلند ومرتفع وجود دارند که آنرا از هوای سرد شمالي و باد تند وسوزان جنوبي محفوظ و مصئون میدارد. کوههای که گرد این وادی حصار کشیده اند تقریباً از ۸ هزار تا ۱۷ هزار پا ارتفاع دارد - درجه حرارت سرینگر که در قلب کشمیر قرار دارد از ماه ژانویه تامیانه فوریه (از نیمه۶ دیماه تا آخر بهمن) ۳۵ درجه فارن هیت وازماه ژوئیه تا نیمه اوت (از وسط تیرماه تا وسط شهریور) ۸۰ درجه میباشد. فصل پائیز از سایر فصول سال زیباتر ودلکش تراست - ودراین فصل هوا صاف رآفتابي است ولي شبها قدری خنك وروح پرور میباشد. درماه زمستان بسختي سرد میشود وحتي پست ترین نقاط وادی کشمیر پربرف بوده ودر آن حال نیز جلوه ای فریبنده وزیبا دارد.

مردم کشمیر ومختصات آنها

مردم کشمیر با چشمان درشت وآبي بیني بلند وباریك قامت موزون واعضای متناسب دارای مختصاتي هستند که آنها را از مردم ونژاد های دیگر مشخص میسازد وتوجه دیگران رابخود جلب میکند. سیاحان خارجي بویژه اروپا ئیانیکه از قرن شانزدهم پا به این وادی گذاشتند عقیده آنها براینست که کشمیریان با یهودیان ویا با یکي از اقوام عبری نژاد رابطه نزدیکي داشته اند - (۱)

مردم کشمیر هنرمندان وصنعتکاران نیکو هستند ودر امور کشاورزی ، باغباني و بستانکاری مهارت دارند. کشمیریان علاوه برصنعت شالبافي که در تمام دنیا شهرت دارد در کار های دستي دیگر چون قلم زني روی چوب ویا ظروف نقره و مس وبرنج وغیره توانا ر ماهرانه. آنان نیز چون سایر هنرمندان مشرق زمین در فقر و تنگدستي بسرمیبرند و بقول شاعر:

---

(۱) کشمیر جلد اول تالیف دکتر صوفي غلام محي الدین - دانشگاه پنجاب - لاهور - ۱۹٤۹ ص ۱۶

ندیدم در بسیط دهرهرگز　　　هنرمندی چوار محتاج نانی

فرنسیس برنیر سیاح معروف فرانسوی درکتاب سیاحتنامه خود مینویسد :
"کشمیریان مردمان بذله گونکته سنج وزیرکي هستند ونسبت به سایر هندیان با هوش تراند - در شعر وعلوم از ایرانیان دست کم ندارند ودر عین حال اشخاص زحمت کش ومستعدی مي باشند (۱)

نویسنده دیگری بنام ژرژفورستر که در اواخرقرن هجده باین سرزمین مسافرت کرد عقیده دارد که مردمان کشمیراشخاصي باروح وپرنشاط هستند وبه خوش گذراني متمایلند . هرکشمیری هرقدرهم که فقیروبینوا باشد وقتي اندك پولي بدست آورد بیدرنگ بادوستان وآشنایان بطرف دریاچه روی میآورد وتا آخرین درم آن را بادوستان بعیش وعشرت صرف میکند. (۲)

کشمیریان طبعاً متمایل به تصوف وعرفان ومردمان با ذوق ومتخیل هستند واین خاصیت به علت محیطي است که درآن زندگي میکنند. کوههای پربرف ، رودخانه ها وچشمه سارهای مصفي وگوشه های ساکت وعاری ازهیاهوی دنیوی که در این وادی بکثرت یافت میشود اقتضای خیال پروری وشعردوستي درآنان میکند. این وادی زیبا و آرام مهد مقدسین ومردم تارك الدنیا ویوگیهائیکه به ریاضتهای شاقه میپردازند بوده است - مذهب بودائي که از قرن سوم قبل از مسیح تا قرن چهارم میلادی یعني برای مدت هفتصدسال دراین سرزمین نفوذ داشت واصول وفلسفه ودانتا وتعلیمات تصوف اسلامي عواملي بوده اندکه یکي پس ازدیگری طبع مردم کشمیررا درقالب فلسفه وعرفان ریخته و یا در ترویج وتشدید آن کمك کرده اند. ساکنین این سرزمین همیشه درعقاید مذهبي

---

(۱) Travels in the Mughal Empire, Dr. Francis Bernier, Oxford University Press, 1914.

(۲) Journey from Bengal to England through the northern part of India, Kashmir, Afghanistan and Persia and into Russia by the Caspian Sea — Forstar George, London, 1808.

خود راسخ و متعصب بوده وحتي راه افراط پیموده اند باین معني که با تقلید کورکورانه از مباني واساس دین دیده پوشیدند و بخرافات چون فالگوئي و غیب گوئي و تعبیر خواب وطلسم وجادوگری معتقد میباشند -

زنان کشمیر از زیبا ترین زنهای دنیا بشمار میروند -آنان دارای رنگ سرخ وسپید چشمان سیاه گیسوان مشکي ودراز قامت و قیافه جذابي میباشند - حسن و زیبائي کشمیر وکشمیریان الهام بخش شعراء و بالاخص شعرای فارسي زبان بوده است چنانکه خواجه شیراز فرماید —

به شعر حافظ شیراز میگویند ومیرقصند — سیه چشمان کشمیری وترکان سمرقندی

و ملا ظهوری حسن خدا داد کشمیریان راچنان محبوب و مقدس میشمارد که بدانان سوگند یاد میکند —

به ترکان غارتگر صبر و هوش — به کشمیریان ملاحت فروش

و شاعر ما ملا طاهر غني کشمیری اظهارات ظهوری را تائید میکند و میگوید —

کشمیر از صباحت روشنگر جمال است — حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است

یکي از مختصات اهالي کشمیر صلح جوئي و آرامش طلبي آنانست واین خود از نتایج تعالیم سودمند مذاهب وطرایق بزرگ خاصه تصوف درین سرزمین است -

کشمیر بسبب ارتباط قدیمي باهند دارای تمدنياست که درنتیجه اختلاط فرهنگهای بودائي و هندوایزم واسلام بوجود آمده است - در این وادی بهشت آئین که جزوی از خاك هند است اکثریت مردم بردین اسلام اند وتعداد غیر مسلمانان بیش از ۱۵ در صد نیست ولي همآهنگي در طرز زندگي لباس خوراك و رسوم و سنن اجتماعي وحتي طرز فکر و نوع اندیشه چنان این افراد مختلف العقاید را بهم نزدیك گردانیده است که کس را قدرت تشخیص هندو از مسلمان و مشرك از موحد نیست - گذشته از این کشمیریان مردماني با استعداد اند ودرتمام زمینه های ادبي و هنری کارهای نمایاني انجام داده واشخاص برجسته ای باجتماع بشریت تحویل داده اند که نام آنها همیشه در تاریخ زنده جاوید خواهد ماند -

---

کشمیر و شعـرای فارسي گوی:

زیبائیهای که نقاش طبیعت به وادی کشمیر ودیعت نموده وبدایع و غرایبیکه از فلک صورتگر آفرینش صورت بسته آن سرزمین را در جمال و زیبائي شهره آفاق گردانیده و از فرط صفا وخرمي ضرب المثل خاص وعام ساخته است - شاعران پارسي گوی از دیرباز کشمیر را به زیبائي و داشتن زیبایان ستروده اند ولي گنجاندن اقوال تمام سخنوران درباره کشمیر درین وجیزه موجب اطناب واطاله کلام شود بنا برین در این مقام نقط برای نمونه بنقل قول برخي از اسانید متقدم و متاخر و وجه بیان و مقال آنان میپردازیم -

شاعران پارسي بعلل چند ازکشمیر یاد کرده و اوصاف خاص برای آن برشمرده اندواز جهاتي مختلف کشمیر نزد آنان شهرت داشته است که ذیلا برخي ازآنها رامیشماریم -

۱) چنانکه میدانیم سلطان محمود غزنوی بکشمیر لشکر کشید وبدین مناسبت شعرای دربار وی اشعاری سروده اند واز آنجمله فرخي سیستاني است که قصایذی در اغراء محمود بفتح کشمیر دارد واز جمله قصیده ایست بمطلع ــه

هنگام گل است ای بد ورخ چون گل خودروی　　همرنگ رخ خویش بباغ اندر گل جوی

که دران میگوید

مارا ره کشمیر همي آرزو آیـد　　وقتي ره غـزو آید و هنگام تگاپوی

گاهست که یکباره بکشمیر خرامیم　　از دست بتان پهنه کنیم ازسربت گوی (۱)

ودر اکثر مواضع دیوانش هرجا که ازکشمیر نامبرده از لشکر وفتح وستدن وجهانگیری سخن بمیان آورده چنانکه در مدح امیرابواحمد محمدبن محمود غزنوی گوید

باش تاباپدرخویش بکشمیر شـوی　　لشکر ساخته خویش بکشمیر بـری (۲)

ودر ستایش عضد الدوله امیریوسف گوید

اوهمان است که پیش توستد　　درهٔ کشمیـر از لشـکر رای (۳)

---

(۱) دیوان فرخي سیستاني مصحح دبیر سیاقي تهران ص ۳۶۵ (۲) ایضاص ۳۷۸ (۳) ایضا ص ۳۸۸ -

و نیز در قصیده ای دیگر در مدح همان امیر گوید

آن میرجهان گیر که بالشکر کشمیر   آن کرد که با کبک کند باز شکاری (۱)

دیگر از شعرای که بعنوان " فتح " از کشمیر یاد کرده اند قاآنی است که در قصیده ای در مدح قهرمان میرزا حکمران آذربائیجان گوید

باش تا عزم مملکت گیرش   فتح کشمیر و قندهار کند (۲)

۲) دیگر موضوعاتیکه شاعران درباره کشمیر گفته اند سرسبزی و شادابي و آبادانی و خرمي است چنانکه قاآنی در قصیده ای که در وصف شیراز و مدح معتمد الدوله منوچهر خان سروده است گوید

بویژه اکنون کز عدل حکمران جهان   شدست حیرت کشمیر و غیرت فرخار (۳)

۳) دیگر توصیف کشمیر است بداشتن زیبا رویان پری پیکر و ماهرخان دلبر که بوجوه مختلف بیان شده است

الف) بت کشمیر یا صنم کشمیر (٤) فرخي گوید

تا ز کشمیر صنم خیزد و از تبت مشک   همچو کز مصر قصب خیزد و از طایف ادیم (۵)

منوچهری راست —

بیار ای بت کشمیر شراب کهن پیر   بده پر و تهي گیر که مان نیک نبرداست (٦)

قطران تبریزی گوید —

ای بخوبي بر بتان کابل و کشمیر میر   ماندم از بس کاوری در وعده ها تاخیر خیر (۷)

امیر معزی گوید —

پیام دارم کز روی زرد و ناله زار   بزر و زیر همي مانم ای بت کشمیر (۸)

---

(۱) ایضا ص ۳۹۱ (۲) دیوان قاآني مصحح محمد جعفر محجوب تهران ۱۳۳٦ ص ۱۷۷ (۳) دیوان قاآني ص ۳٦۹ (٤) سابقه بت پرستی کشمیریان و وجود بتخانه های آن دیار را نباید از نظر دور داشت (۵) دیوان فرخي ص ۲٤۵ (٦) دیوان منوچهری مصحح دبیر سیاقي تهران ۱۳۲٦ ص ۱۷۵ (۷) تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی مصحح محمد عباسي تهران ۱۳۳۷ ص ۷۸ (۸) دیوان معزی باهتمام عباس اقبال تهران ۱۳۱۸ ص ۳۳۷

خواجو کرمانی گوید —

دامن خرگه برافگن ای بت کشمیر　　سرو قبا پوش و آفتاب جهانگیر (۱)

و مولانا جامی فرماید —

زکشمیری بتان دین بر انداز　　دلم بتخانه کشمیر گردد

ب) نقش و نگار کشمیری و نسبت نقش وروی مه جبینان و پریچهرگان بکشمیر

امیرالدین اخسیکتی گوید —

راغ از تو پر از متاع خرخیز　　باغ از تو پر از نگار کشمیر (۲)

قطران تبریزی گوید —

نقش چو رویش نداشتند بکشمیر　　سرو چو قدش نکاشتند بکشمیر (۳)

و شیخ اجل سعدی فرماید —

آن کیست که میرود به نخچیر　　پای دل دوستان به زنجیر

همشیره جادوان بابل　　همشیره گلرخان کشمیر

امیر معزی گوید —

بلند قامت ایشان چو سرو درکشمر　　بدیع صورت ایشان چو نقش درکشمیر (٤)

قاآنی گوید —

با قامت یاری چو توگیتی همه کشمر　　با چهر نگاری چو تو عالم همه کشمیر (۵)

نیز او راست —

عشوه یک کابل سماع و غمزه یک بابل فسون　　نازیک شیراز شوخی چهره یک کشمیر فن (٦)

ج) جادوی کشمیر — فقط در کلام شیخ عطار مشهور شد که گوید —

نرگس جادوت دل من ربود　　گفت که این جادوی کشمیر کرد (۷)

---

(۱) دیوان خواجو کرمانی مصحح سهیلی خوانساری تهران ۱۳۳٦ ص ۲٦۸ (۲) دیوان اثیرالدین اخسیکتی مصحح رکن الدین همایونفرخ تهران ۱۳۳۷ ص ۱٦۹ (۳) احوال و اشعار رودکی سعید نفیسی تهران ۱۳۱۰ ج ۲ ص ٦۷۹۱ (٤) دیوان معزی ص ۲۵۸ (۵) دیوان قاآنی ص ۳٤٤ (٦) ایضا ص ۵۸۰ (۷) دیوان عطار مصحح سعید نفیسی تهران ۱۳۱۹ ص ۱۲٦

٤) در کلام بعضي سخنوران کشمیر بعنوان نقطه های بعید بل آخرین حد جغرافیائي یاد شده است چنانکه امیر معزی در مدح سنجر گوید —

دربه کشمیر برد حاجب تو تاختني | ارفتد زلزله در جان امیر کشمیر (١)

ونیز در قصیده دیگر گوید —

آثار اوست از حد کشمیر تا بروم | اخبار اوست از درچین تا به میروان (٢)

وخواجو کرماني در مدح خواجه زین الدین علي گوید —

موجب حکم ترا مطاوع و منقاد | از درکشمیر تا نواحي طمغاج (٣)

وقاآني در مدح محمد شاه غازی گوید —

از سطوت تو ویله به خوارزم وبخارا | از صولت تو مویه به کشمیر ولهاور (٤)

ونیز در قصیده ای در مدح عباس میرزا گوید —

از چارطرف توپ دژ آهنج زخاکش | درچار محل چارکه آورده فراهم
یك کوه بخوارزم ودگرکوه بکرمان | یك کوه بکشمیر ودگرکوه به دیلم (٥)

ونظامي گنجوی گوید —

یکي گفتا که در اقصای کشمیر | نباشد از لطافت هیچ تقصیر
مقام خوبرویان آن زمین است | بخوبي رشك فردوس برین است

مناظر طبیعي وتاثیر آنها برروح وقلب شاعر

کشمیر از لحاظ مناظر طبیعي وزیبا بس غني است (٦) چمن زارها وگلستان‌های پرگل وریحان ودرختان سرسبز وخرم وجنگلهای انبوه ودرهم وآبشارهای خروشان در هر گوشه وکنار کشمیر بچشم میخورد - این مناظر چه در فصل بهار وتابستان وچه در ایام

---

(١) دیوان معزی ص ٣٥٢ (٢) ایضا ص ٤٩٦ (٣) دیوان خواجو کرماني ص ١٨
(٤) دیوان قاآني ص ٢١٢ (٥) ایضا ص ٥٢٥ (٦) پیر غلام حسن در تاریخ حسن جلد اول اسم وشرح ٢٢ مرغزار — ٦٠ آبشار — ٥٩ چشمه سار وتقریباً ١٠ دریاچه و ٦١ باغ میوه وغیره را بالتفصیل بیان نموده است -

پائیز و زمستان تاثیرابدی و فراموش نشدنی بر دل وجان هر بیننده باقی میگذارد - شاعر شهیر شرق علامه اقبال که خود او اصلا از خاک کشمیر است گوید —

دل از حریم حجاز و نوازکشمیر است — تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر

دیدن مناظر زیبا و مرایای دلکش کشمیر اورا باندیشه ای فیلسوفانه میکشاند وشاعر متفکر از دیدار آنها درس توحید میگیرد وآنرا با مشرب عرفانی و ذوق اشراقی خود می آمیزد و میگوید —

من خدارا دیدم آنجا بی حجاب — کوه و دریا و غروب آفتاب

و دیگران را نیز بدیدار آن جلوه گاه دعوت می نماید —

سبزه جهان جهان ببین لاله چمن چمن نگر — رخت به کاشمر گشا کوه وتل و دمن نگر

صلصل وسار زوج زوج برسر نارون نگر — باد بهار موج موج مرغ بهار فوج فوج

بسته بچهره ی زمین برقع نسترن نگر — تانه فتد به زینتش چشم سپهر فتنه باز

خاک شرر شرر ببین آب شکن شکن نگر — لاله زخاک بر دمید موج به آب جو تپید

دختر کی برهمنی لاله رخی سمن بری
چشم بروی اوگشا باز بخویشتن نگر

وهمچنین فیضی فیاضی چون چشمش به این وادی دلکش افتاد یکباره گفت —

بهر نظاره بتازد نظر به صنع قدیر — بحیرتم که چه آثار قدرت ازلی است

ویکی از معروفترین قصایدی که تاکنون بفارسی درتعریف این وادی بهشت آئین نوشته شده همان قصیده عرفی ملک الشعرای دربار اکبرشاه باشد که مطلع آن اینست —

گر مرغ کباب است که با بال وپر آید — هر سوخته جانی که به کشمیر در آید

ودر آن میگوید —

جائیکه حزن گر رود آنجا گهر آید — بنگر که زفیضش چه شود گوهر یکتا

آن شرح ندارد که بگفتار در آید — این سبزه واین چشمه واین لاله واین گل

سری نگر شهر مرکزی کشمیر درمیان دو کوه بلند واقع است وباغ وبستان زیبا درآنجا فراوان است - در وسط شهر دریاچه ای زیبا درجریان است که آب صاف و شفافش رشک کوثر است آن را دل (بفتح دال) نامند وبحقیقت رباینده دل وجان بینندگان است و فریبنده

انس و جان - چون برفراز کوه شانکرآچاریا (تخت سلیمان) در آن منظره بنگرند زیبائیش درچندان گردد و حسنش فراوان چه بگفته شاعر ـــ

نهي چون پای بر تخت سلیمان　　شود کشمیر و دشت او نمایان

عکس کوههای رفیع که ابرهای سفید بر پیشانی آنها بوسه میزنند در آب ساکت و شفاف این دریاچه بطور کامل نمایان است - درختان چنار و بید لرزان و سروهای بلند وخانه های چوبین و گلین ییلاقي ومیدانهای وسیع وقله های پربرف منظره ای را جلوی چشم هر بیننده مجسم میسازدکه همانند آن درکمترجای دنیا دیده میشود - دریاچه دل تقریباً هشت کیلومتر عرض دارد ودرطول مسیرآن چشمه سارهای متعددی بدان میپوندد و منظره زیبائي را بوجود میآورد - زمین هائیکه در طول این دریاچه قراردارد بوسیله این چشمه سارها به جزیره ای کوچك و سرسبزتقسیم شده که پراز گل وریحان و سنبل و ضیمران است - ظفرخان احسن یکي از استانداران کشمیر عهد شاهجهان در وصف این دریاچه چنین گوید ـــ

زسیرِدَل دِل وجان تازه گردد　　به ساغرعهد وپیمان تازه گردد
گلستان زیرآبش بي شمار است　　مگرآبش نقاب نو بهار است
زگلها روی دَل رشك جنان شد　　به شوقش مرغ آبي میتران شد

ودرجای دیگرمي گوید ـــ

به دور دَل گلستان بي شماراست　　که هریك آبروی صد بهاراست

ابوالفضل برادر فیضي ملك الشعراء دربار اکبرامپراطورگورکاني هند کشمیررا گلستان همیشه بهاروکوهها را دیرارهای بلند وآسمان راگنبد نیلي روی سقف این گلستان نام داده وعقیده دارد که این سرزمین همان طوری که برای اشخاص خوشگذران محل آسایش و تفریح وخوشگذراني است برای افراد تارك الدنیا وخدا پرست نیزجای خوب برای عبادت و ریاضتهای مذهبي میباشد وحقیقت هم چنین است -

هرکس بدین وادی سرسبزوخرم قدم نهاده ازهرطبقه وگروهي بوده است عارف یا عامي ـ سلطان یا فقیرصوفي یا فقیه ـ شاعریا فیلسوف ـ بیگانه یا آشنا و....... همه در توصیف و تعریف آن یکدل ویکزبانند. شیخ شهاب الدین سندی درباره این وادی چنین گوید ـــ

کان الکشمیر لسکا نـهـا جنت عدن هي للمومنین
قدکتب الله علي با بـهـا من دخـلـه کان من الآمنین (۱)

سلطان زین العابدین از حکمرانان کشمیر (۸۲۳ ـ ۸۷٤ هجری) که بسبب دادگستری ورعایت حال مستمندان وعلاقه به عمارت و عمران نام وی همواره در تاریخ کشمیر درخشندگي خاص خواهد داشت درباره این قلمرو بهشت آئین خود چنین گوید (۲)

هزاران نازای کشمیر بر باغ جنان داری که در فصل خزان هم خوش بهار زعفران داری
هزاران گل بود فصل خزان در باغ کشمیرم چه مینازی توای کابل همین یك ارغوان داری

و بطوری که قبلاً گفته شد امپراطوران مغول هند باین سرزمین علاقه خاصي داشتند و در زیبائي وزینت آن مساعي زیادی بخرج دادند - این سرزمین درسال ۹۹٤ هجری در زمان اکبرشاه از دست شاهان چك کشمیر به اختیار مغولها درآمد واین پادشاه ذوالقدر آنرا باسم باغ خاص یاد میکرد. جهانگیر پسر اکبر شاه که نسبت به سایر پادشاهان آن خانواره خیلي بیشتر بکشمیر علاقه داشت میخواست همیشه درکشمیر بماند وآن را ازسایر قسمتهای قلمرو وسیع خود بیشتر دوست داشت وحتي بقول طغرای مشهدی شاعر دربار —

از شاه جهانگیر دم نزع جو جستند با خواهش دل گفت که کشمیر ودگر هیچ

و سیاح معروف فرانسوی فرانسیس برنیر که در سال ۱۶۵۹ میلادی از هند دیدن کرد در سیاحتنامهٔ خود قول طغرای مشهدی را تصدیق میکند ومي نویسد مغولها کشمیررا بهشت روی زمین می پندارند وجهانگیر میگفت که وی حاضراست محض خاطرحفظ و نگهداشت کشمیر ازسایر قسمتهای امپراطوری وسیع خود دست بردارد. پسرش شاهجهان که دوران حکومت وی ازلحاظ امن وثبات وکارهای آباداني وعمراني وساختمانهای تاریخي عهد زرین تاریخ دوره متوسط هند بشمار میرود وخودش علاقه مفرطي به هنر و هنرمندان داشت احساسات خود را درباره کشمیر بدین گونه اظهار نموده است —

خورد آدم گندم ازجنت کشیدندش برون منکه خوردم آش جو یارب به کشمیرم رسان

---

(۱) تاریخ حسن جلد اول ص ٦١ دواقعات کشمیر تالیف خواجه محمداعظم دیده مری اسم شیخ را شیخ الشیوخ شهاب الحق والدین السهروردی قدس سره نوشته است. (۲) تاریخ حسن جلد اول ص ٦١٢

ظفرخان احسن یکي از معروفترین حکمرانان کشمیر عهد شاهجهان و ممدوح صائب که خود نیز شعر میسرود در وصف کشمیر چنین گوید —

کشمیر مگر رشک پری خانهٔ چین است　　　القصه بهشتي است که برروی زمین است

شعرای دربار پادشاهان گورکاني همیشه چشم براه بودند تا بتوانند در موکب شاهانه بمسافرت و سیاحت کشمیر بپردازند و از منظر زیبای آن سرزمین الهام بخش روح خلاق سخن آفرین خود را تازگي و طراوتي بخشند. این مسافرتهای شاهانه با تشریفات خاصي همراه بود و موقعیکه موکب امپراطوری راههای پرخطر را پشت سر گذاشته به کشمیر مي رسید شعرای دربار تشریف فرمائي پادشاه را با سرودن قصاید مدحیه خوش آمد مي گفتند و در عوض آن صلات گرانبها اخذ مي نمودند که اینجا مجال ذکر و شرح این مقال میسر نیست. همچنین خسرو پادشاهان مغول چون از کارهای مملکتي وجنگهای خونیني خسته میشدند برای تجدید قوا و استراحت آهنگ کشمیر میکردند و در هوای فرحتزای این خطه جنت نظیر خستگي جسم و جان را برطرف میساختند. شعرای دربار و شعرای دیگر قصاید غرائي در وصف کشمیر سروده اند که از همه معروفتر قصیده عرفي شیرازی است بدین مطلع

هر سوخته جاني که بکشمیر در آید　　　گر مرغ کباب است که با بال وپر آید

حاجي محمد جان قدسي شاعر دربار شاهجهان که آخرین سالهای زندگي خود را درکشمیر گذراند و درسال ۱۰۵۶ هجری فوت کرد و در سری نگر مدفون گردیده است مناظر طبیعي آنرا میستاید ومثنویها در توصیف باغها و چشمه سارها سروده است گوید:

خوشا کشمیر وخاک پاک کشمیر　　　که سر بر زد صفا از خاک کشمیر
چه کشمیر. آبروی هفت کشور　　　نگاه از دیدن آن تازه و تر
چه کشمیر آب ورنگ باغ وبستان　　　اسیر هر نهالش صد گلستان
خوشا ملکي که از فیض هوایش　　　بود گلدسته جاروب سرایش
خزان را در گلستانش چکار است　　　که صید هر نهالش صد بهار است
بخوبي آنچنان کشمیر طاقست　　　که معشوق خراسان و عراقست
خروشان زنده رود از آرزویش　　　عرق ریزان عراق ازجستجویش
نباشد شرم بطحا گر عنان گیر　　　حجاز آید بطوف کوی کشمیر

در این گلشن زجوش خندهٔ گل | نمي آید بگوش آواز سبلبل
جوانانش چومي روشن ضمیران | چو نرگس از قدح پرچشم پیران
شده دست چنار از فیض باران | چورست اهل همت گوهرافشان

ودر وصف باغ موسوم به فرح بخش که وسیله جهانگیر شاه در سال ۱۰۲۹ هجری طرح گردید نیز مثنوی سروده است ومي گوید ـــ

چودر خلد آنچه بایستي ندیدند | از آن باغ فرح بخش آفریدند
ارم در پشت دیوارش نشسته | خجل چون عندلیب پر شکسته
ندیده درجهان کس اینچنین جای | فرح بخش و فرحناك وفرح زای

وهمچنین درباره چشمهٔ آصف آباد که بدست شاهجهان طرح ریزی شده مي نویسد ـــ

همین آب است آب زندگاني | برو از خضر بشنو گر ندانی
زمشرق تا به مغرب گر شتابي | چنین سرچشمهٔ دیگر نیابي
زشوقش چشمه سار کوه الوند | رساند اشك حسرت تا دماوند

وابوطالب کلیم ملك الشعرای شاهجهان (متوفي ۱۰۶۱ هجری) چون بکشمیر میآمد تمام رنج والمهای زندگي وحستگي های روحي وفکری راازیاد میبرد. وی این موضوع را در اشعار خود بدین طرز بیان میدارد ـــ

چراآشفتهٔ ای چرخ دلگیر | تماشا کن که کشمیر است وکشمیر
پراز گل دشت وکوه وراغ بیني | هزاران باغ را یك باغ بیني

و نصیحي کشمیری خاك پاك وطن خود را با بهشت آسماني مي سنجد ومیگوید ـــ

نسبت کشمیررا با روضه رضوان چکار | این بود باغ سلیمان آن بود باغ جنان

وبدون تردید کشمیر با میدانهای وسیع وسرسبز وشاداب وحصار بیضوی شکل کوههای پربرف دست نخورده منطقه ایست که خاك آن حاصل خیز هوای آن فرحت بخش کوهها مجلل رود خانه ها پرآب دریاچه ها زیبا گل هاخوشبو و دلربا، میوه ها شیرین وگوارا و مرغانش خوش نوا میباشند ولذا با داشتن این همه صفات این خطه روی زمین را میتوان بهشت ارضي نامید.

خلاصه اینکه طبیعت درکشمیر برای اشخاص از هرنوع سلیقه و ذوق موادی فرا هم

کرده که آنان میتوانند طبق میل و سلیقه خود از آن استفاده ببرند - برای یکنفرگیاه شناس انواع گیاه و نباتات وجهت متخصص حیوان شناسي طیور وجانورهای مختلف برای مطالعه موجوداست - همچنین این اقلیم و مناطق همجوارآن باداشتن لهجه های مختلف زمینه خوب برای تحقیقات در زبان شناسي تهیه مي کنند - آنانیکه با علم زمین شناسي سروکار دارند میتوانند مواد خوب از سنگهای مختلف برای آزمایش خود بدست آورند - باستان شناسان بادیدن آثار قدیمي میتوانند به چگونگي توسعه فن معماری و در عین حال از اختلاط فرهنگهای گوناگون طي ادوار مختلف این ناحیه پي ببرند - برای دانشمندان ومحققین علمي وادبي زمینه وسیعي برای انجام تحقیقات در سیستم های مختلف فلسفه و ادیان هند وکه مخصوص کشمیر وکشمیریان میباشد وپیوند وبستگي آن با عرفان و تصوف اسلامي وهمچنین تحقیق در تاریخ و فرهنگ وشعر وادب وسنن ورسوم اجتماعي مردم آن سرزمین موجوداست - علاوه براین قله های بلند وسر بفلك کشیده که هنوز پای آدمیزاد بدانجا نرسیده است برای ورزشکاران کوه نورد بس مناسب است -

واز این همه مهمتر آنکه گلهای رنگارنگ و باغهای خوش آب وهوا وآبشارهای خروشان ودریاچه های ساکت وکشتزارهای زعفران این وادی باهم جمع شده منظره زیبای را بوجود میآورند که الهام بخش روح لطیف وفکر بلند پرواز یك شاعرحساس و طبیعت دوست بوده ونیز ملهم تفکر و اندیشه یك فیلسوف است که همیشه در جستجوی حقیقت وکنه آفرینش عالم واشیاء میباشد - شاعرما ملامحمد طاهرغني از همین خطه بهشت آئین برخاست واو درین باغ وبستان طبیعت ومهد علم وحکمت وتصوف وعرفان تربیت یافته روح وفکرش از صفا وبلندی این وادی الهام گرفت ودرآوان جوانیش کوس شاعری را بصدا درآورده جاه ومنزلتي بس رفیع در سلك معاصران خود بدست آورد-

---

فصل دوم

مختصری درباره رواج زبـــان فارسي درکشمیــــر

برای بررسي موضوع ترویج زبان فارسي در این قسمت از شبه قاره هند باید واقعات وحوادثیکه در قرن چهاردهم میلادی و حتي قبل از آن درکشمیر اتفاق افتاد از نظر بگذرانیم.نخست متذکر میگردیم کـه روابط فرهنگي بین کشمیر و سرزمینهای اسلامي از قدیم الایام مشـاهده میشود چنانکه نگاهي بـه کاشي های معبد هارون نزدیك شهر سرینگر و همچنین مـــلاحظه مجسمـه های قدیم کشمیر روشن میسازد کـه بناها و مجسمه های قدیم کشمیر و ایران تا چـه اندازه باهم شبیه اند . علاوه براین استعمال اصطلاحات قدیم اداری فارسي درکشمیر مثـل دبیر (بصورت دویر) وگنج آور نیز نشان دهنده نفوذ فرهنگي اسلامي درکشمیر مي باشـــد.(۱) ولي نباید فراموش کرد کـه تا آغاز قرن چهاردهم میلادی کشمیر بیش از همـه تحت نفوذ فرهنگي ومذهبي‌حتي سیاسي هندوستان قرار داشت و فقط در قرن ١٤ میلادی بود کـه حکومت اسلامي درکشمیر استقرار یافت ولي با وجود این کشمیر نتوانست از نفوذ عمیق فرهنگي و معنــوی قدیمي وباستاني هند یکسر جدا شود و آثار عمیق آن هنوز هم بهمان شدت باقي است. آخرین پادشاه مقتدر هندو درکشمیر پیش از آغاز حکومت اسلامي سانگاراما (SANGARAMA) (۱۰۰۳ - ۱۰۲۸ میلادی) بود. بعد از او کشمیر دوره طویل انحطاط و سقوط سیاسي را پیمـود. در این مدت حکمرانان خودخواه بجای اینکـه به رتق و فتق امور دولت بپردازند وگره کـار مشکلات مردم بگشایند بعیش وعشرت وخوشگذراني روزگار مي گذراندند. وضع اقتصادی ومالي وخیم شـده بود. برهمنان،طبقه روحانیون هندو،قدرت کافي بدست آوردنـد و برای استحکام موقعیت و ادامـه قدرت خود برمردم اصول اساسي مـذهب را در پس

---

(۱) Kashmir Under the Sultans, Mohibbol.Hasan, Calcutta I959 p 253

پرده در آورده خرافات و موهومات را رواج دادند و در نتیجه موجبات تباهي حيات مذهبي مردم فراهم گرديد - اين وضع نابسامان سياسي واقتصادي ومذهبي تا آغاز قرن چهاردهم ميلادي ادامه داشت - در اين زمان بود كه تماس كشمير باكشورهاى ديگر اسلامي واشاعه دين مبين اسلام دركشمير بپايهٔ اساسي گذارده شد - در اينمورد بايد متذكر گرديد كه تماس كشمير با مسلمانان خيلي قبل از اين شروع شده بود - تازيان در قرن هشتم ميلادى چندين بار براى بدست آوردن آن سرزمين هجوم آوردند (١) و تاحدى موفق شدند ولي نتواستند حكومتي در آنجا مستقر سازند - همچنين تماس تركها باكشمير نيز بعنوان مهاجم در آغاز قرن يازدهم ميلادى شروع شد - محمود غزنوى در سال ١٠٠٢ ميلادى جيپال حكمران لاهور را شكست داد وآن مرد غيرتمند باحميت تاب اين ننگ نياورده خود را به آتش افگند و سوخت - سپس پسر وجانشين او كه آنند پال نام داشت در سال ١٠٠٩ ميلادى در حمله ديگر محمود شكست خورد و پسرش ترى لوچن پال دست استمداد بسوى سانگاراما حكمران كشمير دراز كرد و بپايمردى او براى مقابله با محمود غزنوى بميدان جنگ روى آورد ولي لشكر محمود در سال ١٠١٤ ميلادى سپاه متحدين را از پاى درآورد و در صدد انتقامجوئي از معاونين ترى لوچن پال برآمد وبراى برآوردن اين منظور افواج خود را بسوى كشمير هدايت كرد وتاحدى پيشرفت نمود ولي با مقاومت سخت كشميريان روبرو گرديد - باوجود اينكه محمود قلعه لوهاركوت را براى مدت يكماه در محاصره داشت ولي بعلت آغاز برف وبارندگي وانقطاع خطوط مراسلات وفقدان وسايل حمل ونقل مجبور به ترك محاصره گرديد ودر موقع مراجعت دچار قهر طبيعت شده بسيارى از سربازان ومهمات جنگي را از دست داد - خود محمود بعد از زحمات بسيار توانست جان سالم از اين معركه مرگبار بدر ببرد (٢) ولي آتش انتقام محمود نه تنها فرو نه نشست بلكه تيزتر شد و بار ديگر در سال ١٠٢١ ميلادى تجهيزات بيشترى براى حملهٔ كشمير بسوى هند رهسپار گرديد - اين بار نيز محمود همان راه سابق

---

(١) ايضا صفحه ٢٧ و ٢٨

(٢) THE LIFE & TIMES OF SULTAN MAHMOOD OF GHAZNA, M. NAZIM, CAMBRIDGE, 1931, pp 104-105 also KASHMIR UNDER THE SULTANS pp 27-28.

را در پیش گرفت و چون مردم کشمیر در همان محل سابق یعني قلعه لوهارکوت مقاومت نموده راه پیشرفت را بر روی محمود بستند او بمحاصره پرداخت ولي بعد از یکماه زمستان سر رسید و محمود دچار همان وضع قبلي گردیده ناچار دست از محاصره برداشت ودیگر در صدد انتقامجوئي از حکمران کشمیر و حمله بآن سرزمین برنیامد (۱) بعدازاین مهاجمینیکه ازراه خاك افغانستان به هند هجوم میاورند هیچوقت متوجه کشمیر نشده همواره در صدد و فکر استحکام و توسعه قلمرو خود در داخل هند بودند و حتي چون در قرن سیزدهم میلادی موفق به تسخیر

---

(۱) — ولي تاریخ حسن در اینمورد اختلاف دارد و مي نویسد — " ..... و سلطان بعد فتح قلعه نندونه به تعاقب تره لوچن پال سمت کشمیر رایت اجلال افراشت و تره لوچن پال از تعاقب سلطان خبریافته بجانب کشتوار و جمون مفرور گشت و سلطان با جیش و جنود فراوان داخل کشمیر شد- ملا احمد نگارد که سنگرام راج تاب تقابل درخود ندیده با تحایف و نفایس بسیارخود را بملازمت رسانید - سلطان فرمود چرا خود را زبون کردی راجه در جواب گفت که اهل اکرام خدمت و تواضع مهمان موجب افتخار و ترقي اعتبارخود پندارند - سلطان محمود از حسن تقریراو محظوظ شده بخلاع فاخره سرفراز نمود و خراج شاهي مقرر کرده حکومت کشمیر بوی ارزاني داشت و سلطان مدت سي ویك روز در سیروسیاحت این دیار بسر برده تمامي اسباب زر و طلا که در بتخانه های بیجباره (درتقریبا ۵۰ کیلومتری جنوب شهرسرینگر) وپرسپور وغیره موجود بود ضبط نمود و جمعي کثیر به اسلام آورده در بتخانه کوه سلیمان (کوهي که درپای آن شهرسرینگر واقع است) بوقت پیشین داخل شد و موذن سر دروازه اذان گفت- - سلطان درمیان بتخانه نماز پیشین اداکرد ..... ودر سنه ۴۰۹ هجری سلطان ...... برای سیرو سرور و تفرج خاطر بجانب کشمیر نهضت ساخت - سنگرام راج تحف وهدایای لایق ونذرانه معمولي بخدمت گذرانیده مرهون الطاف واعطاف جهانباني گردید." تاریخ حسن جلد دوم ص ۱۱۴ — ۱۱۵ ولي قول ملا احمد را هیچکدام از مورخین تائید نمیکنند و بطوری که ابوالحسن علي فرخي (متوفي ۴۲۹ هجری) شاعردربار محمود که در معرکه های قنوج وسومنات بالشکر محمود همعنان بوده در ابیات زیر شرح میدهد محمود وهمراهیان

(بقیهٔ حاشیه در صفحه بعد)

تمام قسمتهای شمالي هند شدند باز هم بفکر گشایش این سرزمین کوهستاني که راه‌های پرخطر و صعب العبور دارد برنیامدند و بجای کشمیر بفکر فتح و تسخیر قسمتهای جنوبي هند که راه های آن بمراتب از راه کشمیر آسان تر بوده برآمدند. چون در قرن ۱٤ میلادی حکومت کشمیر بدست سلمانان افتاد این واقعه مهم هیچ علت و عنصر خارجي در برنداشت بلکه نتیجه اوضاع داخلي بود که در آنزمان درکشمیر بوجود آمد.

وضع داخلي کشمیر از ابتدای قرن یازدهم میلادی روبوخامت گذارده بود و این وضع همچنین تا آغاز قرن چهاردهم میلادی ادامه داشت. پادشاهانیکه درمدت این سه قرن بر تخت فرمانروائي کشمیر نشستند با ستثنای بعضي اشخاص جبان غیر مقتدر و نالایق بودند. آنها زندگي خود را بعیش و عشرت میگذراندند و باباده وساده بسر میبردند و بلهو و لعب مشغول بودند. دوستان و وزیران ومشاوران آنان افرادی خودخواه وبي استعداد بودند که منظوری جز جمع کردن مال و چپاول خواسته مردمان نداشتند. در این زمان مردم کشمیر زیربار مالیاتهای گزاف که بوسیلهٔ عمال فاسد حکمرانان با اجبار و ظلم وتعدی جمع میشد خورد شدند. آبرو و زندگي هیچکس تامین نبود. امرای دربار همیشه در فکر ایجاد دسیسه و طرح نقشه های توطهٔ بوده بر علیه راجگان مي شوریدند و جنگ و خونریزی یک صحنهٔ عادی روزانه شده بود. درنتیجهٔ این همه نا امني و اغتشاش زندگي مردم راکد شد. کشاورزی و تجارت از

(از حاشیه صفحه قبل)

وی همیشه آرزوی فتح و تسخیر کشمیر را در دل خود مي پروراندند چنانکه فرخی در قصیده ایکه در تحریص بحرکت هند و تسخیر کشمیر گوید —

مارا ره کشمیر همي آرزو آید ... ما ز آرزوی خویش نتابیم بیکموی
گاه هست که یکباره بکشمیر خرامیم ... از دست بتان پهنه کنیم ازسربت گوی
شاهیست بکشمیر اگر ایزد خواهد ... امسال نیارامم تاکین نکشم زوی

(دیوان حکیم فرخي سیستاني بکوشش محمد دبیر سیاقي چاپ تهران سال ۱۳۳۵ ص ۳٦۵)

وجای دیگر خطاب به امیر محمد پسر سلطان محمود و برادر در قلوی امیر مسعود چنین گوید —

باش تا با پدر خویش بکشمیر شوی ... لشکر ساختهٔ خویش بکشمیر بری (ص ۳۷۸ همان دیوان)

بین رفت واز مذهب واخلاق خبری نبود - نتائج این بي سروساماني و شکست ارزشهای دیني و معنوی و نقدان حکومت نیرومند بشکل حمله های مغول ظاهر گردید که در نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی آغاز شده بود - مهمتر و خونناک ترین حمله هجوم زولچواست که در بهار سال ۷۲٤ هجری (۱۳۲۰ میلادی) در زمان حکمراني راجه سهدیو(۱۲۹۲ — ۱۳۲۰ میلادی) صورت گرفت - سهدیو از کاخ سلطنتي فرار کرده در کشتوار پناه برد - سربازان زولچو(۱) به کشتار مرد و زن و آتش زدن خان ومان و غارت اموال مردم پرداختند - در مدت هشت ماه که مهاجمین سرزمین کشمیر را زیر پای استوران خود لکدمال میکردند مردم خانه و مسکن خود را ترک کرده به غارها وکوه ها پناه بردند - چون زولچو از کشمیر خارج

---

(۱) حسن اورا بنام زوالقدر خان یاد میکند ومي نویسد — " زوالقدر خان از نبایر هولاکوخان بن چنگیز خان بود - مردم کشمیر اورا زولچو میگویند -" (تاریخ حسن جلد دوم ص ۱۶۲) دکتر تیکو در رساله خود بنام " شعرای فارسي زبان کشمیر" اورا " فرمانده ارتش والي کابل" نوشته است - ابوالفضل در آئین اکبری ونظام الدین در طبقات اکبری وفرشته در تاریخ فرشته زولچو را فرمانده لشکر حکمران قندهار نوشته اند ولي محب الحسن در کتاب KASHMIR UNDER THE SULTANS ص ۳۳ و ۳٤ این ادعا را با دلایلي رد کرده میگوید — " اینکه گفته میشود زولچو از قندهار آمده صحیح نیست - زولچو در حقیقت منگول بود واصلش از ترکستان است که در آن ایام تحت فرمانروائي جانشینان چغتائي پسر چنگیز خان بود و اردوی وی مشتمل بود بر سربازان ترک ومغول - راجع به دین او میتوان گفت که او مسلمان نبود زیرا تا آنزمان عده کمي از سرداران چغتائي بدین اسلام گرویده بودند و بیشتر آنها هنوز بر عقاید دیرینه واجدادی خود پا برجا بودند -" درباره اسم این مهاجم محب الحسن درحاشیه ٤ ص ٤٤ مینویسد " وقایع نویسان فارسي اورا زولچو خوانند - جوناراج (مورخ دربار سلطان زین العابدین) اورا باسم زلچا یا زلاچا خوانده و در نسخه دیگر راجا ولي (اسم تاریخي که جوناراج بزبان سانسکریت نوشته است) اسمش در لوچ نوشته و ناراین کول (مصنف تاریخ کشمیر) و اعظم (مصنف واقعات کشمیر) اورا اسم اسلامي داده زوالقدر خان خوانند -"

گردید رنچن یا رنچنا پسر حکمران لداخ که قبل از حمله زولچو وارد کشمیر شده بود از اوضاع مضمحل و پریشان استفاده کرده عنان حکومت را بدست آورد - وی فرمانده قوای سهدیو را که رام چندر نام داشت کشته پسر و خانواده اش را اسیر خود ساخت و بعنوان حکمران در اواخر سال ۷۲۵ هجری (۱۳۲۰ میلادی) بر تخت سلطنت کشمیر جلوس کرد - (۱) رنچنا طبعا مردی کنجکاو بود و بعد از اینکه امور حکومت را کمی سر و صورت داد بفکر امور مذهبی و اخلاقی بر آمد - وی که ابتدا پیرو مذهب بود ائی بود اکنون حکومت سرزمینی را بدست آورده بود که اکثریت نزدیک به اتفاق مردم آن دارای عقاید هندوئی بودند - ولی این دو مذهب که در آن وجود خرافات و موهومات شکل حقیقی این مذاهب باستانی را مسخ کرده بود و طبقه روحانیون آنان بجای اشاعه دین و اخلاق به کسب زر و زور بیشتر توجه داشتند نتوانست توجه رنچنا را

---

(۱) - اسم کامل او " لهاچن رگیال بورین چن" بود - پدرش " لهاچن توس گروپ" حکمران لداخ در نبردی با افواج بلتستان شکست خورد و کشته شد - رنچنا برای انتقام خون پدر خود عده ای از افسران بلتستانی را کشته فرار نمود و از گردنه زوجیلا عبور کرده بکشمیر پناهنده شد - وی با اجازه رامچندر فرمانده سهدیو در قریه گگن گیر اقامت گزید و هنگامیکه زلچو بکشمیر حمله برد او با رامچندر همکاری کرد و در ایجاد امن و آرامش قلعه ایکه رامچندر در آن پناه برده کوششها نمود ولی بعد از برگشتن زولچو مانند بعضی افراد دیگر متنفذ برای بدست آوردن حکومت کشمیر تلاشها کرد ولی میدانست که وجود راه چندر مانعی در راه او است لذا در صدد از بین بردن او بر آمد و بالاخره توطئه ای را بر علیه او چیده او را غافلگیر کرد و بر قلعه تسلط یافت رامچندر در جنگ کشته شد و پسر و افراد خانواده اش دستگیر شدند - بعد از مدتی رنچنا با کوتارانی دختر رامچندر ازدواج کرده برادرش راون چندر را بمقام فرماندهی کل افواج خود برگزید و طوری با او و افراد خانواده اش خوش رفتاری کرد که آنها کینه بر انداختن و قتل رامچندر را از دل زدودند بحمایت و وفاداری او پرداختند - رنچنا از سال ۷۲۵ - ۷۲۸ هجری (۱۳۲۰ - ۱۳۲۳ میلادی) حکومت کرد و در سال ۷۲۶ هجری مشرف باسلام گردید - " طلوع آفتاب دین محمدی " تاریخ اسلام آوردن اوست (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۲) سپس زنش کوتارانی و راون چندر نیز مشرف باسلام شدند - در مورد چگونگی قبول اسلام رنچنا اختلاف هست - عقیده بعضی برآنست که او برهمنان

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

بخود جلب کند - در این زمان سید شرف الدین معروف به بلبل شاه (۱) بمسافرت و سیاحت کشمیر آمده بود و چون رنچنا با او ملاقات و بتعالیم عالیه دین اسلام آشنا گردید بدست آنمرد مقدس مشرف باسلام شد و صدرالدین نام یافت واو اولین حکمران مسلمان کشمیر بود- سپس زن و برادر زنش راون چند وعدهٔ از اعیان و امرای دولت نیز به آیین اسلام گردن

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

را بحضور طلبیده از آنان تقاضا نمود تا ویرا به طبقه خود بپذیرند ولي این تقاضا مورد قبول برهمنان واقع نگردید - گروهي عقیده دارند که او بعلت خرافات و موهوماتیکه در دین هندو و بودائي نمایان گشته بود تصمیم گرفت بدین اسلام در آید - (مقاله آقای دکتر تیکو بعنوان تصوف در کشمیر مجله)

The Muslim World, HartfordSeminary Foundation,

Vol LIII,No 3, July 1963, p 226.

در مورد طرز قبول اسلام رنچنا نیز حکایتها گفته شده است - تاریخ حسن چنین مینگارد -" وقتیکه برسر جهانباني استقلال یافت وبکثرت اختلاف مذاهب وملل مذهب اصلي را خلل دیده خواست که در ملك ماتحت خود یك ملت مروج سازد چونکه دخول مذهب شیوا متعذر بود وور مذاهب دیگرمتردد ماند پس بادل سنجید که فرداکسیکه اول صبح مي بینم بمذهب او گرایم - بامدادان جناب سید شرف الدین ملقب به بلبل شاه (۲) دید که برساحل آنروی رودخانه بهت (جهلم کنوني) نماز میخواند و نماز ونیاز او پسندیده باهل وعیال خود بمذهب او گروید و طوق اسلام بگردن انداخته خود را به ملك صدرالدین ملقب ساخت " (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۶) ملك صدرالدین در نتیجهٔ توطئه ایکه بدست یکي از امراء سابق اوچیده شد مضروب گردیده بعد از مدتي در سال ۷۲۸ هجری جان بجان آفرین سپرد-

(۱) شخصیت این مرد بزرگ که موجب ترویج اسلام درکشمیر گردید لایق این است که بالاختصار برای آشنائي با او در اینجا سخني گفته آید- خواجه محمد اعظم دیده مری درباره این درویش خدا شناس مینویسد -" اسم مبارك آنجناب قدوة الواصلین امام العارفین مروج

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

نهادند و بدون تردید بمقتضای الناس علي دین ملوکهم مردم نیز به پیروی بزرگان خود گروه گروه بسعادت اسلام رسیدند که بعضي مورخین عده آنان را به ده هزار رسانیده اند (۱) . ملک صدر الدین برای اشاعه دین اسلام تسهیلاتي فراهم آورد و مسجد و خانقاهي برای تدریس و تعلیم اصول اسلام بناکرد وچنانکه میبینیم اولین قدم در راه اسلام در کشمیر بدون هیچگونه خونریزی وجبر گذارده شد و سپس در نتیجهٔ ورود سادات ودرویشان دیگر پیشرفت نمود

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

الاسلام کاسر الاصنام حق آگاه موید الدین حضرت بابا بلبل شاه قدس الله سره الاقدس که بامر مرشد بزرگوار خود بروایت متواتره مشهور بهطي مکان از وطن برآمده همان وقت در همانجا حاضر شد ودر بعضي کتب دیده شد که بامرمرشد بجهت اشاعت اسلام پیش ازاین ایام در زمان سهدیو بکشمیر انتظار این امر خطیر داشتند - بهر تقدیر در تعیین مرشد آنجناب اختلاف هست - اکثری از ارباب تواریخ آنجناب را منسوب بهحضرت شیخ الشیوخ شهاب الحق والملت والدین شاه نعمت الله ولي که ازمنسوبان ومخصوصان حضرت شیخ الشیوخ است مینویسند اما احقرالامم محمد اعظم راقم این حرف میگوید که واقعه حضرت شیخ الشیوخ در سال ۶۳۲ هجری متفق علیه است وظهور بابا بلبل شاه در سال ۷۲۵ درکشمیر اتفاق افتاده بود یکصد وسه سال درمیان فاصله است - براین تقدیر برتوسل ایشان بلا واسطه به آنجناب بظاهر بعید مینماید والعلم عندالله تعالي".

دکتر صوفي درکشمیر مینویسد ـ " عقیده برآنست که رنچنا در آغاز قرن ١٤ میلادی بدست سید بلال (معروف به بلبل) بدین اسلام مشرف گردید-

آنکه درراه الهي روشن ازبدر وهلال   بلبل باغ ولایت شاهباز لا مثال
شد بکشمیراول از دستش درخت دین نهال   شیخ ومرشد عارف حق حضرت بابا بلال

(اسرار الابرار بابا داود مشکواتي)

گویند که بلال شاه یا بلبل شاه نخست در زمان راجه سهدیو بکشمیر مسافرت نمود. برخي اسم این سید را عبدالرحمن و بعضي دیگر سید شرف الدین وگروهي شرف الدین سید عبدالرحمن

(بقیه حاشیه در صفحه قبل)

در اینجا باید یك نکته مهمی را بخاطر داشته باشیم وآن اینست که آغاز اسلام و بدنبال آن روابط فرهنگي بین کشمیر و سرزمینهای ایران وافغانستان و تماسهای ادبي وديني وسیاسي بین این سرزمین ها کاملا مستقیم و بلا واسطه بوده ونه ازراه هندوستان که در آنزمان تحت تسلط سلاطین تغلقیه بوده است - بااستقرار حکومت اسلامي درکشمیر روابطیکه بین این سرزمین و مراکز فرهنگي اسلامي از دیر باز برقرار بود برپایه اساسي گزارده شد. اینجا که ذکری از مراکز فرهنگي اسلامي بمیان آمده بایستي گفته شود که منظور فقط حدود و ثغور جغرافیائي نیست بلکه تمام مراکز فرهنگي است که در سراسر آسیای میانه وحتي در شمال هند وآسیای صغیر نیز پراگنده بود. موضوع استحکام روابط بین کشمیر بعد از اسلام وکشورهای اسلامي دارای علل مختلف ومتعدد میباشد. نخست اینکه پیشرفت و توسعه دین مبین اسلام در کشمیر با فعالیتهای مبلغین و درویشان و عرفای اسلام مانند حضرت بلبل شاه و سپس سید علی همداني (۱)

(بقیه حاشیه ازصفحه قبل)

ترکستاني گویند ولي این امر مسلم است که وی از طایفه سادات موسوی ترکستان بوده وبسیار سیاحت نمود. مدتي در بغداد گذرانید بلبل شاه مرید شاه نعمت الله ولي فارسي یکي از خلفای طریق سهروردیه بوده است.» (کشمیر جلد ۱ ص ۸۲)

حاجي مسکین مولف تاریخ کبیر بلبل شاه را مرید ملا احمد علامه میداند که باو بکشمیر آمده بود.

(تاریخ کبیر- حاجي محي الدین مسکین - امرتسر- ۱۳۲۲ هجری ص ۲۸۹)

سید بلبلشاه در سال ۷۲۷ هجری وفات یافت. خواجه اعظم مولف واقعات کشمیر تاریخ وفات را چنین گفت:

سال تاریخ وصل بلبل شاه　　　　بلبل قدس گفت خاص الله

ودو باره کمالات معنوی وی مینویسد: «.... میفرمودند که حقتعالي مرا قدرت داده است که بي قوت و اسباب تعیش بگذرانم و بهمین بدن بي انقطاع روح بدارالبقا بروم و همین بدن را توانم تا ابدالاباد محافظت کرد اما هرسه امرچون موافق سنت نبوی نیست مرتکب نمیشوم. اقامت وطاعت سنت نزد من بهتراز هزارکرامت وعبادت خلاف سنت است.» (واقعات کشمیر ص ۳۱)

(۱) ازصفحه قبل) بلبل شاه صاحب تالیف مفتي محمد شاه سعادت سرینگر ۱۳۶۰ هجری ص ۲۲

(۱) سید علي همداني که بلقب شاه همدان و علي ثاني وامیرکبیر درکشمیر شهرت دارد

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

وپسرشان میر محمد علي همداني (۱) و میرشمس الدین عراقي (۲) وغیره که از سرزمین ایران وافغانستان ودیگرکشور های آسیای وسطي به کشمیرمسافرت میکردند بستگي نزد سیکي دارد - این درویشان وعرفای اسلام نقط مبلغین مذهبی نبودند بلکه حامیان ومشوقین بزرگ زبان و فرهنگ اسلامي نیز بوده در ایجاد نفوذ اسلام به فرهنگ کشمیر نقش مهمی را بعهده داشتند.

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

در روز دوشنبه ۱۲ رجب سال ۷۱٤ مطابق ۲۲ اکتبر ۱۳۱٤ میلادی درهمدان تولد یافت - پدرش سید شهاب الدین بن میر سید محمد حسیني ومادرش فاطمه نام داشتند. نسبت آنحضرت (طبق مولف خلاصة المناقب مولانا نورالدین جعفرالبدخشي شاگرد آن سید) به شانزده واسطه بحضرت امیرالمومنین علي علیه السلام میرسد - وی درکودکي قرآن کریم را حفظ کرد وسپس پیش سیدالعلماء علا الدین سمناني خال خود الهیات وعرفان وتصوف آموخت - او نخست مرید شیخ ابوالبرکات تقي الدین علي دشتي بود وبعد از فوت ایشان با شیخ شرف الدین محمد مزدقاني رازی بیعت نمود - شاه همدان بنا به توصیه مرشد خود بمسافرت وسیاحت پرداخت وطي مدت بیست ویک سال سیاحت باعده زیادی از علماء وعرفاء تماس گرفت واز محضرآنان ستفاده کرد - امین احمد رازی مولف هفت اقلیم مینویسد که شاه همدان سه مرتبه دور دنیا سیاحت نمود وبا ۱٤۰۰ درویش ملاقات کرد وسپس به موطن خود برگشت - بعد از این وی سید تاج الدین وسید حسین سمناني را برای مطالعه اوضاع وامکان اشاعت دین اسلام درکشمیر ارسال داشت وخود برای اولین مرتبه بمسافرت کوتاه چهار ماهه درسال ۱۳۷۲ میلادی وارد کشمیر شد - مسافرت دومین وی بکشمیردرسال ۱۳۷۹ میلادی در زمان حکومت قطب الدین صورت گرفت ومدت دو سال ونیم طول کشید - سومین مسافرتش هنگامي اتفاق افتاد که تیمور برای سومین باربرایران حمله آورد وبعد از فتح عراق قصد داشت خاندان سادات علوی همدان را که در امور محلي نفوذ فوق العاده ای داشتند ازدم تیغ بگذراند - چون شاه همدان ازاین سوء قصد تیمور آگاه گردید باگروهي از سادات که عده آنان به هفتصد میرسید بسوی کشمیررخت سفربربست ومورد استقبال گرم وصمیمانه سلطان قطب الدین واقع گردید - این واقعه در

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

ثانیا با اشاعه دین اسلام درکشمیر مسلمان بخصوص طبقه روشنفکر آنها در امور معنوی و روحاني ازکشور های الهام میگرفتند که مرکز فرهنگ اسلام آن دوره محسوب میشد. بنابراین محصلین و دانشمندان به هرات و مرو و سمرقند و بخارا که در آنزمان جزوی از قلمرو فرهنگ اسلامي بشمار میآمدند مسافرت مي نموده تا از محضر فقها و عرفا و فضلای معروف زمان خود استفاده برده

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

سال ۱۳۸۳ میلادی مطابق ۷۸۵ هجری بر توع پیوست این مسافرتهای شاه همدان دارای ارزش زیاد میباشد. او و پیروانش در طول اقامت خود در کشمیر نه تنها به اشاعت دین اسلام پرداختند بلکه بسیاری از رسوم و عادات غیر اسلامي راکه مسلمانان کشمیر بعلت عدم آگاهي از اصول اسلام پیروی میکردند منسوخ و مردود گردانید وحتي سلطان راکه دو خواهر در عقد خود داشت مجبور به طلاق یکي از آنها کرد و باو پیشنهاد نمود لباس سلاطین ممالك اسلامي را بپوشد وکلاه خود رابه سلطان اعطا نمود که او و جانشینانش تا پایان دوران حکومت خود بر سر مینهادند و معروف است که چون سلطان فتح شاه آن کلاه را با خود بگور برد سلطنت از دست این سلسله بدر رفت. شاه همدان در سال ۷۸٦ هجری ازکشمیر خارج گردید و در همان سال چشم از جهان بربست. بسم الله الرحمن الرحیم تاریخ وفات اوست. آرامگاه این مرد مقدس در شهر ختلان واقع است. مردم کشمیر برای بزرگداشت وی مسجدی در محل عبادتش ساخته اند که هنوز هم مرجع زایرین میباشد. شاه همدان سید علي همداني تنها مبلغ دین اسلام نبود. او شاعر و نویسنده بزرگ نیز بوده است. کشیر در جلد اول ص ۹۰ اسم ۱۵ کتاب ورساله راکه بفارسي وعربي نوشته است شرح میدهد. علاوه براین سید علي همداني در توسعه و پیشرفت هنر در کشمیر نیز کوششها نمود چنانکه صوفي در جلد دوم کشیر ص ۵٦۳ ذکر میکند که شاه همدان صنعت شالبافي را در کشمیر تشویق و ترویج نمود. علامه اقبال در جاوید نامه باین الفاظ ازاو تجلیل میکند =

سید السادات سالار عجم — دست او معمار تقدیر امم

تا غزالي درس الله هو گرفت — ذکر و فکر از دودمان او گرفت

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تشنگی کسب دانش وتحصیل علم وفضل را با نوشیدن جرعه ای از زلال آن چشمه های علم ومعرفت فرونشانند - ثالثا اززمان حکومت سلطان شهاب الدین (۱۳۵٤ - ۱۳۷۳ میلادی) اهالي این مراکز علمي وديني که از تشویق وحمایت سلاطین برخوردار بوده گروه گروه بسوی کشمیر رهسپار شدند ووجود آنها برزندگي اجتماعي وفرهنگي مردم تاثیر عمیق گذاشت - در دنبال ایجاد روابط فرهنگي واشاعه وتبلیغ مذهبي زبان فارسي در کشمیر رواج گرفت - قبل ازین دوره ودر زمان حکومت راجه های کشمیر و برای مدتي در عهد حکمراني سلاطین نیززبان سانسکریت

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مرشد آن خطهٔ مینو نظیر | میرو درویش وسلاطین را مشیر
خطه را آن شاه دریا آستین | داد علم و صنعت وتهذیب و دین
آفرید آن مرد ایران صغیر | با هنرهای غریب و دلپذیر

(کلیات اقبال - احمد سروش - تهران ص ۳۵۸)

(حاشیهٔ (۱) ازصفحه ۲۹)

— میر محمد علي همداني پسرشاه همدان در سال ۱۳۷۲ میلادی (۷۷٤ هجری) در شهر ختلان چشم جهان گشود - وی علوم عصریه را نزدخواجه اسحق ومولانا نور الدین بیاموخت - چون عمرش به شانزده سال رسید بسیاحت ومسافرت پرداخت - در سال ۱۳۹۳ میلادی (۷۹۵ هجری) رخت سفربسوی کشمیر بربست وباگروهي ازسادات وعلما که عدهٔ آنها به سیصد میرسید وارد این سرزمین شد - در این هنگام سلطان سکندر (۱۳۸۹ - ۱٤۱۳ میلادی) فرمانروای کشمیر بود - میر محمد همداني مثل پدرخود شاه همدان نویسنده وشاعر بود و کتابي بزبان فارسي باسم رساله سکندری در بارهٔ تصوف برای سلطان سکندر تصنیف کرد - وزیر سلطان بدست آنحضرت مشرف باسلام گردید وسپس عده ای بسیار از مردم این سرزمین قبول اسلام نمودند - میر محمد همدانی بعد از اقامت دوازده سال برای حج عازم بیت الله گردید - ازآنجا به ختلان برگشت وهمانجا در سال ۱٤۵۰ میلادی مطابق به ۸۵۲ هجری مرغ سبکبال روح آن حضرت از قفس عنصری پرواز نمود ونزد پدر خود آرمید - شخصیت این

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

زبان رسمي كشمير بود ولي در زمان سلطان شهاب الدين فارسي بتدريج جاى زبان سانسكريت را گرفت واين زبان نه تنها در امور دولتي بلكه درمحافل ادبي وفرهنگي و سياسي نيز جاى خود را باز كرد - در مدارس چه در شهر وقصبه ودر دهكده وروستا كه در زمان حكومت سلاطين تاسيس شده بود و ذكرى از آنها در صفحات بعدخواهد آمد تعليم فارسي آغاز گرديد -

---

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)

مرد بزرگ در برانداختن بعضي از رسوم فرسوده مثل رسم ستي كه طبق آن زن بيوه بايد با جسد شوهر مرده خود بسوزد خيلي موثر واقع افتاد - علاوه براين بنا بگفته وى شراب خوارى وقمار ورقص زنان وغيره نيز ممنوع گرديد -

(حاشيه(٢)،ازصفحه[٢٩])مير شمس الدين عراقي از سادات موسوى و پيرو فرقه نقشبنديه صوفيه بود - سلطان حسين ميرزا بايقرا حاكم هرات (١٤٦٩ - ١٥٠٦ ميلادى) وى را بعنوان سفير بكشمير فرستاد - درمورد تاريخ ورودش دركشمير اختلافي هست - مولف كتاب "كشمير در زمان سلاطين" عقيده دارد كه اودرسال ١٤٨١ ميلادى به كشمير رسيد ولي دكتر صوفي دركشمير جلداول سال ١٤٩٧ ميلادى مينويسد - مير شمس الدين عراقي در دوران حكومت شاه سلطان حسن شاه (١٤٧٢- ١٤٨٤ميلادى) وارد كشمير شد و مدت هشت سال دراين ديارگذرانيد - وى كه پيرو فرقه نور بخشيه صوفيه بود اين فرصت را مغتنم شمرده به اشاعه وتبليغ عقايد اين فرقه پرداخت و تاحدى دركارخود موفق شد - دوتن از معروفترين ومهمترين شاگرد وى بابا اسمعيل كبروى وبابا علي شاه نجار بودند - وى بعلت مخالفت علماى متعصب مجبور بترك كشمير شده به هرات بازگشت - سلطان حسين ميرزا چون از عقايد مير شمس الدين مطلع شد وى راازخدمت خود خارج كرد وسپس وى براى اقامت دايمي پيش شاه قاسم پسر سيد محمد نوربخش به رى رهسپارگرديد - اينجا شاه قاسم ويرا مجددا براى انجام كارهاى تبليغاتي دركشمير مامور ساخت و او بار دوم درسال ١٥٠٢ ميلادى با عده اى از همراهان و پيروان خود وارد اين سرزمين شد - فعاليتهاى مير شمس الدين در اين مسافرت بموفقيت بيشترى انجاميد و بارجود يكه اوضاع مغشوش وتعصب زياد بود ودر نتيجه خود او نيز زحمات بسيار ديده وحتي ازكشمير

(بقيه حاشيه در صفحه بعد)

در اینجا باید متذکر گردید که سلاطین مسلمان کشمیر بدو سلسله متعلق بودند. سلسله اول که ذکر بعضي از سلاطین آن در فوق رفت از سلسله شاه میریها (۱) بودند که از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی یعني برای مدت بیش از دو قرن حکمراني کردند و آخرین پادشاه این سلسله حبیب شاه بود که از سال ۱۵۵۷ تا ۱۵۶۱ میلادی حکومت

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مجددا تبعید گردید ولي باکمك مریدان خود که اسم آنها در فوق آمده توانست عده ای از امرای دربار واعیان حکومت را به عقاید نور بخشیه در آورد - میر عراقي درحالیکه در بلستان تبعید شده بود آنجا نیز فعالیتهای تبلیغاتي را ادامه داد ودر نتیجه بسیاری ازپیروان مذهب بودائي بدست اوبه شرف دین اسلام مشرف گشتند - علاوه براین شخصي بنام موسي رینا یکي از وزراء سلاطین وقت نیزبه فرقه نور بخشیه پیوست واقدامات وکمك او دربنای خانقاه وتقویت این فرقه خیلي موثر گردید - بعد از وفات میر شمس الدین که تاریخ صحیح آن در دست نیست پسرش دانیال این کاررا بدست گرفت و باکمك وهمکاری وتشویق امرای دربار موفقیت شایاني بدست آورد - سلاطین سلسله چك که از سال ۱۵۶۱ تا ۱۵۸۶ میلادی برکشمیر حکمراني کردند پیرو فرقه نوربخشیه بوده اند -

---

(۱) - بنیان گذارسلسله شاهمیریها شخصي بود بنام شاه میریا شاه میرزا - بعقیده فرشته (تاریخ فرشته ص ٦٤٧) ونظام الدین (طبقات اکبری) شاهمیریا شهمیراز سلسله پاندوا PANDAVAS قهرمانان مها بهارتا (MAHABHARATA) حماسه هند باستان بوده - ولي حسن اورا ازسوات میداند (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۱). محب الحسن عقیده دارد که اوشاید ازعشایر ترك نژاد باشد. اسم پدرش طاهر و جد اوقور شاه بود. وقورشاه مرد مقدس و مذهبي بشمار میرفت. شاه میر درسال ۱۳۱۳ میلادی در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر شد. سهدیواورا بخدمت دولت پذیرفت. بعداز حمله زولچو وی رنچنارا در جنگ علیه رامچندر کمك کرد و چون

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

کرد. بعد از او سلسله دیگری بنام چك (۱) عنان حکومت را بدست گرفت ولي مدت حکمراني چکان درکشمیر سي سال بیش ادامه نداشت.

بیشتر سلاطین شاهمیری بعلم وادب علاقه فراواني داشتند اما از بین ۱۷ سلطان این سلسله سلطان زین العابدین (۱۴۲۰ – ۱۴۷۰ میلادی) بر دیگران ترجیح دارد. سلطان شهاب الدین (۱۳۵۴ – ۱۳۷۳ میلادی) و سلطان قطب (۱۳۷۳ – ۱۳۸۹ میلادی) وهمچنین سلطان سکندر (۱۳۸۱ – ۱۴۱۳ میلادی) نیز دانش پرور و مشوق فضلا و دانشمندان بوده. در زمان سلطان شهاب الدین اولین مدرسه برای تعلیم اسلامي باسم مدرسة القران تاسیس یافت وعلاوه براین مدارس دیگری در سایر نکات مهم کشور نیز بنیان گردید. سلطان قطب الدین در شهر سرینگر دانشکده ای تاسیس نمود که ریاست آنرا حاجي محمد قاری بعهده داشت. این دانشکده تا اواسط قرن سیزدهم هجری وجود داشت. از معروفترین اساتذه این دانشکده ملا محسن فاني و ملا عبدالستار مفتي بوده اند. علاوه براین مدرسه دیگری بنام عروة الوثقي

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

رنچنا عنان حکومت را بدست گرفت خدمات شاهمیر را جبران واو بمقامات مهمتری ارتقا یافت وبالاخره وزیر و سرپرست پسر سلطان صدر الدین گشت. بعد از وفات صدر الدین وی در دوران حکومت اودیه نندیو (UDYANANDEV) (شوهر دوم کوتا راني همسر سلطان صدر الدین) موقعیت خود را محکمتر ساخت وبعد از وفات او چون کوتا راني عنان حکومت را بدست گرفت وروی خوش به شاهمیر نشان نداد علیه او شورشي برپا کرد و حکومت را بدست گرفت. سپس حکومت کشمیر در سلسله او از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی باقي ماند.

---

(۱) ـ شخصی دیگری که در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر گردید لنگر چك است که موسس و بنیان گذار سلسله چك میباشد. لنگرچك نیز مثل شهمیر در دوران حکومت سلطان صدرالدین موقعیت خوبي بدست آورد ولي نتوانست عنوان پادشاه یا سلطان را بگیرد و حاکم کشمیر شود ولي او و افراد خانواده اش بتدریج در حکومت

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

تاسیس یافت و سرپرستی آن بعهده سید جمال الدین محدث بود. در زمان سلطان سکندر که بعلت شدت تعصب دیني بلقب بت شکن معروف شده بود عده زیادی از علما و فضلای اسلام از عراق وخراسان و ماوراء النهر به کشمیر مهاجرت کردند. وی در نزدیکي مسجد جامع مدرسه ای تاسیس کرد که دارای شبانه روزی نیز بوده است. در این مدرسه ملا محمد

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

سلاطین کشمیر مقام بلندی را دارا شدند و بعد از وفات سلطان زین العابدین در جنگهای که برای جانشیني واقتدار درکشمیر بوقوع مي پیوست نقش مهمي بعهده داشتند تا اینکه در سال ۱۵۶۱ میلادی حکومت کشمیر بدست آنان افتاد. اعضای این خانواده ابتدا دارای عقاید اهل سنت بودند ولي در زمان سلطان فتح شاه و ورودمیر شمس الدین عراقي درکشمیر اکثر پیروان سادات سمنان و بیهق وهمدان اهل تسنن بوده وچون بعد از تبلیغات و فعالیتهای میرشمس الدین عده شیعه بیشتر گردید کشمکشهای بین این دو فرقه آغاز وبرای مدت هشتاد سال بشدت جریان داشت و هیچ یك از جانشینان سلطان زین العابدین نتوانست براوضاع تسلط یابد. میرزا حیدر مغول در سال ۱۵۵۳ میلادی بدستور همایون شاه بکشمیر حمله برد و شهر را غارت کرد. غازی خان چك پس از بازگشت میرزا حیدر براوضاع مسلط شد وسلسله چکها ازاین ببعد بحکمراني کشمیر رسیدند. این سلسله مدت سي سال بکشمیر حکومت کرد. در این مدت کوتاه خرابیها اغتشاشات داخلی وحمله و غارتگری میرزا حیدرجبران نشد ولی از نظر فرهنگی وادبي جنبش تازه ای نمایان گردید. سلاطین این سلسله بجای لقب سلطان خطاب شاه را برگزیدند. آخرین حکمران این سلسله یاقوت شاه بود که در سال ۱۵۸۷ میلادی دوبار بحکومت رسید و بالآخره در جنگ بر علیه افواج اکبر شاه شکست خورد و سپس بعد ازتقریبا سه قرن کشمیر بار دیگر جزوی از خاك هندوستان شد.

افضل بخاری درس حدیث میگفت و ملا محمد یوسف و ملا صدر الدین کاشي استاد فلسفه و ریاضي بودند و سید حسین منطقي درس معقولات و منطق میداد. سلطان زین العابدین دانشگاهي بنام دارالعلوم در نوشهر نزدیکي سرینگر تاسیس نمود. ساختمان این دانشگاه در نزدیك قصر سلطان بود و ریاست آنرا ملا کبیر نحوی شیخ الاسلام کشمیر بعهده داشت. علاوه براین ملا احمد کشمیری وملا حافظ بغدادی و ملا پارسا بخاری و ملا جمال الدین خوارزمي و میر علي بخاری و ملا یوسف رشیدی نیز در سلك استادان این دارالعلوم بودند. در زمان سلطان زین العابدین تنها فارسي وعربي و علوم اسلامي پیشرفت ننمود بلکه در نتیجه تشویق آن پادشاه بلند نظر غیر متعصب که در تمام شئون زندگي عدل وانصاف و مروت ومردانگي را رعایت مینمود علوم و سانسکریت و هنر و موسیقي وفن معماری نیز مراحل ارتقا را پیمودند. دوره حکومت وی را باید یکي از درخشان ترین ادوار تاریخ کشمیر و درخشنده ترین دوره تاریخ پانصد سال حکومت اسلامي درکشمیر دانست. این سلطان علاوه براصلاحات اداری و اجتماعي از قبیل تاسیس بیمارستانها وکاروانسراها و پیشرفت صنعتی از قبیل فن کاغذ سازی و قالي بافي برای توسعه علم وادب وبرای بنیان گذاری کاخ ادبیات فارسي درکشمیر سعي فراوان مبذول داشت. سلطان زین العابدین عشق وعلاقه زیاد به توسعه دانش داشت وبرای بدست آوردن نسخه های خطي کتب ادبي ودیني در زبانهای عربي وفارسي و سانسکریت هدایای بیشمار به حکمرانان ایران وافغانستان وگجرات وسند و سایر نقاط هند مي فرستاد. عشق وی بدانش منحصر به علوم اسلامي نبود بلکه هندوهائیکه درزمان سکندر بعلت فشارهای مالي و دیني به هند مهاجرت کرده بودند به تقاضای سلطان بکشمیر بازگشتودر زادگاه آبا و اجدادخود سکونت گزیدند. طبق اطلاعاتیکه ازکتاب "نوادر الاکبر" تالیف ابوربیع الدین احمد غافل سبلخي کشمیری بدست آمده سلطان زین العابدین در مقابل هدایای که فرستاده بود شش نفر دانشمند وکتب بیشمار از سلطان شاهرخ (١٤٠٤ - ١٤٤٧ میلادی) دریافت نمود. او برای اینکه دریچه های علم ودانش را برروی همه کس بازکرده باشددارالترجمه ای تاسیس نمود تاکتب عربي و فارسي بزبان سانسکریت وکتب سانسکریت بزبان فارسي ترجمه شود. ملا احمد ملك الشعراء دربار کتابي موسوم به راج ترنگني (تاریخ کشمیر تالیف پا ندریت کلهانا (KALHANA) که در سال ١١٤٩ میلادی بزبان سانسکریت نوشته شد) ر

مهابهارتا را بزبان فارسی ترجمه کرد و شری ورا (SRIVRA) مورخ معروف کشمیر در دربار این سلطان پرورش یافته بود مثنوی یوسف و زلیخای جامي را در سال ۱۵۰۵ میلادی بزبان سانسکریت در آورد - دکتر صوفي در کشیر اسم ۲۱ نفر نویسندگان و علما و فضلای فارسي و عربي و ده نفر علمای سانسکریت راکه بدربار سلطان زین العابدین پیوسته بودند اسم میبرد (۱)- خود سلطان طبع موزون داشت و حتي في البدیهه شعر میسرود - یکي از لطیفه های معروف این است که روزی ملا احمد کشمیری دستاری راکه شملهٔ آن روی پیشانیش آویزان بود بر سر نهاده بحضور سلطان رسید - سلطان بمحض دیدن او خندید و في البدیهه این شعر خواند —

شاخ پیشاني ملا احمد کشمیر بین　　　　گر ندیدستي تو در آفاق انسان شاخدار

و ملا احمد في الفور معروض داشت —

شاخ پیشاني بدیواکرگ داری داشتم　　　　تا نیایم درمیان ماده گاوان در شمار.

علاوه براین سلطان زین العابدین دو اثر نثر فارسي نیز دارد - یکي از آنها شکایتنامه هست که در زمان پیری نگاشته و دیگری درباره فن تفنگ سازی است - این فعالیتهای ادبي و فرهنگي و علمي این سلطان علمدوست نقط بدربار خودش و یا به دارالسلطنت محدود نبود بلکه او برای ترویج زبان فارسي مدرسه های متعددی در دهکدهها تاسیس نمود تا اطفال هندو نیز در آن بتحصیل زبان فارسي و علوم مروجه بپردازند (۲) و از فراگرفتن این زبان که وی در عهد خود آنرا زبان رسمي قرار داده بود (۳) از دیگران عقب نمانند - علاوه براین سلطان زین العابدین بمدرسههای خارج از قلمرو خود نیز کمك میکرد چنانکه بمدرسته العلوم سیالکوت (SIALKOT) مبلغ شصت هزار روپیه پرداخت (٤) - چون امراء و روسای دربار که همیشه و در هر زمان از سلاطین و پادشاهان خود سر مشق میگیرند وضع را چنین دیدند آنها نیز به ترویج و تشریق علوم و تاسیس مدرسه ها و دادن کمك مالي بدانشجویان کمرهمت بربستند و حتی زنان قصر شاهي و امراء دربار در این کار از مردان عقب نماندند - بنا براین در دوران حکومت سلاطین

---

(۱) KASHIR VOI1, 162 (۲) تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۹۷

(۳) Kashmir Under the sultans page 255 (٤) ایضا ص ۲۶۱

شاهمیری و بخصوص در عهد سلطنت زین العابدین علم و ادب بطور عموم و زبان و ادبیات فارسي بطور خصوص در کشمیر پیشرفت قابل ملاحظه ای کرد - بعد از وفات سلطان زین العابدین در سال ۱٤۷۰ میلادی جانیشینان او نیز برای ترویج زبان فارسي و اشاعه علوم دیني و دنیوی فعالیتهای نمودند ولي اغتشاشات سیاسي و نا امني های داخلي فرصت کافي برای این کار باقي نگذاشت و کشمیر تا سال ۱٥٦۱ میلادی در نا امني و اضمحلال بسر برد و سلاطین شاهمیری نتوانستند نظم و آرامش در قلمرو خود برقرار سازند - یکي از وقایع مهم این دوره آمدن میر شمس الدین عراقي به کشمیر است - نامبرده بار اول در دوران سلطان حسن شاه بعنوان سفیر سلطان حسین میرزا بایقرا وارد کشمیر شد و پس از اقامت هشت سال بخراسان بازگشت - مسافرت دومي وی در دوران اغتشاشات داخلي بین سلطان فتح شاه و سلطان محمد شاه صورت پذیرفت - حضور وی در کشمیر سبب شد که فعالیتهای سیاسي و مذهبي و همچنین ادبي تحت تاثیر او قرار گیرد - او اولین مبلغ مذهب شیعه در کشمیر بشمار میرود - چون در اینمدت حکمران مقتدری موجود نبود و امرا و روسای دربار به فرق و گروههای مختلف سیاسي و مذهبي منقسم شده بودند کشمکش بین دو فرقه شیعه و سني آغاز و برای مدت ۸۰ سال ادامه داشت و درین هنگام غازی خان چك سلاطین شاهمیری را از تخت سلطنت معزول کرده عنان حکومت بدست خود گرفت و دورهٔ حکومت سلسله چك آغاز شد - شاهان چك که شیعي بودند و فقط برای مدت سي سال حکمراني کردند به ترویج و تشویق زبان و ادبیات فارسي کمر همت بر بستند - از جمله شش پادشاه این سلسله سه تن باسم حسین شاه و علي شاه و یوسف شاه ذوق شعر داشتند و شعرای بسیاری در دربار خود پرورش دادند - حسین شاه چك (۱٥٦۳ — ۱٥۷۰ میلادی) مدرسه بزرگي بنام مدرسه حسین شاه تاسیس نمود و درآمد بعضي از دهکده ها را برای مخارج و هزینه آن مدرسه که دارای یك شبانه روزی و کتابخانه بزرگ نیز بوده است وقف کرد - ریاست این مدرسه را شیخ فتح الله حقاني بعهده داشت و آخوند ملا درویش و شیخ حمزه مخدوم نیز بآن مدرسه متعلق بودند - علاوه برآن این پادشاه علم پرور برای کفالت مخارج دانشکده پزشکي باسم دارالشفا که در زمان سلطان حسن شاه شاهمیری، تاسیس شده بود ملکي را وقف آن نمود - از لحاظ شعر نیز این دوره حکومت سلاطین و شاهان کشمیر خیلي غني و پرارزش بوده است - در زمان سلطان زین العابدین شعرای چون سید محمد امین منطقي اویسي و ملا احمد کشمیری و ملا ندیمي و ملا فصیحي و ملا ملیحي و ملا جمیل و ملا احمد رومي و ملا محمد رومي و ملا نورالدین

و ملا علي شيرازی و ملا نادری و مولانا حسين غزنوی و سيد محمد امين اويسي وغيره معروف نند. در عهد شاهان چك اسم ۱۲ شاعر معروف بچشم ميخورد كه ميتوان آنها را بدو دسته قسمت نمود. شعرای دسته اول كه بطور مستقيم ويا غير مستقيم تحت نفوذ مير شمس الدين عراقي قرار گرفتند عبارتند از دو تن باسم ملا نامي و ملا مهری و ميرزا عليخان و شاه ابوالفتح و محمد امين مستغني و ملا عيني و ملا آتني. شعرائي كه از دسته دوم ميباشند و تحت نفوذ واثر شيخ حمزه مخدوم قرار گرفتند از اين قرار اند. باباداود خاكي - خواجه حسن القاری وخواجه ميرم بزاز.

كنون كه گفتار از شعر و شعرا بميان آمده ناگفته نماند كه سبك شعر فارسي در اين دوره دركشمير كه دوره اول ادبيات فارسي محسوب ميشود (و دورههای ديگر دوره مغولها و دورهٔ افغانها و سيكها ودوره معاصر ميباشند) همان سبك رايج آن زمان يعني سبك عراقي بوده است زيرا رابطه فرهنگي كشمير با مناطق فارسي زبان مستقيم و بلا واسطه بوده و هيچ عنصر خارجي درميان نبود. علاوه براين اطلاعات كشميريان در اين زمينه وتدريس وتعليم آنها بزبان فارسي بيشتر دست اول بود زيرا يا آنها خود شان برای تحصيل علم وادب به مراكز فرهنگي وعلمي خراسان مسافرت ميكردند ويا از محضر آن عده ای از علمای اسلام استفاده ميكردند كه بكشمير آمده بودند وبنا براين فارسي آن دوره هنوز هم باكلمات محلي آميخته نشده بود وثانيا چون تاكنون زبان فارسي زبان يكعده محدود و به طبقه مخصوص اختصاص داشت و فقط در مرحله اول برای امور مذهبي و علمي و در مرحله دوم برای امور اداری و دولتي بكار ميرفت از آلايش مصئون ماند. ازلحاظ معني وافكار ميتوان گفت كه فارسي را مبلغين و صوفيای كرام بكشمير راه دادند ولذا آثار ادبي قرن ۱٤ و ۱۵ ميلادی بيشتر گرد عقايد مذهبي وتصوف و عرفان و خداشناسي دور ميزد. علاوه براين كشمير كه هميشه بعنوان مركز عرفان وتصوف بودائي و سپس شيوائي معروفيت داشته و دارد در روح عرفای اسلام كه باعقايد ودانتا آشنا شده بودند يك جنبش فكری جديد بوجود آورد كه اينجا مجال ذكر و بحث آن نيست ولي فقط بعنوان اشاره بايد گفت كه اين تماس موجب شد كه افكار وحدت الوجود و حتي نظريه ترك دنيا وروش فكر و انديشه و عبادت دركنج تنهائي و در داخل غارهای كوه كه مختص مرتاضان هند است در فكر درويشان مسلمان نيز رخنه كند. اينك بندی از ترجيع بند سيد محمد امين منطقي اويسي متوفي ۸۸۹ هجری (۱٤۸٤ ميلادی) برای نمونه نقل ميشود ـــ

جملهٔ کائنات آن منست | برتر از لا مکان مکان منست
تن من عالم است ای عالم | جان عالم بدان که جان منست
نکته ای را که عقل کل حیران | همگي بر سر زبان منست
چون سلیمان روزگار منم | جمله شاهنشهي از آن منست
هرکجا خسرو یست در آفاق | کمترین کمترین شبان منست
من گرسنه زهی خیال محال | ماه و خورشید ترص نان منست
استخواني که عالمش جویاست | اینهمه لایق سگان منست
ای گدایان دهر گوش کنید | قاف تا قاف جمله خوان منست
این جهاني که هست نیست بدان | تو یقین دان جهان جهان منست
آنکه اورا تو بي نشان یابي | بر در حجره پاسبان منست
زان به کشمیر منزوی شده ام | کین همه جمله بوستان منست
چند روزی که بوده ام بشما | منتهی زان بسي بجان منست
منطقي در مکان شریك تو بود | چونکه گفتني که لامکان منست

بعد ازین ویس ترك گفت وشنید
کنج کوه و عبادت معبود (۱)

در قرن شانزدهم میلادی که در نیمه دوم آن شاهان چك در کشمیر حکمروائي کردند شعر فارسي بیشتر رونق گرفت واز مطالعه آثاری مختصر که بدست میرسد معلوم میشود که در این دوره شعرا بسرودن قصاید در مدح پادشاهان ودر منقبت حضرت امیرالمومنین علي علیه السلام چون قصیده ملا مهری وقصاید عرفاني مثل قصیده لامیه بابا داود خاکي و همچنین مثنوی های اخلاقي وعرفاني مثل وردة المریدین بابا داود وغزلیات ورباعیات میپرداختند - خواجه میرم بزاز که مرید حضرت شیخ حمزه مخدوم بود در غزلسرائي معروف است - غزلیات او جنبه عرفاني دارد واهمیت اودر آنست که مضامین عرفاني وعشقي را بهم آمیخته کلماتي مثل گل وگیسو وبهار وساقي وباده ووصل وفراق وآئینه وغیره

---

(۱) - پارسي سرایان کشمیر تالیف دکتر گ - ل - تیکو - تهران ۱۳۴۲ - ص ۷

برای بیان مطالب عرفاني بکاربرده است که میتوان گفت در تاریخ شعر فارسي درکشمیردر اینمورد پیشرو دیگران بوده است -

حالاکه به پایان این مقال نزدیك میشویم باید دانست که این دوره طویل دویست و پنجاه سال حکومت مستقل مسلمانان کشمیر ازلحاظ ادب وفرهنگ دارای سه عامل مهم میباشد یکي از آنها زبان وادبیات فارسي است که درباره آن مختصری بیان داشتیم - دو عامل مهم دیگر عبارتند از زبان وادبیات سانسکریت وزبان وادبیات کشمیری که تحت اثر و نفوذ فارسي قرار گرفتند و همچنین معني وافکار نویسندگان آن زبانها در فکر شعرا و نویسندگان فارسي موثر افتاد - زبان سانسکریت با مغشوش بودن اوضاع سیاسي کشمیر قبل از استقرار حکومت اسلامي مراحل انحطاط را میپیمود واین دوره تنزل از قرن دوازدهم میلادی شروع شده بود - هنگامیکه سلاطین شاهمیری بحکومت کشمیر رسیدند وتوجه بیشتری بزبان فارسي نمودند این انحطاط وتنزل شدت یافت ولي باوجود آن این زبان باستاني که گنجینه های علم وادب را درخود پنهان داشت از بین نرفت بلکه بعضي از سلاطین دانش پرور به تشویق وپشتیباني علمای این زبان پرداختند وآنچه که در این مدت بزبان سانسکریت نوشته شد بدون تردید میتوان آنرا اضافه گرانبها برآثار قدیم وباستاني آن زبان دانست در این زمان علمای معروف مانند جوناراج ـ شری ورا ـ پراجه بهت وشوکا آثار معروف خود را بوجود آوردند - ازجمله آنها شری وراکه بازبان فارسي آشنائي کامل داشت مثنوی یوسف وزلیخای جامي را بزبان سانسکریت ترجمه کرد وعلاوه براین تذکره وجنگي حاوی اشعار بیش از ۳۵۰ شاعر هند وکشمیر را تالیف کرد- ناگفته نماند که باوجودیکه زبان فارسي در همه جا و سایر شئون زندگي مردم رخنه کرده بود ولي بازهم زبان سانسکریت اهمیت خود را کاملا از دست نداد واستعمال این زبان درامور شخصي و بازرگاني ودولتي پهلو بپهلوی زبان فارسي گام برمیداشت چنانکه نظری بسرلوحه های مقابر وآرامگاههای شیوخ اسلام درکشمیر مربوط به قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی نشان میدهد که این کتیبه ها به هردوزبان فارسي وسانسکریت طوری نوشته شده که متن فارسي زیرمتن سانسکریت قرار دارد- همچنین شیخ مخدوم حمزه درویش معروف کشمیر (متوفي ۹۸٤ هجری مطابق ۱۵۷۶ میلادی) وصیت نامه خود را بدو زبان سانسکریت وفارسي نوشت واین وصیتنامه که برپوست

درختي نوشته شده هنوز هم در موزه سرینگر محفوظ و مصئون باقي است . در نتیجه این تماس زبان سانسکریت اثر و نفوذ فارسي را قبول کرد وکلمات فارسي در آثار سانسکریت آن دوره راه یافت . بطوریکه در بالا ذکر شد کلمات فارسي مثل دبیر وگنج آور بعلت نفوذ ساسانیان در کشمیر قدیم مستعمل بوده وکنون برعده آنها افزوده شد . مطالعه قسمتهای کتاب سانسکریت بنام لوك پرکاش (۱) که در این دوره نوشته شد واژ های فارسي را که به زبان سانسکریت راه یافت نشان میدهد زیرا قسمتهای همان کتاب که قبل از آن دوره تالیف شد فاقد این لغات میباشد . همچنین کتبي که وقایع نویسان کشمیر آن زمان بزبان سانسکریت تحریر نمودند واژههای فارسي وعربي وترکي مستعمل در فارسي مثل شاهي ـ خواص ـ سلطان (بشکل سورطان) سلاحدار ـ خاتون (بشکل خاتونا) ـ خانقاه ـ ملکه (با تشدید لام) و مسجد و مدرسه ورباب (بشکل رواو ـ با فتح اول) را دارا میباشد .

اما زبان کشمیری در عهد حکومت سلاطین کشمیر پیشرفت نمود و مثل سابق زبان مادری ووسیله تداول وتخاطب مردم بود وآثار گرانبها و باارزشي نیز در این دوره بوجود آمد . سلاطین کشمیر شعرای کشمیری زبان را مورد تشویق قرار میدادند . زبان کشمیری در این زمان تحت تاثیر فارسي قرار گرفت وآثاری که در این زمان بوجود آمده نشان میدهد که این زبان هم از حیث لغت و معني وهم از حیث شکل ظاهری شعر و ترکیبات لفظي و هم از جهت افکار عرفاني وغیره اثر فارسي را قبول کرده دارای سرمایه ادبي گردید . قدیمترین شاعر این زبان زني است باسم لالي ایشوری یا لله دید . او شاعره بزرگ بود و اشعارش محتوی افکار عمیق فلسفي واخلاقي میباشد . زبان وی خیلي ساده وروان است وحتي از اشعارش بصورت ضرب المثل تا امروز برزبان هرکشمیری جاری ودر ضمن سخن بعنوان شاهد گفتار آورده میشود . در اشعارش بیشتر کلمات سانسکریت بنظر میرسد ولغات فارسي بندرت بچشم میخورد .

---

(۱) ـ لوك پرکاش کتابي است بزبان سانسکریت که تالیف آن بیك نفر متعلق نیست و گفته میشود که بوسیله نویسنده ای بنام شمندر در حدود ۱۰۶۶ میلادی آغاز شد و سپس عده ای از نویسندگان تا قرن هفدهم میلادی برمتن آن افزودند . این کتاب دارای چهارفصل است واطلاعات مهمي در باره کشمیر فراهم میسازد .

بعد ازو شاعر دیگر بنام نورالدین رشي (باکسراول) متوفي سال ۸٤۲ هجری (۱٤۳۸ میلادی) از همه معروفتراست - اشعارش بمانند ابیات لاله ایشوری دارای جنبه اخلاقي وپند و اندرز میباشد. این دو شاعر قرن ۱٤ و ۱۵ میلادی مظهر آغاز اختلاط وآمیزش افکار و عقاید اسلامي و شیوائي درکشمیر میباشند که نمونه آن در اشعار فارسي میراوبیسي ملاحظه گردید. مردم کشمیر این دو شاعر معروف کشمیری زبان را باالسویه دوست دارند وبدون در نظر گرفتن هیچگونه تفاوت صوری ومذهبي از کلام آنان لذت میبرند وحتي هندوان و مسلمانان هریك برآندو نامي نهاده اند چنانکه لالي ایشوری در نزد مسلمانان باسم لله ماجي یا لله دید معروف است و شیخ نورالدین را غیر مسلمان باسم نند ریشي یاد مي کنند. این دو شاعر به وضع اجتماعي و دیني انتقاد میکنند، از تشریفات وظاهرپرستي وریا بیزارند وعمل نیك رااصل دین میشمارند. سبرای درك افکار این دو شاعر بزرگ زبان کشمیری که همزمان باترویج وتوسعه زبان فارسي و افکار اسلامي در این سرزمین میزیسته اند لازم است نمونه ای از اشعار آنها به شکل ترجمه مطالعه کنیم - لاله ایشوری گوید -

بت وبتخانه از سنگ ساخته شده است
آنها چیزی غیراز سنگ نیست
ای برهمن نادان ترچه چیزرا مي پرستي
خودت را به روح کل ملحق بساز

شیوا تمام کائنات را فراگرفته است
بین هندرو مسلمان فرقي قائل مشو
اگر بخواهي زیرك باشي به اصل خرو پي ببر

و نورالدین رشي مي گوید -

سوز محبت سوزیست که مادر بر مرگ یگانه فرزندش احساس میکند
اوکي میتواند بااین سوز بخواب واستراحت بپردازد
سوز عشق مانند نیش های بیشمار زنبور هااست
آیا آنکسي که چنین لباسي بتن کرده، میتواند آرامش داشته باشد؟

بعد از شیخ نور الدین رشي شاعر دیگری که در قرن ۱۶ میلادي میزیسته است زني است باسم حبه خاتون که در شعر زبان کشمیری معروف گردید. او دختر روستائي بود و در مکتب دهکده‌ء خود قرآن وکتب فارسي چون گلستان و بوستان سعدی و چند کتاب دیگر فراگرفت. نام اصلي اش زون بود که بزبان کشمیری ماه راگویند. زون روزی که درکشتزار های زعفران آواز میخواند یوسف شاه چاك حاکم کشمیر متوجه او گردیده اورا بعقد خود در آورد. حبه خاتون موجد نوع جدید شعر بزبان کشمیری است که قبل از آن به آن زبان وجود نداشت وآن نوع شعرچیزی نزدیك به غزلیات عاشقانه ایست که در آن عاشق اظهار واردات قلبي واحساساتي ناشي از فراق و جدائي وبي وفائي معشوق وآرزوی وصال میکند. حبه خاتون شعر کشمیری را از تنگنای خشك فلسفه و پند واندرز بیرون آورده آن را بارمان وزیبائي طبیعت وکیفیات قلب عاشق آشنا گردانید. علاوه براین اشعار حبه خاتون شاهد نفوذ بیشتر زبان وادبیات فارسي میباشد. دراشعارش لغات وتشبیهات وترکیبات فارسي خیلي زیاد بنظر میرسد. او بنا به توصیه سید مبارك درویش کشمیری بحور و اوزاني راکه در شعر فارسي مستعمل است برای غزلیات زبان کشمیری بکار برد و اینك برای حسن ختام بیتي چند از اشعار آن شاعره نامدار راکه بعد از اسیر شدن شوهر عزیز خود بدست افواج اکبر شاه امپراتور مغول هند در هجر و فراق وجدائي او سروده است در اینجا نقل میکنیم —

گلها در مرغزار شگوفه کرده اند
آیا تو آواز حزن انگیز نشنیده ای
بیا با هم به مرغزار های دور افتاده برویم
تا گلهای راکه در قلب جنگل شگفته اند بتو نشان دهم (۱)

---

(۱) - ترجمه اشعار کشمیری از رساله آقای دکتر تیکو باسم شعرای فارسي زبان کشمیر ص ۲۰ و ۲۱ اقتباس شده است.

فصل سوم

کلیات اوضاع سیاسي فرهنگي و مذهبي در زمان شاعر

برای بررسي و سنجش آثار وافکار هر شاعر و نویسنده یا هنرمند لازم است محیط سیاسي مذهبي فرهنگي همچنین ادبي و هنری راکه آن هنرمند در آن مي زیسته مورد مطالعه ودقت قرار دهیم زیرا بدون اطلاع وآشنائي از آن ممکن نیست درباره آن کس قضاوت صحیح کرد و نظر صائب ابراز داشت چه هراثر هنری وادبي بدون تردید منعکس کننده اوضاع و روحیات عصر خود میباشد واین امر در مورد شاعر که نسبت بدیگران دارای قلبي حساس تر وروحي دراك تر است بیشتر صدق میکند. شاعر ما ملا محمد طاهر غني کشمیری که در سال ۱۰۷۹ هجری چشم از جهان بر بست دوران حکومت سه تن از پادشاهان بزرگ و مقتدر سلسله گورکاني هند را درك کرد وآنان عبارتنداز—

۱- نورالدین جهانگیر بن اکبرشاه ۱۰۱٤ —۱۰۳۷ هجری (۱۶۰۵ — ۱۶۲۷ میلادی)

۲- شهاب الدین شاهجهان ۱۰۳۷ — ۱۰۶۷ هجری (۱۶۲۸ — ۱۶۵۷ میلادی)

۳- محي الدین اورنگ زیب عالمگیر ۱۰۶۸ — ۱۱۱۸ هجری (۱۶۵۸ — ۱۷۰۷ میلادی)

مدت حکمراني این سه تن پادشاه از آغاز حکومت جهانگیر در سال ۱۰۱٤ هجری تا یازده سال اول فرمانروائي اورنگ زیب عالمگیر یعني تا ۱۰۷۹ هجری که سال وفات شاعر ماست تقریبا سه ربع اول قرن یازدهم هجری را شامل است واینك بالاختصار به بررسي اوضاع سیاسي واجتماعي — ادبي و فرهنگي و همچنین اخلاقي و مذهبي هند وکشمیر آن زمان (زیرا کشمیر بعد از پیروزی افواج امپراطور اکبر شاه درسال ۱۵۶۸ میلادی یعني ۹۶۵ هجری بعنوان یك صوبه (استان) امپراطوری وسیع مغول در آمده بود) در سه بخش میپردازیم تا ببینیم

شاعر ما که اسما و عرفا غني برد در چه محیطي تربیت یافت وازچه افکار واوضاعي متاثر شد وآثارش جلوه گاه چه اندیشه های است -

وضع سیاسي واجتماعي هند وکشمیر درقرن یازدهم هجری

حکومت پادشاهان مغول در هند که بوسیله بابرشاه (متوفي ۱۵۳۰ میلادی) تاسیس وباکمك شاه طهماسب صفوی در زمان همایون شاه (متوفي ۱۵۵۶ میلادی) برپایه اساسي گذارده شده برد در عهد جلال الدین محمد اکبر (۱۵۵۶ – ۱۶۰۵ میلادی) بشکل یك امپراطوری مقتدر بوجود آمد - کشوری را که جهانگیر (۱۶۰۵ – ۱۶۲۷ میلادی) از پدرش بارث بر ده بود از نظر وسعت و آباداني وتشکیلات اداری روش مرتب ومنظم حکمراني در شماربزرگترین کشورهای دنیای آن عصر محسوب میشد - ثبات سیاسي ، امنیت وآرامش داخلي وپیشرفتهای علمي وادبي وهنری وهمچنین توسعه تجارت وکارهای عمراني برای رفاه وسعادت مردم که در عهد حکومت جهانگیر حاصل شده بود دارای اهمیت میباشد - جهانگیر درزمان خود به فتوحات وجنگهای بزرگ ومهم داخلي یاخارج از سرزمین خود دست نزد وتنها واقعه مهمي که در دوران حکومت او ازنظر جنگي بوقوع پیوست آنست که شاه عباس صفوی قلعه قندهاررا در سال ۱۶۲۳ میلادی بگرفت وازآن ببعد تا سال ۱۶۳۸ میلادی این قلعه در دست ایرانیان بماند -(۱) باستثنای این واقعه امپراطوری وسیع مغولها که از مرز شرقي ایران تاغرب آسام وبرما واز کشمیر تااحمدنگر گسترده شده بود یك پارچه امن وآرامش بود و مردم آن سرزمین ازظلم وبیداد امراء مصئون ومحفوظ بودند -

نباید فراموش کرد که بابر بعنوان یك مهاجم خارجي بهند حمله آورد ولي بعدا او واولادش این سرزمین را وطن خود ساختند وحکومت آنان بتمام معني یك حکومت بومي وهندی بشمار میرود - اساس حکومت مغول در هند به هیچوجه بر بیداد وستم بنیان نشده بود ودلیل اینکه حکومت مغول در هند برای مدت طولاني بیش از سه قرن ادامه

---

(۱) India Since I526 V.D.Mahajan & R.R.Sethi, Lucknow I956, pI26

داشت همین است و شك، نیست چنانچه آنان میخواستند با ظلم و تهدید و ارعاب بر مردم فرمان رانند حکومت شان بمصداق الملك یبقي مع العدل ولایبقي مع الظلم دوامي نداشت. بعضي از نویسندگان اروپائي مانند برنیر و تاورنیر و مانوخي واسمیت حکومت مغول را حکومتي گاه مستبدانه و مطلق العنان نمایانده اند و اظهار داشته اند که در دوران پادشاهان گورکاني قانوني جز اراده شاه وجود نداشت. ولي آنان هنگام ابراز این نظر فراموش کرده اند که حکمرانان اروپائي که قلمرو آنان بمراتب از قلمرو امپراطوری مغولان کوچك تر بوده چه ستمهائیکه بر رعایای خود نه نمودند وچه ظلم و بیداد هائیکه بنام مذهب بر مردم بیچاره وطن خود روا نداشته اند. اگر نیك در احوال پادشاهان مغول بنگریم در مییابیم که آنان هر اقدامیرا که مینمودند برای بهبود و رفاه ملت بود. خلاصه اینکه این پادشاهان را میتوان حکمرانان مطلق العنان ودر عین حال خیرخواه مردم نامید. سرریچارد برن Sir Richard Burn در ضمن ذکر حکومت جهانگیر متذکر گردیده است که "جزای مسلمانانیکه دختران خود را بازدواج بهندوان میدادند مرگ بوده است در حالیکه مسلمانان میتوانستند زن هندوئي بگیرند (۱) ولي نویسنده علتش را بیان ننموده است و باید دانست که در آنزمان رسم هندو بر آن بوده است که چون شوهر زني بمیرد او باید با جسد شوهر مرده اش خود را بسوزاند. چون جهانگیر ازین سنت وحشیانه خوشش نمیآمد و میخواست این سنت کهنه وغیر انساني را از بین ببرد اولین اقدامش این بود تا بتواند بعضي زنان را از سرنوشت سوختن در آتش نگهدارد و چون نمیخواست اراده خود را بزور بر هندوان تحمیل کند جزا و پاداش را فقط برای مسلمانان که بالواسطه موجب انجام این کار میشدند مقرر کرد و برای هندوان از ادامه این رسم فقط اظهار نارضایتي میکرد. جای بس تاسف است که این روش انساني و نوع دوستي را نیز نویسندگان اروپائي اقدام مغرضانه و نمونه ای از تبعیضات مذهبي جلوه داده اذهان مردم را منحرف کرده اند. مردم در زمان حکومت این پادشاه عادل و دادگستر خوشوقت و سعادتمند بودند وجهانگیر از لحاظ انصاف و عدالت بعنوان انوشیروان هندوستان مشهور شده است و داستانها از عدل و نصفت او در کتابها مسطور است وحتی در قرن ما برخی از آنها بر پرده سینما نمایش داده شده است. جهانگیر در دوران حکومت خود

---

(۱) The Cambridge History of India Vol IV, 1957, p 181

اقدامات خیرخواهانه بسیار انجام داد. وی برای مردم فقیر و بي نوا مرکزها ایجاد کرد که بدانان غذای مجاني داده میشد علاوه براین وی مالیات معوقه را معاف کرد و دستور داد که ماموران در جمع مالیات برکشاورزان ظلم و تعدی روا ندارند و در صورت اثبات جرم مامورین آنانرا شدیدا مجازات میکرد. او دستور داده بود خسارت محصولات کشاورزی که زیر پای افواج شاهي پایمال شود بپردازند.

جهانگیر به مناظر طبیعي علاقه بسیار داشت و بهمین جهة زیبائي و دلکشي سرزمین بهشت آئین کشمیر همواره توجه این پادشاه را بخود جلب میکرد و با وجود موانع و عوایق بسیار که در سفر کشمیر موجود بوده در طول حکومت ۲۲ ساله خود شش مرتبه بمسافرت آنديار نایل آمد و شاید طغرا در این شعر آرزو و تمنای جهانگیر را بنحو احسن بیان کرده است که میگوید.

از شاه جهانگیر دم نزع چو جستند　　　با خواهش دل گفت که کشمیر و دگر هیچ

چنانکه از کتب تاریخ برمیآید جهانگیر را در عمران و آبادی علاقه تمام و میلي مالا کلام بود و در ایام سلطنتش در ایجاد عمارات و انشاء ابنیه و تسطیح طرق و شوارع و تزئین باغها و ایجاد و تعمیر مدارس و مساجد و حمام ها کوششي فراوان مینمود و در این کار همسرش نورجهان که بنوبه خود دارای شخصیت مهم تاریخي و ادبي است ذوق و سلیقه خود را نشان داد که نمونه را میتوان در ساختمان باغ شالیمار و تعمیر قصرهای مانسابل و اچه بل و ویرناگ وغیره جستجو کرد. جهانگیر طي حکومت خود هفت تن از امراء خود را بنوبت به صوبداری (استانداری) کشمیر نامزد کرد که عبارتند از:

۱- نواب قلیچ خان	از ۱۰۱۵	تا ۱۰۱۹ هجری
۲- هاشم خان	از ۱۰۱۹	تا ۱۰۲۱ 〃
۳- صفدر خان	از ۱۰۲۱	تا ۱۰۲٤ 〃
٤- احمد بیگ خان	از ۱۰۲٤	تا ۱۰۲۷ 〃
۵- دلاور خان	از ۱۰۲۷	تا ۱۰۲۹ 〃
۶- ارادت خان	از ۱۰۲۹	تا ۱۰۳۲ 〃
۷- اعتقاد خان	از ۱۰۳۲	تا وفات جهانگیر در ۱۰۳۷ هجری

دوتن از این حکمرانان نسبة ظالم ومستبد بودند که یکي از آنها قلیچ خان بود وچون مردم آنسامان بر علیه او بحضور پادشاه شکایت بردند پادشاه دادگستر برای استاندار بدین کلمات که نشانه بارز مقام ادبي اوست اخطار نمود : " حکومت پناها ! دادخواهان تو بسیار ـ شکرگزاران توکم ـ آب سحاب برلب تشنگان بریز ورنه از حکومت برخیز." (۱) حاکم مستبد دیگری که در زمان جهانگیر استانداری کشمیر را بعهده داشت اعتقاد خان بود ـ وی بطوریکه حسن مي گوید " بدعتها احداث نمود چنانچه ضبطي اشمار باغات ودهات و جنگلات وطرح گل زعفران و سلامانه وغیره از بدعات اوست" (۲) باستثنای این دوتن حکمرانان دیگر با عدل وانصاف حکومت میکردند ولي بطوریکه فرانسیسکو پلسارت کارمند شرکت تجارتي هلند باسم Dutch East India Co. در سال ۱۶۲۶ میلادی درگزارش خود نوشته است (۳) مردم کشمیر بیشتر فقیر ونادار بودند . وی از اقداماتیکه از طرف پادشاه برای تزئین شهر بعمل آمده ستایش میکند ومي نویسد که خانه های مردم شهرنشین بطور عموم خوب وزیبا است وبه زیبائي شهر مي افزاید . مردم کشمیر باوجودیکه کمتر غذای کافي برای شان میسر میشود دارای قوت جسماني ونیروی بدني هستند که میتوان آنان را ازین لحاظ دو برابر مردم هند محسوب کرد . وی ضمن شرحي که درباره تجارت وصنایع دستي کشمیر آورده متذکر میشود که کشمیریان زعفران وپارچه های پشمي دستباف که از انواع مختلف میباشد ومشکبار را به آگره صادر میکنند ودر مقابل آن متقال و پارچه های نخي باقندگي وادویه و پیاز وارد میکردند .

جهانگیر که همواره رفاه و بهبود مردم خود را در نظر داشت مالیاتیرا که بعنوان " رسوم فوجداری" گرفته میشد لغو کرد ـ کشمیر در آن هنگام دچار رسوم کهنه وفرسوده چون کشتن دختران نوزاد درمیان مردم فقیر وپست بود که جهانگیر آنرا با تاکید و فشار ازمیان برد ـ جهانگیر یك تن برهمن را بنام پاندیت شری کانت که از علمای متبحر دین

Kashir Vol I p 263 (۱)

(۲) تاریخ حسن جلد دوم ص ٤٨٢

Kashir Vol I p 262 (۳)

هندو بود برگزید تا بقضاوت معاملات و محاکمات هندوان که جنبه شخصي داشت طبق آئين آنان حل و فصل نمايد و بدينوسيله آزادی کامل در امور شخصي و مذهبي وسنن ورسوم ديني بهندوان اعطاء نمود (۱). جمعيت کشمير در زمان جهانگير در حدود دو ميلون نفر بوده است.(۲)

پس از وفات جهانگير در سال ۱۰۳۷ هجری پسرش خرم بعد از يك سلسله جنگهای داخلي بکمك و ياری آصف خان پدرزنش بحکومت هند رسيد ولقب ابوالمظفر شهاب الدين محمد صاحبقران دوم شاه جهان پادشاه غازی را برگزيده و اساس سلطنت را استوار ساخت. مدت حکومت شاه جهان سي سال بوده است و دوره حکومت او بعنوان دوره طلائي امپراطوری مغولان هند محسوب ميشود. در زمان سلطنت او قدرت امپراطوری سراسر هند را فراگرفت. ملوك طوايف اعم از پادشاهان مسلمان محلي وراجگان هند و همه منقرض شده تحت حمايت امپراطوری در آمدند. شاه جهان بزودی شورش وطغيان مخالفين و دشمنان داخلي مانند جهجر سنگ وخان جهان لودی را فرونشاند. علاوه براين افواج وی درتسخير خاك وسيع دکن پيروز شد ولي اقدامات مکرر شاه جهان برای بدست آوردن قلعه قندهار (که بعد از ۱۵ سال بدست آمده بود ومجددا ازدست رفت) کاملا بي اثر ماند واين امر بي کفايتي لشکر او را در مقابل سپاهيان ايران روشن ساخت. (۳) از جنگهای مهم ديگری که خارج از خاك هند بعمل آمد جنگ با حکمران بلخ است که درنتيجه آن شهر بلخ در سال ۱۶٤٦ مسخر شد. در امور اداری کشور شاه جهان کفايت ودرايت فوق العاده ای از خود نشان نداد ولي برای اصلاح امور اداری و مالي که دراواخر حکومت پدرش رو بخرابي نهاده بود سعي کرد (٤). عمارات مجلل ومتعددیکه در زمان او ساخته شد واعزام لشکرهای بزرگ برای نبردهای داخلي وخارجي که متضمن خسارات هنگفت ومخارج بسيار بود (چنانکه تنها هزينه تسخير قندهار ۱۲ مليون روپيه برآورده شده است) لطمه سنگيني برخزانه مملکت وارد آورد وازين رو نقصان امور مالي از املاك

---

(1) Shea & Troyer's Translation of Dabistane Mazahed P 164-5

(۲) تاريخ حسن جلد اول ص ۲۷۳ "نفرشماری کشمير به اهتمام آصف خان نوزده لاك وچهل وسه هزار وسي وسه نفر. از آنجمله سپاهيان بومي نود هزار وچهارصد پياده وچهار هزار وهشتصد ونود ودو سوار.

(3) The Cambridge History of India Vol IV P 319-20 (٤) ايضا ۲۱۸

امراء و گنجینه های شاهان دکن فراهم گردید.(۱) شاه جهان در آغاز سلطنت شخصا در امور ملك و ملت نظارت و رسیدگي دقیق میکرد و بعدا کارها را بدست امراء و وزرا و پسران خود را در قسمتهای مختلف هندوستان به سمت استانداری برگماشت. یکي از کارهای مهم شاه جهان نظم و ترتیب دادن دستگاه منصب داری است که در اواخر عهد حکومت خود بدان توجه کرد و در اجرای مقررات قانون منصب داری راجع به تدارك دسته های سپاهیان شدت عمل بخرج داد. علاوه براین وظیفه و مقرری منصبداران را تقلیل داد و آنانرا مجبور کرد که تعداد لازم سپاهیان را بحال آماده باش داشته باشند. همچنین مالیات براملاك که قبل ازین یك سوم بوده به نصف درآمد مقرر کرد.

روابط سیاسي شاه جهان با اروپائیان و سایر ممالك همسایه عاقلانه و توام با درایت و زیرکي بود واو هیچوقت رشته ارتباط خود را با پادشاهان ایران یعني با شاه صفي و شاه عباس نگسست. امپراطوری مغول دوران سلطنت شاه جهان هم از حیث قدرت و نفوذ و هم از لحاظ جلال و شکوه به منتهي درجه خود رسید و اساسي که جلال الدین اکبر پي ریزي کرده بود در این عهد صورت اتمام و اکمال یافت. وسعت مملکت شاه جهان و امنیت و آرامش در آن عصر سبب شد که هند بصورت مملکتي منظم و آباد درآید و عواید و مالیاتها افزوني گیرد. دو وزیر کاردان یعني آصف خان و سعد الله خان با تدبیر و درایت امور مملکت را اداره میکردند و غنایم و پیشکشها و مالیاتها مرتبا بدربار میرسید. خزانه عامره شاه هر روز ثروتمند تر و پر بها تر از روز قبل میشد - امنیت و آرامش که در دوران شاه جهان وجود داشت بازار تجارت را رونق داد و بازرگانان خارجي را بهند جلب کرد و محصولات هند ببازارهای آسیا و اروپا فرستاده شد. خلاصه آنکه قدرت و ثروت امپراطوری هند در دوران شاه جهان بحدی رسید که در آسیا نظیر نداشت و در هندوستان پیش از آن تاریخ و چه بعد از آن مانندی برای آن کمتر توان یافت.

شهاب الدین شاه جهان طي دوران حکومت خود چهار مرتبه بکشمیر مسافرت کرد. مسافرت اول در سال ۱۶۳٤ میلادی صورت گرفت و در حین این

---

(۱) A History of India by J.C.Powell Price, p 328

مسافرت بود که راجه بهیمبر اعلام قبول اسلام نمرده بخطاب راجه دولتمند مشرف گردید. سفر دومین بسال ۱۶٤۰ و سومین در ۱۶٤۵ و آخرین بسال ۱۶۵۱ میلادی بوقوع پیوست. شاه جهان در ظرف این مدت هفت استاندار برکشمیر گماشت که بترتیب عبارتنداز:-

۱ـ اعتقاد خان	از ۱۰۳۷ — ۱۰٤۳ هجری
۲ـ ظفرخان احسن	از ۱۰٤۳ — ۱۰۵۱ «
۳ـ شاهزاده مراد بخش	از ۱۰۵۱ — ۱۰۵۲ «
٤ـ علي مردان خان	از ۱۰۵۲ — ۱۰۵۳ «
۵ـ ظفرخان بار دوم	از ۱۰۵۳ — ۱۰۵۷ «
۶ـ تربیت خان	از ۱۰۵۷ — ۱۰۵۹ «
۷ـ حسن بیگ خان	از ۱۰۵۹ — ۱۰۶۱ «
۸ـ علي مردان خان باردوم	از ۱۰۶۱ — ۱۰۶۷ «
۹ـ لشکر خان	از ۱۰۶۷ — ۱۰۷۰ «

اعتقاد خان که در زمان جهانگیر فرمان استانداری کشمیر را گرفته بود برای شش سال دیگر باقي ماند ولي بطوریکه قبلا گفته آمد وی موانع سخت وغیرعادلانه در راه کشا ورزان ایجاد نمود و باغهای میوه مردم را بزور میگرفت و برای برداشت محصول از باغات وکشتزار های زعفران که متعلق بدولت بودند از مردم بیگار میگرفت. چون کشمیریان از کارهای جابرانه واعمال ظالمانه اعتقاد خان به تنگ آمدند عرضحالي بدربار شاهنشاه فرستادند وشاعری ازکشمیر در موقع جشن سالگره قطعه شعری در اینباب بحضور رسانیدکه ضمن آن گوید:-

خسروا دانشپژوها دادرا دین پرورا　　　اهل کشمیرند در دیوان عدلت دادخواه
زعفران گویند خندان سازد اندهناك را　　　آمدند از زعفران درگریه جمعي بیگناه (۱)

چون دادخواهي ها وتظلمات پي درپي ببارگاه رسید اعتقاد خان معزول وابوالحسن تربتي به استانداری کشمیر مقرر شد. ولي چون ابوالحسن پیر وکهنسال شده بود و نمیتوانست بار

---

(۱) کشمیر جلد دوم ص ۲۶۸.

سنگین اداره یك استان را متحمل شود پسرش ظفرخان احسن بنمایندگي او فرستاده شد. اولین و مهمترین کاریکه احسن در ایام استانداری خود برای کشمیریان کرد اینست که وی از امپراطور خواست تا تمام مالیاتهای غیرعادلانه وکارهای مستبدانه ای راکه اعتقادخان در کشمیر رواج داده بود وادامه آنها موجب فقر و مسکنت و بدبختي و مذلت کشمیریان بود باطل وفرمان شاهنشاهي دراینمورد صادر شود. شاهجهان که بقول تاورنیر " نه بعنوان پادشاه مملکتي بلکه بمانند پدر یك خانواده" برمردم حکومت میکرد این فرمان تاریخي را صادر ویك نقل آن روی سنگ نقرکرده بر در ورودی مسجد جامع سری نگرنصب نمود. (۱) که امروز هم در آنجا بحال خود باقي است. کارهای خیرخواهانه احسن خان موجب تقدیر و ستایش شاهنشاه گردید وپس از آن که پدرش که استاندارکشمیر بود فوت نمود فرمان استانداری بنام او صادر گردید. در این زمان ظفرخان احسن تبت کوچك یعني بلتستان رانیز فتح کرد. این حکمران که یکي از ممدوحین صائب تبریزی میباشد در زیبائي وزینت دادن کشمیر سهم بسزائي داشت. حکمران دیگراین دوره که شایسته ذکراست مردان خان میباشد. مردان خان ازطرف شاه ایران قلعه داری قندهاررا بعهده داشت ولي بعلت سوء تفاهم قلعه را به سپاهیان مغول واگذارکرده بهند پناهنده شد وشاهجهان اورا به ملازمت خود پذیرفت. مردان خان در دوران صوبه داری کشمیرکه دو بار بوی محول گردید کارهای عمراني وآباداني انجام داد. او نه تنها به احداث باغها وگلزارها پرداخت بلکه راههای پرخطر وصعب العبور را تسطیح و تعمیر نمود و برای آسایش مسافرین مسافرخانه ها وکاروانسراها بنیان نهاد. مردان خان مردی سخي ودادگر بود و در دوره دوم والیگری او قحط وخشکسالي درکشمیر بوقوع پیوست ودراین موقع او غله وحبوبات را از پنجاب وارد وبنرخ ارزان وحتي رایگان بمردم فقیروبینوای کشمیرتوزیع نمود(۲) آخرین صوبه دارکشمیردرعهد شاهجهان لشکرخان بود وکشمیر در زمان لشکرخان بهترین دوران نعمت وسرور و فراواني و ارزاني را گذرانیده و غله واجناس آنقدر ارزان بود که " یك خروار شالي را بیك مرغ میفروختند" (۳)

---

(۱) متن این فرمان در تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۰ - ۵۰۱ نقل شده است.

(۲) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۷ (۳) ایضا ص ۵۰۸

خلاصه اینکه مردم در زمان شاهجهان از هرجهة آسوده وخوشحال بودند وکشوراز هرحیث بسوی ترقي وتعالي گام برمیداشت تااینکه پادشاه پدر مانند در سال ۱۰۶۷ هجری بدست پسر گرفتار وبزندان افتاد و حکومت و پادشاهي بدست اورنگ زیب عالمگیر سومین پسر شاهجهان رسید.

جنگهای خونیني وکشتار برادران برای حصول تاج وتخت درمیان مغول یك سنت خانوادگي بوده است. اورنگ زیب سومین پسرشاه جهان بعد ازقتل سه برادر و چند تن از برادرزادگان وخویشان واسیرکردن پدرخود سریرآرای حکومت هند شد. هنگامیکه اورنگزیب عنان حکومت را در سال ۱۰۶۷ هجری بدست گرفت سلطنت مغول بکمال وسعت و عظمت واقتدار رسیده بود. درزمان حکومت این پادشاه تقریباً سراسر هندجزو قلمرو مغول گردید و حدود آن ازکشمیر تاکرناتك واز برمه تا غزني گسترده شده بود. اورنگزیب برای اداره این مملکت وسیع قلمرو خود را به بیست ولایت واستنان تقسیم کرد و هراستان تحت فرمان استاندار قرارداشت. این پادشاه از اوان جواني درزمان شاهزادگي فنون لشکرکشي و تجارب ملکداری راآموخته بود وانتظار میرفت که عظمت واقتدار شاهنشاهي وی به اوجي مافوق تصور برسد ولي سرنوشت دیگری در انتظارش بود. دراین امرشکي نیست که قلمرو اواز لحاظ وسعت قبل ازاستقرار حکومت انگلیس در هند بیش از قلمرو هرپادشاه دیگری بود ولي سیاست اوآرامش داخلي وثبات سیاسي را از بین برده وآثاراضمحلال و انحطاط در دوران زندگي خود او پدید آمد. عالمگیر درطي حکومت چهل ونه ساله خود بیشتر اوقات به جنگ ولشکرکشي وتسخیر وفتح ممالك اشتغال داشت بیست ونه سال اول حکمراني او به کشایش قلاع و فرونشاندن شورش وطغیان درنواحي شمالغرب و غرب و شرق هندوستان گذشت. دربقیه زندگاني توجه اوبتوسعه سرحدات کشور در جنوب هند و سرکوبي مخالفین سرسخت درجنوب غرب معطوف بوده است. از جنگها و لشکرکشیهای این پادشاه جزخسارات مالي و هرج ومرج وناامني نتیجه ای عاید نگردید. مخارج هنگفت جنگها خزانه راتهي کرد وپرداخت وظیفه و مقرری سپاهیان که عده آنان به ۱۷۰ هزار رسیده بود بتعویق افتاد.[1]

---

[1] A Short History of Aurangzeb, J.N.Sarkar, Calcutta 1954 p 420

خرابکاریهای که جنگ وخونریزی بدنبال خود میآورد در تمام کشور مشاهده میشد. علاوه برین قهر طبیعت بشکل طاعون و قحطسالي نیزظاهرگردید که در نتیجه آن ملیونها تن از آدمیان واحشام واغنام بمردند (۱) و هیچکس در پي جبران یا تعمیراین خرابیها و ویرانیها نبود. خود اورنگزیب از این وضع ناراحت کننده بخوبي آگاه بود. او میدانست که سرداران و سپاهیان از این جنگها ولشکرکشیها پي درپي بتنگ آمده خواستار مرگ اومیباشند (۲). ولي آنچه که بیش از همه باعث زوال حکومت شد سیاست خشن وانعطاف ناپذیر او درامور دیني بود. این امرمسلم است که هندوان در تاسیس وثبات وتوسعه امپراطوری مغول در هند سهم بسزائي داشتند واکبر وجهانگیر وتاحدی شاه جهان نیز با کمکهای شایانیکه آنان انجام دادند توانستند حکومت خود را مقتدرتر ووسیعتر سازند و بپاداش خدمتهای گرانبها صلات ومقامات مهمي بآنان عرضه میکردند ولي متاسفانه اورنگزیب که درامور مذهبي تعصب شدیدداشت این سیاست راکنارگذاشت. او درآغاز دوران حکومت خود رفتار مسالمت آمیزی اختیارکرده بود ولي هرچه زمان بیشترمیگذشت تعصب مذهبي او شدیدتر میشد و بالاخره به منتهای درجه رسید. حقوق مذهبي و مدني رعایای غیرمسلمان درزمان اورعایت نشد حتی او برای تخریب معابد نو بنیاد هندوان دستور داد (۳).

اکنون باید ببینیم که اوضاع سیاسي واجتماعي کشمیردر زمان این پادشاه بچه نحوی بوده است. عالمگیر برخلاف پدر ونیاگان خود فقط یکبار بمسافرت کشمیر پرداخت و آنهم برای اینکه بعد از بیماری شدید که در سال ۱۶۶٤ میلادی (۱۰۷۵ هجری) عارض او گردید خواست در هوای مطبوع این خطه جنت نظیر تجدید قوای جسماني وروحاني بکند وآغاز و انجام این سفر نیزتوام باحوادث سوء وناگواری بود - بدین معني که لغزش پای یکي از فیلهای اردو بمرگ چندین زن واحشام منجرگردید واین واقعه اورنگزیب را خیلي متاثرکرد و او بعد از اقامت سه ماه که در مقابل اقامتهای طولاني اسلاف او خیلي کم بود بدهلي برگشت. عالمگیرطي حکومت ٤۹ ساله خود ۱٤ استاندار بکشمیراعزام نمود واز جمله آنان ابراهیم خان

---

(۱) ایضا ص ٤۲۱ و ٤۲۲ (۲) ایضا ٤۲۵ (۳) ایضا ص ٤٤٤ و India Since I526

پسر علیمردانخان سه بار و سیف خان دو بار باستانداری مقرر شدند. ما اینجا فقط اسم استاندارانیکه تا ۱۰۷۹ هجری یعنی تا سال وفات شاعر ما در کشمیر مستقر بودند ذکر میکنیم.

لشکر خان که در سال ۱۰۶۷ هجری در زمان شاهجهان مقرر شده بود تا سال ۱۰۷۰ باقی ماند.

۲- اعتماد خان	۱۰۷۰	تا	۱۰۷۳	هجری
۳- ابراهیم خان	۱۰۷۳	تا	۱۰۷٤	〃
٤- اسلام خان	۱۰۷٤	تا	۱۰۷۵	〃
۵- سیف خان	۱۰۷۵	تا	۱۰۷۸	〃
۶- مبارز خان	۱۰۷۸	تا	۱۰۷۹	〃
۷- سیف خان بار دوم	۱۰۷۹	تا	۱۰۸۲	〃

بطوریکه قبلا گفته شد کشمیر در زمان حکمرانی لشکر خان بهترین ایام آرامش و فراوانی را گذراند. حکمرانان دیگر نیز در عدل و انصاف و رسیدگی به خواسته های مردم و سبب تزئین و خوشنمائی این سرزمین فعالیتها کردند و حادثه مهمی که از نظر سیاسی قابل ذکر باشد بوقوع نپیوست.

وضع ادبی و فرهنگی و هنری هند و کشمیر

اکنون که از وضع سیاسی و اجتماعی هند و کشمیر اطلاعی پیدا کردیم باید بمطالعه اوضاع فرهنگی و ادبی و هنری آنزمان بپردازیم و ببینیم که حکمرانان و امراء و عموم مردم در توسعه و پیشرفت این جنبه حیاتی چه کوششهای از خود نشان دادند. ترقی فرهنگ و هنر در کشور منوط به استقرار امن و آرامش و فراغت بال و آسودگی خیال است چنانکه نظامی عروضی بدین معنی اشارت کرده وگوید = " هر صناعت که تعلق بتفکر دارد صاحب صناعت باید که فارغ دل و مرفه باشد که اگر بخلاف این بود سهام فکر او متلاشی شود (۱) " امنیت و

(۱) چهار مقاله مصحح دکتر محمد معین طبع سوم تهران ۱۳۳۷ ص ۲۷

آرامش کشور مبني است بر ثبات سیاسي وچنانکه میدانیم هند در آغاز قرن یازدهم میلادی از ثبات سیاسي وامنیت داخلي برخوردار بوده وبیم وترس حمله خارجي نیز اورا تهدید نمیکرد. بنا براین این سرزمین بایستي گهواره فرهنگ و هنر و مهد شعر وادب باشد و چنین هم بوده است.

شعر وادب و فرهنگ

پادشاهان مغول با بوجود آوردن کانونهای بزرگ علمي وادبي در هند مشوقي نیکو برای دانشمندان و شعرا و نویسندگان بوده اند. تذکره های مختلف مملو است ازداستانهای مبني برتشویق آنان از هنرمندان وادبا و شعرا واعطاء صلات گرانبها بدیشان. همین امر مرجب میل ورغبت شعرای ایران بمسافرت هندوستان گردید و شعراء وادبا رخت سفر برمي بستند وآهنگ هند میکردند واز نعم آندیار وصلات سلاطین کامگار آنجا برخوردار میشدند. اینجا لازم است نکته ای تذکر داده شود وآن اینست که بدان گاه تنها اصحاب قلم نبودند که به هند رحلت و هجرت میکردند بلکه اصحاب سیف ومردمان دلاور و شجاعان جنگ آور نیز بدانجا روی نموده بخدمت امپراطوران مغول هند درمیآمدند وخدمات شایاني انجام داده بمقامات بلند میرسیدند. پادشاهان مغول صاحب السیف والقلم بودند و همین نکته داني وسخن سنجي وشعر شناسي آنان بود که درکشش شاعران بدربارآنان بس موثرافتاد ویقینا این امرباعث آن شرکه نااهلان اندك مایه به آستانه آنان نگرایند چه آن سلاطین میتوانستند گهر را از خزف ونیك راازبد بازشناسند. این پادشاهان در محافل شعروادب مثل میدان نبرد تنها نقش یك ناظر وسامع رانداشتند بلکه دراین میدان نیزگوی تقدمي انگندند وبه تصحیح وتنقیح وانتقاد واقتراح سخن شاعران میپرداختند وبي مناسب نیست که در اینجا بنقل یك دو داستان کوتاه دراینباب بپردازیم.

اکبر شاه باوجود اینکه بمکتب نرفته وازسواد بهره ای نداشت ولي اورا طبع شاعرانه وفکری نقاد بود. روزی این شعر فغاني را

مسیحا یار و خضرش همرکاب و همعنان عیسي
فغاني آفتاب من بدین اعزاز میآید

بحضورش میخواندند. وی مصرع دوم را بدینگونه اصلاح کرد (۱)

فغانی شهسوار من بدین اعزاز میآمد

وازین نوع مثالها خیلي زیاد است.

جهانگیر که از آغاز زندگي خود به آموختن پرداخت نویسنده ای توانا و شاعر نیکو بار آمد و بهترین شاهد این ادعا تزك جهانگیری است که تا هفده سال بنگارش آن اشتغال داشت و سپس بعلت بیماری ورنجوری نگارش آن بعهده معتمد خان گذارده شد. این تزك بخوبي میرساند که جهانگیر دارای طبع شاعرانه نیز برد و در علوم تاریخ وگیاه شناسي وحیوان شناسي نیز صاحب بصیرت برده است. برای استشهاد قریحه وذوق شعری او نقل چند اقتباس از تزك بیمورد نیست. دریکجا مینویسد – "بتقریبي این بیت امیرالامراء خوانده شد

بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق   یك زنده کردن توبصد خون برابراست

چون طبع من مرزون است گاهي باختیار وگاهي بي اختیار مصراعي ورباعي درخاطرم سرمیزند این بیت برزبان گذشت

از من متاب رخ که نیم بي تو یك نفس   یك دل شکستن توبصد خون برابراست

چون خوانده شد هرکس که طبع نظمي داشت دراین زمینه بیتي گفته گذرانید علي احمد مهرکن بد نگفته

ای محتسب زگریه پیرمغان بترس   یك خم شکستن توبه صد خون برابراست" (۲)

همچنین وی از تحقیر وانتقاد نااهلان وبي مایگان که چون شبه فروشان در حلقه جوهریان درآمده واز شعروادب بهره ای نبرده بودند ابا نمیورزید. مشهور است که شاعری قصیده ای تقدیم او کرد که مصرع اول مطلع – ای تاج دولت برسرت ازابتدا تا انتها – برد. جهانگیر از او سوال کرد که از علم عروض آگاهي؟ شاعر پاسخ داد نه – جهانگیر گفت خوب شد وگرنه حکم بمرگت میدادم. سپس آن مصرع راتقطیع کرد و عیب رکن دوم آن که – لت برسرت – بود نشان داد (۳). باین ترتیب روشن و مبرهن میگردد که در محیطیکه سران و

---

(۱) بزم تیموریه – سید صباح الدین عبدالرحمن اعظم گره ۱۹۴۸ ص ۶۱

(۲) تزك جهانگیری ص ۱۱۲ (۳) بزم تیموریه ص ۱۴۱

پیشروانش در امور شعر وادب باین اندازه دقیق و فهیم باشند چه اندازه در آن زمینه ها پیشرفت حاصل میگردد. این روش شعرا را وادار کرد جدیت و توجه و علاقه بیشتری درکار خود خرج بدهند. خلاصه دربار مغول بصورت یك مدرسه شاعری و سخنوری در آمده بود. بنا بر اظهار ابوالفضل در آئین اکبری پنجاه و یك شاعر به دربار اکبر شاه پیوسته بودند و بنا بر نوشته سید صباح الدین درکتاب بزم تیموریه از جمله شعرای زمان جهانگیری معروفترین آنها عبارتند از طالب آملي و نظیری نیشا پوری و سنجر و طفلي و حیاتي و مولانا شکیبي و موزون الملك ملا لطفي تبریزی و ملا احمد علي نشاني و معنوی جونپوری و حسن بیگ خاکي و حکیم عارف و ملا شیدا و غیره.

غیراز دربار پادشاه صدها امیروصاحب منصب دیگر در رونق بازار شعروادب وعلم و دانش وظیفه مهمي داشتند. ازاین عده بیرم خان - ابوالفتح گیلاني - عبدالرحیم خانخانان - علي قلي خان - خان زمان - خان اعظم کوکلتاش - ظفرخان وغازی خان را میتوان اسم برد. ابو الفتح گیلاني و عبدالرحیم خان خانان برای سرپرستي شعرا یك کانون بزرگ ادبي تاسیس کرده بودند وخواجه حسین وثنائي و میرزا قلي میلي وحیاتي گیلاني از تربیت یافتگان این کانون میباشند. خان خانان در احمد آباد کتابخانه دایرکرده بودکه شعراء وادبا ودانش طلبان از آنجا بهره یاب میشدند. ازخصوصیات این کتابخانه یکي این بودکه دواوین شعرای متعلق بدستگاه بخط خود شان دران موجود بود. (۱) گذشته ازاین رواج مشاعره در ترویج و رونق شعر کمك شایاني نمود وخان خانان دراین امر پیشرو دیگران محسوب میشود (۲) صرفنظر ازشعروادب جهانگیر درایجاد مدارس وانشاء مکاتب سعي بلیغ داشت وچندین مدرسه و خانقاه تاسیس نمود. وی مال و ملك امرای راکه بدون وارث فوت میکردند به این کارخیر اختصاص داد و مدارسیکه ازدیر زمان ویران مانده بود تعمیرکرده برای درس و تدریس آماده ساخت. (۳) این پیشرفتهای ادبي و فعالیتهای فرهنگي که جهانگیراز اکبر شاه بارث برده بود برای پسرخود شاه جهان بوراثت گذاشت واو باوجودیکه مانند پدرخود شاعریا نویسنده توانا ویا صاحب آثار مهمي نبود ولي برای توسعه علم وادب گامهای برداشت ودر دوران

---

(۱) بزم تیموریه ص ۸۳ (۲) ایضا ص ۸۲ (۳) بزم تیموریه ص ۱۶۸

سلطنت خود چندین مدرسه و دارالعلوم بنیان نهاد که معروفترین آنها مدرسه ای بنام دارالبقاء در دارالخلافه دهلي است (۱) که مرکز تدریس فقه و فلسفه اسلامي محسوب میشود، علاوه براین مسلمانان در مکتب های که بطور عموم در مساجد تمام شهر ها دایر بود بتعلیم وتعلم اشتغال داشتند. وضع تعلیم وتدریس هندوان نیز بد نبوده است. برهمنان که همواره کار آنان درس و تدریس و مطالعه کتب مقدس سانسکریت بوده است بکار خود ادامه میدادند. علاوه برآن طبقه دیگر یعني کارمندان دولت به فراگرفتن زبان فارسي و علوم متداول کوشا بودند. طبق رسوم آنزمان خانواده های اشراف واعیان بوسیله استادان و معلمین خصوصي تحصیل علم مینمودند. زبان فارسي بدلیل اینکه زبان رسمي بود مورد تشویق وحمایت شاهجهان قرار گرفت و بطوریکه بعضي گفته اند شاه جهان برای تعلیم اجباری زبان فارسي دستور داد و مدارس در سراسر هند حتي بین هندوان برای تعلیم این زبان دایر گردید. اضافه براین بسیاری ازکتب علمي وادبي بزبان فارسي تالیف شد. ورود فارسي زبانان با علم و ذوق و آمیزش آنان با هند یا نیکه زبان وادبیات فارسي را درکشور خود تحصیل کرده بودند منتج بایجاد دو مکتب ادبي گردید که یکي از آنها مکتب هندو فارسي ودیگری را بنام مکتب اصیل فارسي میتوان یادکرد. آثار وادبیاتیکه دراین عهد در هند ظهور کرد ازجنبه ای که صرفا فارسي باشد عاری است زیرا زبان فارسي که ریشه های عمیقي در سرزمین هند دوانیده بود نمیتوانست تا مدت زیادی ازمحیط جدید وقوی خود بي اثر وجدا بماند وازینروزبان فارسي انکار وعقاید هندی را در خود جذب کرد و تدریجا وسیله بیان مطالب هندی گردید و ناچار خصائصي را که لازمه محیط هندی بود فراگرفت و بدین وسیله سبك جدید هند و فارسي بوجود آمد. این سبك که مورد توجه دربار مغول قرار گرفته بود بتدریج توسعه یافت وآثار متکلف ابوالفضل که درآن به افراط بصنایع توجه شده وزبان بحد وافراز آرایش وپیرایش مشحون است توجه شاه جهان را بطرف خود جلب نمود و بنا برین شاه جهان برای وقایع نویسي خواستار نویسنده ای شد که بتواند به شیوه متکلفانه وقایع عهد اورا بنویسد. شاید یکي از علل توسعه این سبك در دربار مغول هند این بود که نویسنده میتوانست بااستعمال

---

(۱) آثارالصنادید ـ سرسید احمد خان باب سوم ص ۱۳

نمودن کلمات و اصطلاحات متکلف وآمیزش لغات وعبارات دقیق و مشکل عربي ابهت و جلال پادشاه رابه بهترین وجه درقلب و فکر خواننده منعکس کند و بنابراین آن سبک با سازمان مجلل وباشکوه دربار کاملا سازگار بوده است.

از طرف دیگر مکتبي که خالصا مکتب ایراني باشد مورد اعتناء وتوجه وزراء وامرای ایراني نژادقرارگرفت. درآغاز دوره حکومت شاه جهان ملا شکرالله ملقب به افضل خان گروه بزرگي از شعرا ونویسندگان ودانشمندان ایراني را گرامي داشت و در ترفیه حال وارضای خاطرآنان میکوشید که ازآنجمله محمد امین قزویني و جلال الدین طباطبائي بسیار معروفند. چون آثار نویسندگان و شعرای این دو سبک مختلف را باهم مقایسه کنیم میبینیم که آثاریکه از ادبا و فضلای ایراني بیادگار مانده باآثارمعاصرین هندی بسیار متمایزاست. مطالعه آثارنویسندگان این دو سبک تفاوتیراکه بین آنها وجود دارد روشن وآشکار میسازد.

چنانکه در زمان اکبرشاه و جهانگیرمشاهده شد در عصر شاه جهان نیز شعرا وعرفا و دانشمندان ایراني که بعلت نفوذ فقها و مجتهدین مجال وفرصتي برای هنرنمائي و نشر افکاروآثارخود در ایران نداشتند وبرعکس آن درخاک هند مقتضیات راازهرجهت آماده و موانع رامفقود میدیدند بسوی هند روی میآوردند. عده شعرائیکه در دربارشاهجهان بسر میبردند بسیاراست ومشاهیرآنان عبارتند از صائب ــ قدسي ــ کلیم ــ ظفرخان احسن ــ میرزا طاهرآشنا ــ ملا شیدا ــ چندربان برهمن ــ حکیم رکنا کاشي ــ سعیدای گیلاني ــ سلیم تهراني ــ میرالهي همداني و محمد علي ماهر وغیره. علاوه بر شعرا عده زیادی از نویسندگان نیز شهرت یافتندکه معروفترین آنان منیرلاهوری ــ چندربان ــ ملا شیدا ــ طغرای مشهدی وافضل خان میباشند. درفن تاریخ نویسي عبدالحمید لاهوری مولف بادشاهنامه وملاصادق مولف تاریخ صادق و محمد صالح مولف عمل صالح شهرت دارند. فرهنگ نویسي نیز مورد توجه قرار گرفت وچهار فرهنگ یعني فرهنگ رشیدی ــ منتخب الغات ــ شاهد صادق وچهار عنصردانش تالیف گردید. علاوه براین درفلسفه و مذهب و طب و علوم دیگر نیزتعدادی ازکتب ورسائل نوشته شد. خلاصه آنکه دربار شاهجهان کانون فرهنگ ومرکز رواج زبان وادبیات فارسي بود واز حیث تمدن و هنروادب دوره طلائي بشمار میرود. هنگامیکه در دربار سلاطین صفوی زبان ترکي برزبان فارسي فایق آمد در دربار پادشاهان

گورکاني هند فارسي بر سميت شناخته شد وکليه مکاتبات وفرامين واوراق واسناد ودفاتر کشوری ولشکری بزبان فارسي نگاشته و صادر ميگرديد. علاوه بردربار سلطنتي امرا وروسای کشور مانند آصف خان و سعيدای گيلاني وظفرخان احسن و مهابت خان وافضل خان وراجه جي سنگ و سعدالله خان که بعلم وادب وفرهنگ وزبان فارسي علاقه داشتند نيزازشيوه مرضيه شاه جهان پيروی نموده بتشويق شعرا ومعاريف و ترويج هنر وادب همت ميگماشتندوسعي ميکردند دراين زمينه از ديگران گوی سبقت بربايند.

دوره جهانگير وشاه جهان از لحاظ ترجمه کتب اززبانهای سانسکريت وفارسي نيز دارای اهميت بسيار است - قبل ازآن کتابهای مقدس هندوان بنام مهابهارتا واتهرويد وهمچنين کتاب رياضي بنام ليلاوتي ترجمه شده بود. دراينزمان داراشکوه پسرشاه جهان در اين کارازهمه بيشتر علاقه نشان ميداد. وی کتب مقدس سانسکريت مانندا پانيشاد ـــــ بهگوت گيتا - يوگا وشست ونيزاصطلاحات مذهبي هندوان را بزبان فارسي برگردانــد. علاوه براين ترجمه حماسه معروف وباستاني هند بنام راماين بوسيله هرکرن بادقت و مهارت انجام گرفت (۱)

ازآنچه که تاکنون مطالعه گرديد معلوم ميشود که نهال زبان وادبيات فارسي در هند باتشويق وکمك پادشاهان وامرای دربار غرس وآبياری ميشد واين وضع منحصر بهند نيست بلکه درسايرکشورهای مشرق زمين احوال برهمين منوال بوده اســت. قدردانيهای اکبرشاه وجهانگير وشاه جهان شاعران واديبان وسايرارباب علوم وفن را از ممالك ديگر بخود جلب کرد. هرصله وپاداشيکه بشاعرداده ميشد موجب ترقي شعر و ادب ميگرديد. گاهي در انعام يك بيت زيبا ونغردهان شاعررا اززر ميانباشتند و گاهي اورا باسيم وزرنقد وزن ميکردند. همين امر موجب ترغيب شعرا ونويسندگان ميشد تا اينکه ازايران وممالك ديگر بسوی هند رخت سفر بر بندند. ولي بعدازروی کار آمـــدن اورنگزيب عالمگيراين تشويق وحمايت های بي شائبه بتدريج از بين رفت وچنان بنظر ميرسيد که اوضاع واحواليکه درايران موجب مسافرت ايرانيان از وطن خود بکشور هند

---

(1) History of Shah Jahan of Delhi, Banarsi Prasad p 257

شده بود واثر ونفوذ فقها که میدان فعالیت و هنرنمائي شعرا را برآنان تنگ کرده بود اکنون در هند بوجود آمد وراه تشويق و دلگرمي که محرك اصلي مهاجرت از ایران بشمار میرفت دیگر باقي نمانده بود و بنا برین میبینیم که شعرائیکه در این عهد از ایران بهند آمدند انگشت شمارند از جمله محمد سعید اشرف مازندراني معلم شاهزاده خانم زیب النساء و میرزا معزالدین محمد موسویخان وسیدحسین خالص اصفهاني و میرزا محمد طاهر اصفهاني. ولي هیچکدام ازاینان مقام شامخي در ادبیات فارسي نداشته و نتوانستند بمقام ومعروفیت شعرای بنام دوره ما قبل خود برسند.

اورنگزیب عالمگیر بادشاهي عالم ودقیق النظر بود وشوق مطالعه تا آخرین روز حیاتش باقي بود. وی علوم دیني مانند فقه وحدیث وتفسیر را بخوبي فراگرفته و مانند جدش جهانگیر نویسنده توانائي بود. مجموعه نامه ها ومکاتیب او بنام "رقعات عالمگیری" که به پسران خود ورجال مملکت نوشته است در ادبیات فارسي هند مقام شامخي دارد. مولانا محمد حسین آزاد بلگرامي آنها را مورد تقدیر قرار داده عبارت آنرا سهل ممتنع میداد شد. (۱) اورنگزیب که طبع او بامور دیني بیشتر متمایل بود اشعاری را که مبتنی بر مبالغه و تملق و مدح بیجا باشد هرگز نمي پسندید و مانند بعضي سلاطین صفوی چون شاه طهماسپ (۲) حاضر نبود شعرا زبان خود را بمدح وثنای وی آلایند. باین دلیل شاعرانیکه شعرگوئي را وسیله معاش قرار داده بودند بدربار اوراه نمییافتند وآنانرا گروه بیکاران میدانست و سزاوار هیچ تشويق نمي شناخت. این بیمهری پادشاه باعث شد که سیل شعرا که در زمان اکبر و جهانگیر وشاه جهان بسوی هند سرازیر میشد قطع شود واین نهال زبان وادبیات فارسي در هند از اصلش که در ایران بود برکنده شود. خلاصه اینکه پایه شعر بطوری متزلزل گردید که در زمان او هیچ شاعری نبود که اورا بتوان در ردیف شعرای بزرگ مانند فیضي و عرفي و ظهوری وکلیم وصائب که آثار آنان در ادبیات فارسي مایه افتخار است بشمار آورد. ولي ذوق شعروادب که سالها در نهاد مردم و طبقه روشنفکر هند مخصوصا آنانیکه زبان وادبیات فارسي را فراگرفته شیریني وحلاوت آنرا چشیده بودند با بسته شدن راه های دربار پادشاه

---

(۱) سخندان فارس ص ۱۶۳ـ۱۶۴ (۲) تاریخ عالم آرای عباسي ـ اسکندر بیگ ـ ج ۱ ص ۱۲۹

از بین نرفت بلکه برعکس شعر و شاعری از محیط تنگ و محدود تملق و چاپلوسي برآمده بفضای آزاد نفس کشید. عواملیکه تاکنون باعث تحریك افکار و تخلیق آثار میشدند اهمیت خود را از دست داده بعناصر دیگری جا دادند. در دوره قبل شعرا شنخص شاه وامراء و مزیبان خود و کارهای آنانرا میستودند و از آنها الهام میگرفتند ولي اکنون محیط اجتماعي واخلاقي وامور مربوط بمسائل زندگي توجه آنانرا بخود جلب میکرد و در سبك سخن و سخنوری نیز تحولي پدید آمد. شاعری که تاکنون رونق محافل ثروتمندان و بزمهای ادب دوستان بوده ازین پس شمع کاشانه های عامه مردم گردید. زبان فارسي که در این سرزمین با مهاجمین خارجي راه یافته بود بتدریج از مراحل گذشته مقام زبان رسمي را بدست آورد و از آن هم مهمتر اینکه زبان مردم روشن فکر گردید. اکنون که در خانه های مردم بر روی آن باز شد این عروس زیبا از حجلهٔ خود قدم بیرون نهاده دست بدست مردم داد و در شادی و غم آنان همدم و همزبان گردید. در دوره های بعد زبان فارسي وسیله اظهار افکار و عقاید و احساسات مردم شد و بنا براین ناگزیر رنگ و روش اصلی خود را از دست داده از محیط و فضای جدید متاثر شد. قبول این تحول و تغییر در عین حال مطابق مقتضیات زمان و طبیعت بوده است و غیر از آن هم امکان پذیر نبود.

در این دوره شاعران خوش قریحه مانند عبدالقادر بیدل - محمد علي ماهر - ناصر علي سرهندی - معزالدین موسوی - سعیداشرف گیلاني - نعمت خان عالي - محمد زمان ناسخ - رفیع خان باذل و محمدافضل سرخوش وغیره میزیسته اند.

چون از شعر بگذریم میبینیم که وضع نثر در این دوره از شعر بهتر بود. عالمگیر فروغ اصول دین را از همه بیشتر مورد توجه قرار داده بود. باین مناسبت به همت علمای بزرگ عصر فقه حنفي تدوین و تمام اصول فقهی مکتب حنفي در کتابي جمع آوری گردید واسم فتاوی عالمگیر برآن گزارده شد که شاهکار تالیفات دیني ایندوره محسوب میشود. در انشاء پردازی خود عالمگیر مقام برجسته ای دارد. از مورخین معروف میتوان اسم محمد کاظم مولف عالمگیر نامه و محمد ساقي مستعد خان مولف ماثر عالمگیری و نعمت خان عالي مولف وقایع و بهادر شاه نامه و بختاور خان نویسنده مراة العالم و از مورخین هندو ایسر داس صاحب فتوحات عالمگیری و سجان رای مولف خلاصة التاریخ را نام برد.

اکنون که بحث از شعر و ادب فارسي بمیان آمده نباید فراموش کرد که کشمیر

در این مورد سهم بسزایي دارد و سزاست ذکر مختصری از آن اینجا بکنیم. در بخش مربوط به اوضاع سیاسي و اجتماعي دیدیم که شاهان مغول توجه خاصي به تعمیر و آباداني کشمیر معطوف داشتند و هرگاه فرصتي پیدا میشد برای گذراندن تابستان وگریز از گرمای جانکاه آگرا و دهلي ولاهور بکشمیر پناه میبردند. حکمرانانیکه از طرف پادشاهان بفرمانداری آن استان مقرر میشدند به پیروی از پادشاهان خود به پرورش و تربیت علماء و فضلاء و شعرا میپرداختند و جنبشهای ادبي و فرهنگي دربار آگره و دهلي آنان را تحت تاثیر خود قرار میداد. پادشاهان دهلي واستانداران کشمیر هماره برای اشاعه فرهنگ و علم دراین سرزمین کوشا بودند. علاوه بر مساجد وخانقاه ها که کانون و مرکز درس و بحث علماء و صوفیه بود مدارسي نیز دایر گردید که از آنجمله است مدرسه‌ای بنام درسگاه معلي حیدر که در عهد جهانگیر در نزدیکي باغستانهای خوش منظر شهر سری نگر بنا شد. تشویق وتقدیر این پادشاهان که فقط بر شعرا محدود نبود نویسندگان و علمارا نیز فرصتي برای اظهار لیاقت وانجام کارهای مهم وتخلیق آثار علمي فراهم آورد. چنانکه اکبرشاه در موقع اقامت درکشمیر بسال ۱۰۰۵ هجری جمال الدین حسین اینجو را فرمان داد تا فرهنگي تالیف نماید و او به این کار پرداخت ودر سال ۱۰۱۷ هجری آنرا باتمام رسانیده بحضور جهانگیر تقدیم نموده آنرا فرهنگ جهانگیری نامید. جهانگیر نیز این زحمت نویسنده را با انعام واکرام و صلات فراوان جبران کرد واورا بلقب عضدالدوله سرفراز کرده بفرمان داری استان بیهار مقرر داشت. از جمله نویسندگان کشمیری میتوان اسم ملا باقر کشمیری که ذکرش در اقبالنامه جهانگیری تالیف معتمد خان آمده و ملا محمد یوسف کشمیری همراني برادر محمد صادق کشمیری مولف طبقات شاه جهاني و ملا محمد علي کشمیری که در ایام جواني به احمد نگر رفته بود یاد کرد. ملا محمد علي در سلک ملازمان سعادت خان دکني در قلمرو سلاطین نظام شاهي در آمد و سپس بملازمت سلطان برهان الملك پرداخت. هنگامیکه خانخانان احمد نگر را گرفت ملا محمد علي ملازم او شد و به کار ترجمه وتالیف پرداخت. محمد صادق کشمیری که در سال ۱۰۰۰ هجری تولد یافت طبقات شاه جهاني را که تذکره ای از معاریف واعلام ورجال برجسته از زمان تیمور تا حکومت شاه جهان میباشد در حدود سال ۱۰۴۶ هجری تالیف نمود. در اینجا باید ذکری از یکي از زنان نامور کشمیر بکنیم. او حافظه

مریم نام (۱) داشت و معلمه زیب النساء بیگم دختر اورنگ زیب عالمگیر بود. گویند ذوق وشوق شعر و ادب و سخن سنجي زیب النساء مرهون تعلیم و تربیت این بانوی کشمیری بوده است. پسرش عنایت‌خان نیز مرد لایق و فاضلي بود که بعدا باستانداری کشمیر نایل آمد. حافظه مریم در سال ۱۰۸۹ هجری فوت کرد. زیب النساء که خود شاعره خوبي بود و بعلم و علماء علاقه داشت برای ملا سیف الدین اردبیلي مساعده ای تعیین نمود تا بارضایت خاطر در کشمیر بگذراند و تفسیر کبیررا بزبان فارسي ترجمه کند. وقتیکه این کتاب بپایان رسید ملاسیف‌الدین اردبیلي آنرا باسم زیب النساء زیب التفاسیر نام گذاشت. (۲)

در عصر مغول شعر فارسي درکشمیر وضع خاصي بخود گرفت. پیش از مغول سرپرستان و مشوقین شعر و ادب فارسي سلاطین کشمیر بودند و سلیقه قضاوتشان مبني برآشنائي کتبي و غیر مستقیم از شعر فارسي بود و فارسي برای آنان زبان بیگانه ای محسوب میشد. آنان شعررا از جنبه اوزان و قوافي وذکر فلسفه وافکار مذهبي وغیره میدیدند واحساس ورلنشیني که برای اهل زبان دارای اهمیت زیادی است نزد ایشان در درجه دوم قرار میگرفت. پس از روی کارآمدن پادشاهان گورکاني و تسخیر کشمیر استاندارانیکه باین سرزمین اعزام شدند بیشتر ایراني الاصل بودند وآنان کسانیرا مورد تشویق قرار داده واز کلام شان تقدیر میکردند که برمقیاس آنان درست آیند. از جمله کسانیکه درکشمیر به پیشرفت و توسعه زبان وادبیات فارسي کمك بزرگي کرده اند ظفرخان احسن است. میزا احسن اله پسر خواجه ابوالحسن تربتي خراساني ملقب به ظفرخان که احسن تخلص میکرد استانداری کشمیررا دوبار بعهده داشت و جمعاً یازده سال عمرعزیز خود را در کشمیر گذرانید. ظفرخان از نظرادبیات فارسي بویژه شعر اهمیت خاصي دارد زیرا او مشاعره را در کشمیر رواج داد واین رسم باعث ترقي و پیشرفت شعر بخصوص غزل فارسي گردید و تعداد زیادی از شعرای کشمیر بغزلگوئي پرداختند. ظفرخان خود شاعربود ودیوانش تقریبا مشتمل بردو هزار بیت میباشد. وی که به تربیت و پرورش شعرا همت گماشته بود بیاضي داشت که هرشاعر باخط خود شعری چند درآن مینوشت و در پشت همان اوراق عکسي ازآن شاعر ترسیم میشد ولي این بیاض گرانبها

---

(۱) کشمیر جلد دوم ص ۳۹۱ (۲) کشمیر جلد دوم ص ۳۵۷

اکنون از بین رفته است (۱) ظفرخان احسن هنگامیکه استانداری کابل رابعهده داشت با صائب تبریزی ملاقات کرد وازآن ببعد صائب برای مدتي بااو بوده است. علاوه برصائب شعرای دیگر نیزازبخشش وعنایات وی استفاده میبردندکه یکي از آنها میرالهي است. خواجه محمد اعظم دیده مری نوشته است " چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطا شد شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیر را از خود راضي بدارد. میر الهي حاضر بود بدیهه بعرض رسانید مصراع: خدا ضامن رسول و چار یارش. پادشاه محظوظ شد و ظفرخان عرض کرد که حکم شود که میر الهي رفیق و امین باشد — منظورشد — باظفرخان در کشمیر آمد." (۲) علاوه براین در زمان اقامت وی در کشمیر تمام شعرای معروف وقت مانند صائب و کلیم و قدسي و غني و دانش در منزل او گردهم جمع شده مشاعره ترتیب میدادند. (۳)

از جمله شعرای فارسي زبان کشمیر راکه در زمان این سه پادشاه گورکاني در کشمیر میزیسته اند میتوان اوجي — ذهني — محمد صالح ندیم — فطرتي — ملا حمدی محمد ابراهیم طلوعي — حافظ محمد خیالي — جمیل بیگ علوی — بزرگي شاه — میر عبداله غریبي — ملا مظهری — حبیب اله گنائي — ملامحسن فاني — ملا محمد طاهر غني — ملا فروغي — عبدالرسول استغنا — ملا صبحي — محمد زمان نافع — ملامحمد ملا ناطق — درویش یوسف — دیوان شاه — آذر برهمن — میرزا داراب بیگ جویا — میرزا کامران بیگ گویا — میرزا اکمل الدین بدخشي کامل — محمد اسلم سالم — لاله ملك شهید وغیره رانام برد. از این میان ما شاعری را میشناسیم که برهردو زبان فارسي وکشمیری شعر میگفت. او حبیب اله گنائي است که تخلص فارسي او حبیب وتخلص کشمیری اوجي است. مطالب وافکاریکه او به هر دو زبان مطرح میکند از لحاظ معني وفکریکي است. بیشتر اشعار او دارای افکار صوفیانه و عرفاني میباشند

---

(۱) شعرالعجم جلد سوم شبلی نعماني ترجمه فخر داعي گیلاني ص ۱۵

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۵۳

(۳) مجله ماه نو بزبان اردو — کراچي — ماه اکتبر ۱۹۶۴ — ص ۱۳۳

چنانکه گوید :

زهي حالي که دروی لا نگنجد | چه حد لا درو الّا نگنجد
مقامي برتری از چند وچوني است | که دروی کیف وکم اصلا نگنجد
بگویم یك سخن من پوست کنده | که آنجا بنده و مولا نگنجد

وجای دیگر میگوید :

یا منم اندر جهان ویا جهان اندر من است
خرمني درداله ویا دانه اندر خرمن است

وهمچنین در اشعار کشمیری اظهار میدارد :

خداوندا تو از من راضي هستي
زیرا من بتو پناه برده ام
ای رفیق بیا وبخلوص نیت وصداقت بخدا پناه ببر
شراب جان پرور را بتو نیز خواهند داد
این آن شرابي است که ترا با دریای زندگي وصل خواهد داد (۱)

زبان و ادبیات هندی

دوره ٔ مغول برای ادبیات زبان هندی نیز دوره ٔ پیشرفت وترقي شمار میرود وعده ای از نویسندگان بوجود آوردن آثار خود بسرمایه این زبان افزودند. در این میان به آثاریکه کبیر بوجود آورد و اشعار دی که دارای درسهای اخلاقي و پند و اندرزهای ذیقیمت میباشد وتاامروز زبان زد هرخرد وکلان و هرمرد وزن است میتوان اشاره کرد. ملك محمد جایسي مؤلف پدماوتي داستان عشقي ملکه امارت نشین موار (Mewar) دراستان راجستان امروز دارای اهمیت است. سیاست آزادی مذهبي و عدم مداخلت درامور خصوصي وفردی مردم به پیشرفت زبان وادبیات هندکمك

(۱) ترجمه اشعارکشمیری بفارسي اقتباسي است ازرساله آقای نتیکو بنام" شعرای پارسي زبان کشمیر" ص ۷۲

زیادی کرد. شخصیتهای برجسته درباری مانند میرزا عبدالرحیم خانخانان ـ بگوان داس رمان سینگ نیز طبع موزون داشته بزبان هندی شعر میگفتند. اکبرشاه راجه بیربل راکه یکي ازرجال دربار بوده بلقب‌کاوی رای (امیرالشعراء) ملقب کرد. اثر معروف عبدالرحیم "رحیم ست سای" (دیوان رحیم) است. علاوه براینان دو شاعر دیگر بنام کرن ونرهری سهای بدربار اکبر وابسته بودند که اخیرالذکر بدریافت لقب مهاپترا (شاعر بزرگ) نایل آمد. تلسی داس که در عهد جهانگیر بسال ۱۶۲۳ میلادی جان سپرد بعد از چهل سال عمراثرجاویدان خود را بنام "رام چاریتر مانس" (یعني کارنامه های رامچندر ـ یکي از خدایان هندو) در شهر بنارس بوجود آورد. دراین زمان شاعری نابینا که درعین حال آوازه خوان خوبي هم بود کتابي از داستان کریشنا یکي از خدایان هندو بنظم آورد. اسم این شاعرو موسیقیدان سور داس است که در شهر آگره زندگي میکرد. از شعرای دیگر این دوره میتوان ازنند داس ـ ویتال نات وکومبن داس یادکرد. کومبن داس عارف و درویش بزرگي بود. گویند چون اکبر شاه ویرا به فتحپور سیکری دعوت کرد اوجواب داد "درویشان را در سیکری چکار؟ رفت وآمد موجب میشود که کفش پا پاره واسم خداازیاد رود وآنجا رسم براینست که بکساني که حتي دیدن تیانه آنها باعث آزار واذیت است سلام کنند ـ کومبن داس عقیده دارد که غیراز خدا همه چیز هیچ است وهیچ." شاعر معروف دیگری که مسلمان بوده وبزبان هندی شعر میگفت رس خان است. او خود رامرید لردکریشنا میدانست واثر مشهور خود را بنام "پرم واتیکا" (بوستان عشق) در سال ۱۶۱۴ تصنیف نمود. طرز واسلوب بیانش بسیار جالب وپراز احساسات عاشقانه میباشد. کشورداس وناباجي نیز هم عصران جهانگیر بودند ولي زبان واشعار کشورداس بسیار پیچیده ودشوار میباشد. اودر سال ۱۶۱۷ میلادی وفات یافت.

عهد حکومت شاه جهان نیز برای ادبیات هندی حایز اهمیت است. شاهجهان مانند اکبرشاه وجهانگیر عهده ملك الشعرای هندی را نیز بدربار خود نگهداشت. درعهد وی شاعری بنام سندر بلقب‌کاوی رای وسپس به لقب مهاکاوی رای ملقب گردید. شعرای دیگریکه در این زمان میزیسته اند عبارتند ازسناپتي ـ بوشان ماتي رام ـ بیهاری لال. بوشان شاعری بود وطن دوست ومیهن پرست وبرای استقلال وطن خوداز حکومت

مغول و شورش علیه آنان مردم را باگفتن اشعار رزمي برمیانگیخت . از همه اینها سور داس وتلسي داس وکشور معروفترند چنانکه در این بیت گفته شده

سور داس آفتاب زبان هندی است وتلسي ماهتاب آن
کشور کهکشان آسمان شاعری است
ولي شعرای امروز مانندکرمهای شب تاب میباشند که
گاه بگاه بپرواز آمده محیط را برای لحظه ای منور میسازد

در عهد عالمگیر ادبیات هندی نیز روبانحطاط نهاد ودیگر شاعری که بتوان آنرا شاعربزرگ گفت بوجود نیامد ولي زبان اردو که در حقیقت شاخه ای از فارسي محسوب میشود ممزوجي از لغات فارسي وعربي وترکي وافعال وروابط هندی بوده وقبل ازاین در جنوب هندنشئات یافته بودودردربار شاه جهان نیز رشد میکرد در عهد اورنگ زیب عالمگیر پیشرفت نمود .

هنـــر های زیـــبا

معماری جهانگیر به معماری چندان علاقه ای نداشت واین فن در عهد او پیشرفتي ننمود. نور جهان همسرلایق وشایسته اش که در سایرامور وزمینه ها ذوق وسلیقه ظریف ایراني ازخود نشان داده مقام بلند وبرجسته ای برای خود در تاریخ هند کسب نموده است مقبره ای زیبا از سنگ مرمر برای پدرخود اعتمادالدوله که در عهد اکبرشاه وسپس در دوران حکومت جهانگیر مقام ومرتبه ای بلند در دستگاه دولتي داشت بنا کرد. این آرامگاه که در شهر آگرا بنا شده یکي از نخستین بنا های است که درآن سنگهای مختلف الالوان وقیمتي باظرافت ونازکي خاتمکاری شده است وبعنوان نمونه ای از هم آهنگي طرز معماری راجپوت هندی وایراني محسوب میشود. ساختمان دیگری که این بانوی خوش سلیقه بناکرد آرامگاه شوهرش جهانگیراست درشهرلاهور . شاه جهان برخلاف پدرعشق وعلاقه وافری به فن معماری داشت ودر عهد او قصور وکاخهای مجلل ـ مساجد وسیع وزیبا ـ دژهای محکم ـ باغهای دلکش ودیگرابنیه باشکوه در شهر های دهلي ـ آگرا ـ لاهور ـ احمدآباد ـ کابل ـ کشمیر ـ اجمیر و قندهار بنا گردید این ساختمانها که باهزینه گزاف ساخته شده دارای تزئینات عالي وجالب توجه از حیث فن وهنرمیباشد

وهمچنین نمای خارجي آنها پرشکوه وجلال است و بدون تردید بهترین نمونه فن معماری در ادوار تاریخ میباشد. از مهمترین ساختمانهائي که در عهد شاه جهان بنا گردید میتوان دیوان عام و دیوان خاص و مسجد مروارید در قلعه سرخ و مسجد جامع در دهلي و تاج محل و مسجد جامع شهر آگره موسوم به مسجد جهان نما را نام برد. دیوان خاص نسبت به سایر بنا هائیکه در عهد شاه جهان ساخته شده بیشتر و بطرز بهتر تزئین شده است و بیت معروف:

اگر فردوس بر روی زمین است | همین است و همین است و همین است

بر سقف این عمارت نوشته شده است. مسجد هائي که شاه جهان بنا کرد بطورکلي بدو طرز میباشد. مسجد مروارید در قلعه سرخ دهلي دارای سادگی، خوش سلیقگي وظرافتی خاص است درحالیکه مسجد جامع دهلي ساختماني وسیع ودر عین حال ساده و با شکوه میباشد ولي بالاتر از سایر بنا ها تاج محل آرامگاه بانوی محبوب آن پادشاه واقعاً نمونه ای از پاکي عشق وصفا و محبتي است که شاه جهان برای ممتاز محل در اعماق قلب خود میپرورانید. این ساختمان که با هزینه تقریباً پنج میلون روپیه ساخته شد نشان دهنده اوج تکامل فن معماری در آنزمان است ویکي از عجائب هفتگانه دنیا بشمار میرود. نقشه و بنای این ساختمان مجلل زیبا بدست یك معمار هندی بنام استاد احمد معمار پي ریزی شد واو بلقب نادر عصر ملقب گردید. در این مورد بحث و گفتگوی زیادی است. برخي اسم بعضي معماران اروپايي را بعنوان معماران اصلي این آرامگاه میبرند وعده زیادی استاد عیسي آفندی را طراح این بنا میدانند ولي اشعاریکه در دیوان لطف اله مهندس پسر نادر عصر استاد احمد معمار مندرج است نشان میدهد که طراح اصلي وبنای واقعي این آرامگاه استاد احمد معمار میباشد و آن شعر این است (۱)

---

(۱) در حدود هشت سال قبل موضوع «طراح واقعي تاج محل کیست ؟» در یکي از روزنامه های انگلیسي هند بنام TIMES OF INDIA مطرح گردید وعده از محققین و مهندسین معماری و استادان دانشگاه نظریات خود را در آن روز نامه ابراز داشتند که بالاخره (رك به حاشیه صفحه بعد)

شاه جهان داور گیتي ستان　　رو شني دوده٬ صاحبقران
احمد معمار که در فن خویش　　صد قدم از اهل هنر بودپیش
از طرف داور گردون جناب　　نادر عصر آمده اورا خطاب
کرد بحکم شه کشور کشا　　روضه٬ ممتاز محل را بنا
باز بحکم شه انجم سپاه　　شاه جهان داور گیتي پناه
قلعه دهلی که ندارد نظیر　　کرد بنا احمد روشن ضمیر

در کار های دیگر ساختماني و تزئیني این آرامگاه هنرمندان واستادانیکه از گوشه و کنار ایران و عراق و ترکیه و ترکستان و هندوستان گرد آمده بودند دست داشتند واین گلدسته جاویدان و همیشه بهار را در جان سنگها ی سفید مرمر زندگاني ابدی ودیعت نموده خودشان و شاه جهان و بانوی محبوبه اش را شهرت بي پایان و فراموش نشدني بخشیدند.

از شاهکار های دیگر هنری عهد شاه جهان تخت طاوس میباشد. هنگامیکه شاه جهان به سلطنت رسید سنگهای گرانبها و جواهرات وطلا وغیره از خزانه شاهي بیرون آورده به سعیدای گیلانيهنرمندوزرگر معروف ایراني امر فرمود تختي زیبا برای جلوس شاهنشاه بسازد. سعیدای گیلاني بعد اززحمات هفت ساله تختي ساخته و پرداخت که طول آن ۹ فوت وعرض آن ۷$\frac{1}{۲}$ فوت وارتفاع آن اززمین ۱۵ فوت بود تمام قسمت داخلي آن باطلا مذهب کاری شده و سقف مرصع آن دارای دو طاؤس خوشرنگ ودر وسط آنها یك درخت پراز جواهرات والماس وزمرد و مروارید قرارداشت. شاهنشاه درجشن نوروز برآن تخت جلوس فرموده سعیدای گیلاني را باصلات گرانبها و لقب بي بدل خان ملقب فرمود.

(از حاشیه صفحه پیش)

نظر آقای غلام مرتضي دانشیار رشته عربي وفارسي دانشگاه اله آباد هند مورد قبول واقع گردید. این اشعار را نامبرده ضمن ذکر جریان این مباحثه و چاپ نامه های مختلف که دراین باب در روزنامه منتشر شد بشکل یك کتابچه چاپ کرده واسم آنرا "طراح تاج" گذاشت.

اسارت ومرگ شاهجهان این هنر نمائیهای دوره مغول را بپایان رسانید واورنگ زیب عالمگیر با تعصب خشك مذهبي خود همچنانكه به شعروادب لطمه‌ٔ وارد آورد بصنایع مستظرفه نیز صدمه رسانید. بناهای مانند بادشاهي مسجد درلاهور و مسجد شهر بنارس كه در عهد او ساخته شده علامت و نمونه انحطاط فن معماری است كه در عهد اورنگزیب آغاز شده بود و مقایسه بناهای شاه جهان و اورنگ زیب و پادشاهان بعد شاهد براین مدعا است.

نقّاشي

نقاشي عهد مغول مانند فن معماری اندوره برهمان اصل واساس آغاز وتوسعه یافت. عقیده برخي صاحبنظران این است كه فن نقاشي چین تحت نفوذ نقاشي بودائي هند ونقاشي ایران و هنر یوناني و هنر مغولي قرارگرفت واین هنر مخلوط درقرن سیزدهم میلادی دركشور ایران رواج وتاقرن شانزدهم باقي ماند (۱) و پادشاهان گوركاني همان هنر را با خود به هندوستان آوردند. در زمان اكبرشاه این فن در هند بسیار پیشرفت نمود وقابل توجه اینكه هنرمندان هندی ازاین هنر مخلوط روش و سبك جدیدی را بوجود آوردند كه از سبك اروپائي وایراني كاملاً متمایز و مشخص میباشد. نقاشان هندی سوژه طرحهای خود را ازداستان اساطیر هندو وحماسه های باستاني آن كشور بدست میآوردند و همچنین زندگاني مردم را درآن مجسم میساختند در صورتیكه نقاشان ایراني واروپائي از زندگي امراء و پادشاهان وازدربارآنان الهام میگرفتند.

همایون واكبرشاه مشوقین بزرگ هنرنقاشي بودند. همایون دو نقاش معروف ایراني بنام میرسید علي و خواجه عبدالصمد را بهند دعوت كرد. خواجه عبدالصمد از سایر نقاشاني كه از ایران و سایر نقاط هند در عهد اكبرشاه در دارالخلافه جمع شده بودند معروفتر و بزرگتر میباشد. در این زمان مكتب نقّاشي ملّي هند بوجود آمد. جهانگیر مانند پدرو جد خود باین هنر علاقه زیادی داشت. او نزد معروفترین استادان تعلیم این

---

(۱) India Since 1526, p. 232

فن را دیده بود ودرآن مهارت کامل بدست آورد و آنقدر به لیاقت خود معتقد بود که ذکرآن را طوری درتزك میکند که میتوان آنرا نوعي خود ستائي دانست . نقاشان معروف عهد جهانگیر عبارتند از فرخ بگ ـ محمد نادر ـ محمد مراد ـ آقا رضا ملقب به نادرالزمان ـ استاد منصور نادر العصر ـ بشن داس ـ کشوو برادرانش منوهر ـ مادو و تلسي .. هریکي از آنان در رشته ای از این فن ید طولي داشت ولي بشن داس درعین حالیکه آفریننده آثار مبتکر و مهمي میبا شد در تقلید و نقل آثار هنرمندان دیگر مهارت داشت . گویند هنگامیکه سرتوماس رو بعنوان سفیر انگلیس بدربار جهانگیر وارد شد اثر نقاشي یك هنرمند معروف انگلیسی را به پادشاه هدیه کرد واز آن تعریف و توصیف بسیار نمود . پادشاه در پاسخ گفت که یکي از هنرمندان من این اثر را طوری تقلیدکندکه‌شما نتوانید اصل رااز نقل تشخیص دهید . ولي چون سفیر انگلیس بهنرو هنرمندی نقاش انگلیسي ایمان داشت جواب داد که این چنین کاری امکان پذیر نیست و چون به لیاقت خود هم مطمئن بود شرط بست که او میتواند نقل رااز اصل تشخیص دهد . ولي چون نقل برداشته واز سفیر انگلیس تقاضا گردید که از هردو اصل را بشناسد او در این کار عاجز و شرط را باخت . (۱) سوژه نقاشي این دوره بیشتر دور ساختمانها گلها ـ حیوانات و پرندگان و مناظر طبیعي دور میزد . عهد جهانگیر از نظر پیشرفت و تکامل مکتب نقاشي مینیاتوری مغول که درزمان اکبر شاه آغاز شده بود نیز اهمیت دارد . طبق نظر پرسي براون « با فوت جهانگیر روح نقاشي مغول از بین رفت و تنها جسم بیجان این هنر برای مدتي باقي ماند که آنرا زیرلباسهای ذیقیمت و مرصع تا عهد چند پادشاه دیگر نگهداشت ولي بدون تردید روح اصلي این هنر با جهانگیر مرده بود » (۲)

عهد شاه جهان از لحاظ نقاشي چندان اهمیتي ندارد . او به این فن علاقه نداشت . البته بعضي از امرای دربار به تربیت و تشویق هنرمندان همت گماشتند که از آنجمله

---

(۱) The Cambridge History of India Vol.IV p.179

(۲) Indian Paintings under the Mughals, Percy Brown page 86

میتوان آصف خان را نام برد . دارا شکوه پسر بزرگ شاه جهان نیز باین هنر علاقمند بود آلبوم نقاشي های دارا شکوه درکتابخانه اندیا آفیس موجود است . معروفترین نقاشان عهد شاه جهان میر حسن - انوپ چترا و چترا مني میباشند . بعد ازینکه عنان حکومت بدست اورنگزیب افتاد این هنر بسوی انحطاط روی نهاد. نقاشي مانند موسیقي از دربار رخت بربست. او بعلت تعصب دیني بعضي ازنقاشیها مقبره اکبر شاه را نیز از بین برد ولي باوجوداین هنرمندان شخصا یا تحت سرپرستي امراء بکارخود ادامه دارند و مراکز هنر نمائي آنان در شهر لکهنو - پاتنا - مرشد آباد ومیسور وحیدرآباد منتشر شد .

موسیقي

جهانگیر وشاهجهان به فن موسیقي علاقه شدیدی داشتند . در عهد این پادشاهان مانند عهد اکبر شاه موسیقي پیشرفت بسیار نمود . خود جهانگیر چندین ترانه بزبان هندی تصنیف نمود (۱) که موسیقي دانان وآواز خوانان آنها را بر او میخواندند . شاهجهان بعضي اوقات در محافل خصوصي آواز میخواند و بقول جادونات سرکار صدای او آنقدر شیرین وگیرا بود که صوفیان و درویشان شریك این محفل را بوجد میآورد . (۲) از جمله معروفترین موسیقیدانان این دوره میتوان محمد صالح وبرادران او و جگن نات و جاناردان نات ورام داس و مها پاترا را نامبرد. ولي چون بعهد اورنگ زیب میرسیم همان انحطاط و سقوطي راکه در مورد شعروادب ومعماری و نقاشي مشاهده شد در اینمورد نیزمشاهده میکنیم .گویند چون اورنگزیب خوانندگان ونوازندگان رااز دربار اخراج کرد آنان روزی تابوت الهه موسیقي را درست کرده از جلوی قصر باگریه وزاری آنرا مشایعت کردند چون اورنگزیب از موضوع اطلاع پیداکرد گفت تابوت را خوب وبااحتیاط دفن کنند تا هرگزنتوانند از آنجا بگریزد . ولي مثل سایر هنرهای زیبا وفنون مستظرفه این هنر نیز در نتیجه

India Since I526 page 237 (۲)و(۱)

بیمهری پادشاه کاملا از بین نرفت بلکه استادان فن تحت سرپرستي شهزادگان و امراء وروسائ دربار و استانداران استانهای دور دست این هنر را زنده نگهداشتند.

هنر های زیبا دراین دوره در کشمیر نیز رو بسوی پیشرفت نهاد. سبك معماری کشمیر قبل از مغول دارای مختصاتي میباشد که آنرا از سبکهای دیگر مشخص میسازد. ساختمانهای این سرزمین بیشتر با چوب درست شده ولي باروی کارآمدن مغولها درکشمیر سبك معماری نیز تحولی پذیرفت. مساجدوخانقاهائیکه در این دوره درکشمیر بناگردیدازسنگ میباشد و سبك معماری آنها از سبك ساختمانهای همانند دهلی وآگرا که در این عهد بنا گردید تفاوتی ندارد و تنها چیزی که ساختمانهای کشمیر را باعمارات هنر مشخص ومتمایز میکند اینستکه در مساجد کشمیر سنگ مرمرکه حمل آن ازراههای صعب العبور ودره های تنگ و باریك کار مشکل وحتي امکان ناپذیر بود استعمال نشده است. از معروفترین مسجد های این دوره مسجدی است بنام مسجد سنگي که نورجهان درسال ۱۶۲۲ میلادی بناکرد. ساختمان دیگری که باني آن داراشکوه است بنام پری محل معروف است. این ساختمان مدرسه ایست که دارا شکوه آنرا بدستور مرشد خود آخوند ملا محمد شاه بدخشي بنا وبنام زن محبوب خوداسم گذاشت.

کشمیریان درفنون موسیقي ونقاشي از زمان قدیم پیشرفته بودند و این پیشرفت ومختصات محلی هنرمندان کشمیری در زمان استانداران مغول نه تنها بجای خود باقي ماند بلکه باآمیزش سبك رایج در دهلي وآگرا روش جدیدی رااختیارکرد. نوازندگان وموسیقي دانان کشمیرحتي در دربار پادشاهان مغول مشغول کار بودند و با هنر نمائي خود موجب تقدیروتشویق قرار گرفتند. همچنین نقاشان کشمیر درفن خود مهارت داشتند وسبك مخصوصي را که باسم "کشمیری قلم" معروف است بکار میبردند. این استادان فن درکارحکاکي وحاشیه سازی نیزاختصاص داشتند. اکبر شاه درسلك نقاشان خود پنج نفر از نقاشان کشمیر استخدام نمود (۱) علاوه برآنان کشمیراز لحاظ داشتن هنرمندان معروف در فن خطاطي وخوشنویسي نیز معروفیت داشت. خوش نویسي بنام محمد حسین ازکشمیر

(۱) Indian Paintings Under the Mughals, 121

بعهد اکبرشاه و بعد در دربار جهانگیر شهرت زیادی کسب کرد و اکبرشاه اورا به لقب "زرین قلم" ملقب نمود و چنان تحت تاثیر نوشته های او قرار میگرفت که بعضي اوقات اورا "جادورقم" خطاب میکرد (۱). محمد حسین در سال ۱۰۲۰ هجری وفات یافت. خوشنویس دیگری در عهد شاه جهان از کشمیرظهور کرد بنام محمد مراد کشمیری و ملقب به "شیرین قلم". برادر کوچکش محمد محسن نیز در این فن مهارت داشت. ملا محمد باقر کشمیری نیز در عهد شاه جهان میزیسته ودرنستعلیق و تعلیق و نسخ و شکسته نویسي ید طولی داشت.

وضع مذهبي و اخلاقي هند و کشمیر

هنگامیکه اکبر شاه روزهای واپسین عمرخود را در بستر بیماری میگذرانید موضوع تعیین جانشین توجه امراء و علمای دربار را بخود جلب کرده بود. اکبر بعلت شورشي که پسرش سلیم بر علیه او برپا کرده بود باوی چندان روی خوشی نداشت. عده ای از امراء شاهزاده خسرو را بپادشاهي برگزیدند وگروهي دیگر بحضور شاهزاده سلیم شتافته با او پیمان بستند که اگر او حاضراست برای حمایت از دین اسلام و خود داری ازریختن خون مدعیان تاج وتخت سوگند یادکند از او پشتیباني خواهند کرد. شاهزاده سلیم این شرایط را پذیرفت و باکمك همدستان خود بعد ازمرگ پدر پادشاه شد و لقب جهانگیر یافت. علت برگزاری این شرایط وضعي بود که درنتیجه سیاست دیني اکبر درکشور بوجود آمد. اکبر در آغاز کار وحتي برای مدت بیست سال اول سلطنت خود مردی راسخ العقیده بود وتمام امور تکالیف دیني را باکمال احتیاط و خلوص نیت انجام میداد. در سال ۱۵٤۹ میلادی در سن بیست وشش سالگي در اثر دعای حضرت شیخ سلیم چشتي(رح) صاحب اولین فرزند شد و از آن پس بفقراء ودرویشان وعرفای اسلام آنچنان علاقمند گردید که بیشتر اوقات خود را در صحبت آنان میگذرانید. علاقه او بمذهب چنان شدید بود که ساختمان جدید و بزرگي

---

(۱) تذکره خوشنویسان - مولانا غلام محمد هفت قلم - کلکته ص ۷۹

بنام عبادتخانه در شهر جدید البنیان فتحپور سیکری بنا وامور دینی و مذهبی را در آنجا مورد بحث و مداقه قرار میداد. ولی بعدها این محافل مذهبی روش خود نمائی و فضل فروشی بخود گرفت و علماء و فضلای دربار سعی مینمودند تا دیگران را در مباحثات علمی شکست داده بزرگی و عظمت علمی خود را بردیگران ثابت کنند. دراین امر روش معاندانه دو تن از علمای دربار بنام شیخ عبدالنبی صدرالصدور و شیخ الاسلام مخدوم الملک عبدالله سلطانپوری در انحراف افکار و عقاید اکبر از اسلام و اسلامیان از همه بیشتر اهمیت داشت واین عبادتخانه که برای کسب مثوبات وادخار حسنات تأسیس شده بود در حقیقت موجب بد بینی و گمراهی اکبر گردید. امر دیگری که موجب اختلاف شدید بین علما و فقها وزوال مخدوم الملک و بعضی دیگر گردید موضوع تعدد زنان بود. اکبر شاه که بمنظور تشیید واستحکام روابط حسنه باهندوان وجلب نظر آنان وازبین بردن مخالفتهای مهاراجه ها بادختران و خواهران بزرگان آنان ازدواج کرده بود بیش از چهارزن داشت وچون مباحثات عبادتخانه به تعدد زوجات کشید پادشاه بفکر افتاد تاراه شرعی برای داشتن بیش از چهارزن بیابد و برای این منظور قاضی حنفی راازدربار مرخص وقاضی دیگری بنام حسین عرب مکی را که از فقهای مالکی بود مقرر داشت وا وفتوی دلخواه پادشاه را صادر کرد. (۱) علاوه براین اکبرشاه همواره شاهد اختلافات شیعه و سنی بود و میدید که حتی علما و فقهائیکه بیک مکتب فقهی منسوب بند درامور حیاتی واصول مهم و اساسی مذهب بایکدیگر اختلاف دارند ورفتار آنان بایکدیگر بسی شرم آوراست چنانکه فیضی درضمن قصیده ای میگوید:

زبان کشیده به دارالقضای عجب وریا ... شهود کذب ز دعوی گران ایمانی
اگرحقیقت اسلام درجهان این است ... هزار خنده کفراست بر مسلمانی

نتیجةً اکبر از این روش خود سرانه ورفتارهای مغرضانه ومخاصمانه علماء بتنگ آمد وازآن پس درهای عبادتخانه را برروی علمای مذاهب دیگر نیز باز گردانید وپیروان

---

(۱) رود کوثر ـ شیخ محمد اکرم ـ پاکستان ـ ۱۹۵۸ ـ ص ۸۵

دین مسحي هندو زردشتي و فرق مختلف دراین مباحثات، شرکت مي جستند.
اکبرشاه از شنیدن مباحثات واز دیدن جدال آنان به این نتیجه رسید که باید محاسن تمام ادیان را جمع کرده روش وآئین جدیدی ایجاد کند تابتوان پیروان مذاهب مختلفه رازیریك بیرق گردآورد وبدین وسیله به دو هدف مهم سیاسي و مذهبي برسد چه آنانیکه روش اورا قبول کنند ازاختلاف و جدالهای خود برحذ ربوده وفاداری وجانبازیشان بیشتر از دیگران قابل اطمینان و اعتبار خواهد بود. علاوه براین با جمع کردن اختیارات دیني ودنیوی در خود میتوانست از فعالیتهای علما وفضلای دربار جلوگیری کند چه آنان مذهب را وسیله استحکام موفقیت خود واضمحلال وضع کشور قرار داده بودند وهمیشه در امور سلطنت مداخلت میکردند. اکبراز مداخلتهای ناروای فقها آنچنان منضجر بود که حتي این موضوع را درنامه ایکه بنام عبیداله خان ازبك (۱) نوشته است اظهار نمود وگفت که علمای دربار میخواهند در فرمانروائي شریك پادشاهي باشند ومیدانست که آنان " طالب جمع ریاست دین با ریاست دنیوی بودند." اوقبل ازاعلام روش جدید خود بمنظور جلب رضایت پیروان مذاهب مختلف سنن وآداب مذهبي واجتماعي آنان راانجام میداد وحتي به پرستش ونیایش آفتاب میپرداخت " ونور دوستي راایزد پرستي میشمرد" " وستایش الهي میاندیشد" وعقیده داشت که " خورشید والا رابه فرمانروایان عنایتي است خاص وازینرو نیایشگری بدو نمایند والهي پرستش برشمرند."
(۲) درنتیجه این عمل ودیگر روشهای غیراسلامي مردم ازاو آزرده شدند وعلما و فقها کارهای اورا تحقیر اسلام تلقي میکردند. یکي از قضات شهر جونپور بنام ملامحمد یزدی به الحاد وارتداد سلطان فتوی داد وجهاد بر علیه اورا واجب دانست. (۳) دراین امربعضي علمای دیگراز شیعه وسني بااوهم عقیده بودند. اکبر به آساني توانست آوازآنان را در حلقوم خفه کند ولي حس انزجار ونگراني که در قلب عموم مسلمانان

---

(۱) منتخب التواریخ ــ ملا عبدالقادر بدایوني جلد دوم ص ۲۶۸
(۲) رود کوثرص ۱۲۷ (۳) The Cambridge History of India Vol IV, p. 126

ایجاد شده بود از بین نرفت بلکه شدید تر شد و در مرزهای شمال غربي و قسمتهای شرقي هندوستان شورشهای مخوف برپا گردید واکبر مجبور شد شخصا برای سرکوبي شورشیان بجنگ برود. پس از پیروزی در این جنگها اکبر روش وآئین جدید خود را اعلام نمود وآن را روش صلح کل و "آئین رهمنوني" نامید. علمای هند باستثنای آنانیکه دراین کار شریك ومشاوراو بودند این شیوه رابه دیده اعتراض نگریسته حاضر بقبول آن نشدند وتا پایان عمر اکبر بیش از ۱۸ یا ۲۰ تن ازامرای دربار به آئین وکیش جدید نگرویدند (۱) بعضي دیگر آئین جدید شاه را بباد تمسخر گرفته براو طعنه ها میزدند که این بیت ملا شیری (۲) ازپنجاب نماینده افکار آن طبقه میباشد:

پادشاه امسال دعوای نبوت کرده است

گر خدا خواهد پس از سالي خدا خواهد شدن

اینان حتي کارهای نیك اکبررا نیز بادیده شك وتردید مینگریستند چنانکه چون اکبر بعد از سرکوبي شورش مرزا محمد حکیم از کابل به لاهور برگشت مسجد کوچکي برای ادای فرایض پنجگانه در قلعه بنا کرد ومعترضین باریك بین این کاراورا نیز خالي از مصلحت ندانسته چنین گفتند:

شاه ما کرد مسجدی بنیاد　　ایها المومنین مبارکباد

واندرین نیز مصلحت دارد　　تا نمازان گذار بشمارد

اکبر در تبلیغ واشاعه این روش مانند کارهای دیگر احتیاط رااز دست نداد وبرخلاف آنچه که درمیان مردم مشهور بود او هیچگاه ادعای نبوت نکرد وحتي نام "دین الهي" که به روش وآئین وی اطلاق شده در عهد او مستعمل نبود وبعدا" دیگران طریقه اورا بدین اسم نامیدند. ابوالفضل درکتاب آئین اکبری این روش رابنام "آئین رهنموني" یادکرده است (۳). در مورد نبوت ملا عبدالقادر بدایوني که سرسخترین مخالف

---

(۱) ایضاً ص ۱۳۱

(۲) رودکوثر ص ۱۱۷

(۳) رودکوثر ص ۱۳۱

روشهای اکبر شاه بود باین امر اقرار میکند ومیگوید " این همه باعث دعوای نبوت شد اما نه بلفظ نبوت " (۱). آنانکه اکبر را در ایجاد وانشاء این روش مشاور ویار بودند عبارتند از شیخ مبارك (پدر ابوالفضل وفیضي) ابوالفضل حاجي ابراهیم سرهندی و ملا ابوسعید که همه از طبقه روحانیون وعلما بشمار میرفتند. ولي در سلك علما وامرای دربار عده دیگری نیز بودند که مخالف این طریقه بوده از انتشار اخبار مباحثات عبادت خانه وبرگزاری رسوم غیراسلامي در دربار جلوگیری میکردند واز آنجمله نواب مرتضي خان شیخ فرید (متوفي ۱۰۳۵) از همه برتر ومتنفذ تر بوده است. شیخ فرید همواره در تبلیغ واشاعه آئین مبین اسلام میکوشید وباحمایت وپشتیباني شیخ احمد معروف بامام رباني مجدد الف ثاني سرهندیؒ بترویج طریقه نقشبندیه پرداخت. شیخ فرید از جمله امرائي بود که در هنگام مرگ اکبر بکمك جهانگیر شتافت ووعده ترویج مذهب اسلام ازاو گرفت. بهمین جهة در عهد جهانگیر بمراتب بالاتری ارتقا یافت وسرانجام بصوبه داری پنجاب مامور گردید وهمانجا فوت کرد. جهانگیر در عهد حکومت خود بمذهب ودین علاقه وافری نداشت. او آئین وروش رهنموني پدر خود را ادامه نداد ولي درعین حال سیاست مصالحت آمیز با پیروان سایر مذاهب را پیش گرفت و حتي بانجام مراسم هندوئي که باعث خوشنودی زنان راجپوت او میشدند میپرداخت. او همواره برای زیارت وعرض ارادت پیش اشخاص تارك الدنیا وعرفای عصر خود اعم از هندو ومسلمان حاضر میشد واقوال آنان را بادقت گوش میداد ودر نظریاتشان نیکو مینگریست. در اینجا باید متذکر گردید که دراین زمان فرقه های متعدد هندو تحت تعلیمات پیروان رامانند (Rama Nand) وگورونانك (Guru Nanak) در شمال هند وچیتنیه (Chaitanya) وشنکارا دیو (Shankara Deva) در قسمتهای شرقي هندوستان بوجود آمدند. این فرق درحقیقت حلقه ای از سلسله جنبشهای فکری و مذهبي است که در نتیجه ارتباط هندوان بامسلمانان ایجاد گردیده بود. تبلیغ اسلام در هند در آغاز کار باتهدید وجبر وزور همراه نبود وبیشتر نتیجه فعالیتهای

---

(۱) منتخب التواریخ جلد دوم ص ۲۸۷

درویشان و عرفای اسلام بوده است ۰ (۱) وجود این عرفا و صوفیه مسلمان در هند باعث گردید که هندوان در عقاید وافکار و فلسفه خود تجدید نظر کنند تا بتوانند از مذهب و عقیده خود در مقابل آئین جدید اسلام دفاع کنند. این سلسله جنبش ها چون بعهد پادشاهان گورکاني رسید عده زیادی از عرفاء وروحانیون در هردو مذهب بوجود آمدند که افعال واعمال آنان بیشتر برای از بین بردن تفرقه وتبعیضهای مذهبي بوده است . این کسان بین هندوان باسم (bhaktas) وبین مسلمانان بنام صوفیه معروفند ودر حقیقت درگروه روحانیان بمنزله پلي برای اتحاد هندو و مسلمان این شبه جزیره قرار گرفتند (۱) روش ومسلك این عرفای هندوو مسلمان روش آزادانه ای بشمارمیرفت وآنان بهمآهنگي وهم زیستي مردم مختلف العقیده تایل بودند.شباهت و مانندگي هائي که درتصوف ودانتا واسلام از جهة وحدت وجود وغیره موجود هست سبب نزدیکي بیشتر میشد ومورد پسند وعلاقه مردم واقع گردید. دراین زمان در قسمتهای مختلف هند فرقه های بوجود آمد که پیروان آنان از اصل عقیده منحرف شده به اعمال زشت دست زدند وارزشهای مذهبي را کاملاً فراموش کردند. یکي ازآنان فرقه ای بنام مدار یه هست که درقسمتهای مرکزی وخاوری هندوستان بیشتر رواج یافت و پیروان آن درروش توکل وترك وسایل دنیوی راه اغراق وافراط راپیموده بعریاني وبرهنگي زندگي بسر میبردند واصول اخلاقي واساسهای مذهبي راازهم پاشیدند. فرقه دیگری بنام روشنیه درقسمتهای شمال باختری هند بوجود آمد که موسس آن بایزید انصاری معروف به پیر روشن یا پیرروحان است . پیروان این فرقه بیشتر در حدود افغانستان کنوني بودند وکارآنان کشتن وبردن اموال مسافرین وکاروان هاعي بودکه ازآن منطقه عبور میکردند وآنان این کاررا جایز میشمردند چه عقیده داشتند" هرکه خدارا وخود را

The Cultural Heritage of India, Calcutta, Vol IV, p 378 (۱)
and The Glimpses of Medieval Indian Culture, Yusuf Husain, Madras.

The Cultural Heritage of India Vol IV, p 378 (۲)

نشناسد آدمي نیست اگر او موذی است حکم گرگ و پلنگ و مار وکژدم دارد و پیغمبر عربي ص گفته : اقتل الموذی قبل الایذا واگر نیکو کار و نماز گزارست حکم گاو و گوسفند دارد وکشتن آنان جایزاست . بنا براین مخالفین خود شناسي را کشتن فرمود چه اینها حیوانانند . . . . وگفت هرکسي که خودرا نشناسد وخبراززندگي جاوید و حیات ابدی ندارد مرده است ومال مردد که وارثان آن چنین مرده باشند بزندگان رسد. از این رو حکم برقتل نادان کرد."(۱)

چون از این بگذریم میبینیم که سیاست مذهبي وکشتار های مردم غیرشیعه در ایران عکس العملي در هندوستان بوجود آورد. روش اکبرشاه وجهانگیر در مورد مذهب وعقیده کاملاً آزادانه بود وآنان بکارهای حکومت ایران اعتراضي نمیکردند ولي عموم مردم وعلمای غیرشیعه هند ازروش صفویان ناخوشنود بوده عکس العملي از خود نشان دادند ودر هرجائیکه علما وفضلای اهل سنت ویا خلفا ومریدان آنان فرصت میافتند به رد عقاید شیعه میپرداختند وحتي از آزار دادن به آنان نیز دریغي نداشتند . در این ضمن میتوان اسم قاضي نوراله شوستری عالم شیعه را برد. وی یکي از علمای بزرگ وفقهای معروف بود که درفقه سني وشیعه ید طولي داشت و در عهد اکبر وجهانگیر مقام قاضی القضاة شهرآگرا را بعهده داشت اما سرانجام در نتیجه تعصب واتهام برفض وبدگوئي صحابه رسول بمرگ محکوم شد. معروفترین اثر وی "مجالس المومنین" و"احقاق الحق" است که درزمان قضاوت در آگرا نوشته بود.

علاوه براین علمای متشرع عقاید صوفیه راکه بعضي ازآنان به سکر واقعي عمل میکردند واعمالشان ظاهراً خلاف شرع محمدی میبود مردود میشمردند. آنان مسئله وحدت وجود راکه بااختلاط به تعالیم ودانتا برنگ دیگر درآمده ودر عقاید صوفیه موثرواقع شده بود، موجب گمراهي وسوء عقیدت صوفیه میپنداشتند ودر ترویج شریعت دین اسلام کوشش نموده پیروی کامل ازآن راوسیله حقیقي عرفان وآشنائي باخدا تلقي میکردند. در این مورد مرشدی باسم خواجه باقي بالله (۱۵۶۳ - ۱۶۰۳ میلادی) و پس ازاو مریدش

---

(۱) رود کوثر ص ۵۳

شیخ احمد معروف به مجدد الف ثاني سرهندی (١٥٦٤ - ١٦٢٥ میلادی) که از پیروان طریق نقشبندیه بودند از همه بیشتر فعالیت نمودند. عقیده ایشان در مورد معتقدین وحدت الوجود چنین بوده است: «اکثر ابنای این وقت بعضي بتقلید و بعضي بمجرد علم و بعضي دیگر بعلم ممتزج به ذوق و بعضي بالحاد وزندقه دست بدامن این توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند وگردنهای خودرا از ربقهٔ شرعي بحیله میکشانند و مداهنات دراحکام شرعیه مینمایند و باین معامله خوشوقت وخورسند اند واینان .... مقصود اصلي را وراى شریعت خیال میکنند. حاشا وکلاّ نعوذبالله سبحانه من هذا الاعتقاد السؤ» (١)

مشایخ نقشبندیه از آغاز کاربه پیروی شریعت محمدی اهمیت بسیار داده وبا هرگونه بدعت مخالفت مینمودند واجازه نمیدادند هیچ نوع آلودگي در اصول وعقاید اسلامي راه پیدا کند. شیخ احمد سرهندی که خود از مشایخ معروف هند است باصول طریقه نقشبندیه باسختي وتعصب پای بند بوده وحتي برای رد مسئله وحدت وجود مسئله جدیدی رابنام وحدت الشهود بمنظور اصلاح عقاید کسانیکه تحت تاثیر عقایـد ودانتا قرار گرفته بودند شرح داد. وی عقیده داشت که رابطه بین آفریده وآفریدگار رابطه عبد ومولي است واگر عبدی درحال خاصي خودرابه معبود نزدیك کند ویا خودرا با او یکي بیند آن حالتي است عارضي وبرای مدتي کوتاه وچون آن حال بپایان رسد رابطه عبد ومعبود مجددا برقرار میشود واین حالت اصلي باید همواره راهنمائي حقیقي برای عارف وسالك باشد. طریقه جدیدی که بنام وی طریقه نقشبندیه مجددیه معروف است درتمام اصول وفروع اتباع سنت سنیه واجتناب از بدعتهای نامرضیه رامیآموزد. پیرو این طریقه باید از هرحیث از سنن رسول اکرم ص وصحابه کرام متابعت کند وزندگي آنان راسرمشق قرار دهد. چله کشي - سماع ورقص - چراغان کردن برقبرهای مردگان وسجده به غیرخدا وحتي پابرسي مرشدان مجاز نیست این روشهای سنت موجب گردید که شیخ احمد درنتیجه انکار ازسجده کردن به

---

(١) رودکوثر ص ٣٧٦ - ٣٧٧

پیش جهانگیر به حبس محکوم گردد. غیراز شیخ احمد سرهندی علمای دیگر نیز در این راه خدماتي انجام دادند که از جمله میتوان شیخ عبدالحق محدث دهلوی (متوفي ۱۶۴۲ میلادی) ملاکمال الدین کشمیری (متوفي ۱۶۰۸ میلادی) ملا عبدالحکیم سیالکوتي و ملا محمود جونپوری (متوفي ۱۶۵۲ میلادی) و مولانا صبغت اله (متوفي ۱۶۰۷ میلادی) وغیره را نام برد.

در این زمان سراسر کشور هند از لحاظ عقاید مذهبي دارای فرقه های متعدد مسلمان وغیر مسلمان بوده وتفرقه ونفاق وجدالهای فکری وواقعي بین آنها بروز میکرد. سرزمین کشمیر محط ومرکز صوفیه وریشي های مسلمان بود وآنان باکمال آرامش وسکوت وصداقت زندگي خودرا سرمشق دیگران قرارمیدادند. جهانگیردرتزوک صفات آنان را میشمارد ومیگوید که باوجودیکه آنان در علوم مذهبي تبحری ندارند ولي زندگي آنان کاملا منزه وبي آلایش است. به هیچکس بد نمیگویند وقلب وروح آنان از طمع وحرص وآز پاك است. آنان گوشت نمیخورند وازدواج نمیکنند ودرختان میوه دار را برای استفاده مردم غرس میکنند وازآن هیچگونه منفعت برای خود درنظر ندارند. عده آنان در حدود دو هزار نفر میباشد (۱). خواجه محمد اعظم دیده مری تریب به سي وپنج تن صوفي وریشي راکه در عهد جهانگیر درکشمیر بسر میبردند ذکر میکند (۲). اینان برای تعلیم وتدریس روشهای مخصوص خود خانقاه ها بناکردند وآنها را "زیارت" گفتند (۳). عده ازریشي ها درکوهها ومغاره ها زندگي میکردند واز هرگونه شهرت ومعاشرت باامراء وسلاطین دوری میجستند.

شاه جهان نسبت به جهانگیر واکبر بمذهب بیشتر علاقمند بود. او همیشه در اجرای مقررات ودستورها شریعت اسلام را در نظر میگرفت. قبل از او رسم براین بود

---

(۱) The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge Vol.II p 149-150

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۲۶ — ۱۳۵

(۳) Kashir Vol I p 97

که اشخاصیکه بحضور امپراطور بارسیا نتند بایستي درآستانه شاه سجده کنند وانکار باعث گردید که جهانگیر شخصیتي مانند شیخ احمد سرهندی را بحبس محکوم کند. ولي شاه جهان این رسم غیراسلامي را از بین برد. این پادشاه علاقه وتوجه خاصي بترویج مذهب سنت داشت واز فرقه حنفي طرفداری میکرد. او سکه های دارای نشان ونامهای خلفای راشدین رایج کرد. شاه جهان شخصاً مقید به انجام آداب دیني واعمال عبادت بود و تا آخر عمراز آن دست برنداشت. از طرف دیگراین پادشاه خالي از تعصب مذهبي نبود. در سال ۱۶۳۳ میلادی دستور داد تمام معبدهای هندوکه در عهد جهانگیر بنا شده بود منهدم سازند. یکسال بعد فرمان داد تارسم ازدواج بین هندو و مسلمان که در بعضي نقاط کشمیر و پنجاب رایج بوده از بین رود (۱) وعلت واقعي آن چنانکه قبلا اشاره کردیم همان رسم سوزاندن زنان بیوه با جسد شوهر مرده بوده است. همچنین شاه جهان برای بعضي مردم نواحي که رسوم آنان خلاف آئین اسلام بود وقتل وراهزني وبردن اموال مسافرین راحق میشمردند به اشد مجازات قایل شد. اهل شرع وعلماء وفقها این اعمال را میستودند چنانکه در تواریخي چون پادشاه نامه عبدالحمید لاهوری ازاو بعنوان "پادشاه اسلام نواز وکفرگداز" یاد شده است ودر جائي نویسد: (۲) " سنت سنیه الهي برآن جاری است که هرگاه کار دین رو به اندراس نهد و شعار اسلام رخ سبه انطماس بتائید ایزدی یکي از بندگان سعادت اندوز بروی کار آید تا به آبیاری مساعي جمیله گرد فتور از ساحت اسلام فرونشاند و بدستیاری دین پروری ودیانت وری اساس شریعت را مشید گرداند وچون معابد اسلام رو به انهدام نهاده بود و مباني شریعت رخ به انعدام — ایزد کارساز این پادشاه اسلام نواز وکفرگداز را اورنگ آرای اقبال گردانید — بنیاد اسلام را چنان محکم و مرصوص ساخت که تا روز نشور گرد فتور بر دامن دوام نه نشیند " ولي چون از محیط دربار وشخص شاه وعده‌ای از علمای متعصب بگذریم معلوم میشود که نه تنها در محافل صوفیه بلکه درمجالس علماء و مشایخ و

---

(۱) The Camb idge History of Ind Vol IV p 217

(۲) اقتباس ازرود کوثر ص ۳۷۳ - ۳۷۴

روحانیون و دربارهای امرا وشاهزادگان صدای وحدت الوجود طنطنه انداخته بود. اولین کسي که درسلك این عرفا میتوان ازاو نامبرد شیخ میان میراست. اسم اصلیش میر محمداست وازعرفای سلسله قادریه بشمار میرود. وی درشهر سهوان در استان سند (پاکستان) در خانواده قضاة دیده بجهان گشود. تا پنجاه سالگي درموطن خود گذرانید و پس از آن به لاهور رفت ودر آنجا به ارشاد وتبلیغ پرداخت. شیخ میان میر به فلسفه اشراق ووحدت وجود علاقه خاصي داشت و عبارات فتوحات مکي شیخ الموحدین ابن العربي را حفظ کرده بخاطر داشت. شیخ پس ازیك عمرکه به تجرد بسر برد درسال ۱۰۴۵ هجری (۱۶۳۶ میلادی) چشم از جهان بربست. شاه جهان و جهانگیر بشیخ ارادت میورزیدند و شاه جهان برای زیارت وی بلاهورمیرفت. محمد صالح کنبوه در "عمل صالح" راجع به عقیدت شاه جهان بمیان میر مینویسد" (۱) حضرت پادشاه حقایق آگاه بنحوی شیفته‌ٔ صحبت آن مقتدای اصحاب عرفان شدند که مزیدی برآن متصور نباشد چنانچه بارها أطوار محموده واحوال ستوده ایشان را ستوده میفرمودند که ازمشایخ متصوفه این کشور میان میر را کامل تریافتم واز ایشان گذشته شیخ المشایخ شیخ فضل الله" داراشکوه پسرارشد شاه جهان نیزبه شیخ عقیدت بسیارداشت ودر تذکره سفینة الاولیا ترجمه احوال اورا بتفصیل نوشته است.

کشمکشها واختلاف عقیده درمیان صوفیه وعلمای اسلام دراین عهد نیزمانند ادوار دیگر مشاهده میشود بطوریکه از آثار داراشکوه برمیآمد روزی پادشاه بحضور میان میر رسید وبه سخنان عرفاني آن عارف کامل درباره سلوك ورسیدن بحق گوش فرا داده بوده. دراین صحبت ملا عبدالحکیم سیالکوتي مرید شیخ احمد سرهندی نیز حضورداشت. درضمن صحبت از زبان میان میر بگزشت که چون سالك مرحله عالم ملکوت راکشف میکند اورابه بیابان میفرستند تادر سکوت وتنهائي دوراز هیاهوی شهرها بعبادت پردازد وازیاد حق غافل نشود. باشنیدن این کلمات ملا عبدالحکیم لب باعتراض بگشود وگفت بدینگونه آن سالك نمیتواند نماز را

---

(۱) اقتباس ازرود کوثر ص ۳۸۰

بجماعت بگزراند (۱). این مثال تا حدی وضع فکری معتقدین دو طریق مختلف اسلامي را که بعداً اختلاف بیشتری پید کرد روشن میسازد. ملا شاه قادری خلیفه شیخ میان میر و مرشد دارا شکوه نیز در این راه شهرت دارد. نام ملا شاه ـ شاه محمد وطنش بدخشان است. در آغاز جواني بکشمیر مسافرت نمود وازآنجا به لاهور آمده بدست شیخ میان میر بیعت نمود وسالک سالک طریقت شد. چون ملا شاه نمیتوانست گرمای شدید لاهور را تحمل کند از مرشد خود اجازه اقامت درکشمیر گرفت و آنجا دارا شکوه و خواهرش جهان آرا خانقاهي برای او در دامن کوه بنا کردند. ملا شاه در این خانقاه به ریاضتهای شاقه میپرداخت وبطوریکه دارا شکوه مینویسد ملاشاه برای مدت هفت سال بین نماز عشا و نماز صبح به حبس نفس وزکر خفي مشغول بود. (۲) علاوه براین ریاضتهای دیگر را نیز بدو نسبت میدهد. ملا شاه مانند سایر صوفیه معتقدین و پیروان تمام مذاهب را بیک چشم میدید و هیچگاه تبعیضي بین آنان قایل نمیشد. در این زمان درکشمیر اختلافات شدیدی بین شیعه وسني بوجود آمد (۳). ولي هرگاه این موضوع در حضور ملا شاه مطرح میشد او طوری بمردم میفهماند که اختلافات آنان از بین میرفت. ملا شاه بمانند مرشد خود بوحدت الوجود قایل بود و همواره مردم مذاهب دیگر را بحضور خود میپذیرفت و عقاید وافکار آنان را محترم میشمرد. این روش صوفیان اسلام با روش علمای ظاهری کاملاً متغایر بود. حتي شیخ احمد سرهندی در مکاتیب خود برعلیه غیر مسلمانان اظهار انزجار مینمود و بحقارت واهانت آنان تبلیغ میکرد. او و پیروانش حتي حاضر به هیچگونه سازش با غیر مسلمانان نبودند. شیخ احمد در نامه ایکه بجواب شخصي بنام "هردی رام" (Hirde Ram) نوشت از عقیده اوکه رام ورحمٰن حقیقةً یکی است اظهار تنفر نمود و طوری به او پاسخ داد که حتي میتوان گفت که بخدایان هندو توهین کرده

---

(۱) رود کوثر ص ۳۸۱

(۲) ایضاً ص ۳۸۲

(۳) رجوع کنید به صفحه ۴۸۲ ـ تاریخ حسن جلد اول

است (۱) . ولي درمقابل این روش بعضي علمای اسلام صوفیه و درویشان مانند ملاشاه افکار ونظریاتي که منظور آنها همآهنگي واتحاد بین پیروان مذاهب مختلف است استقبال میکرد و باروشن بیني و بلند نظری که خاص آنان است باعث ایجاد احترام متقابله و دوستي و محبت میشدند. شخصي بنام دلي رام (Dali Ram) درنتیجه تعلیمات ملا شاه و صحبتهای دارا شکوه و متصوفه دیگر کشمیر — جاه ومنصب و ملك خود را ترك نمود و شعله عشق الهي در قلب او فروزان گردید. صاحب دبستان مذاهب (۲) درباره او چنین نوشته است —" درکشمیر بخدمت ملا شاه بدخشي رسید کامیاب شناخته گشت و بمقتضای الصوفي لا مذهب له — بقید هیچ دین و آئین بازنه بسته بابت و بتخانه آشناست واز مسجد بیگانه نیست". از این عبارت دبستان مذاهب پي باصل کلّي عقاید عرفا وصوفیه میبریم که مذهب ظاهری را چندان اهمیت نمیدادند و مردم هر مذهب و ملّت را به پیروی و تبعیت خود میپذیرفتند وحتي بامتزاج واختلاط عقاید مذهبهای مختلف کوشش میکردند چنانکه یکي از رباعیات ملا شاه شاهد این قول است. او میگوید:

آنراکه بجاست برسر ایمان جنگ — او مومن وز ایمان اورا صد ننگ
مومن نشود تاکه برابر نشود — بابانگ نماز ناقوس فرنگ

وجائي میگوید:

حرف دیوانگي است در دل ما — چه زند سردگر ازین گل ما
وز تماشاش فرضها همه رفت — چیست پرسیدن از نوافل ما
روی او در مقابل مرائت — روی ما بود در مقابل ما
دره عشق آنکه ما را گشت — غیر ماکس نبود قاتل ما
وصل داداین خبرکه غیر یکي — نیست موصول ما وواصل ما
ازسراتحاد این برخاست — میل ما اوست مایل ما

---

(۱) رودکوثر ص ۲۶۷ — ۲۸۰

(۲) دبستان مذاهب طبع نولکشور کانپور ۱۳۲۱

ما که جز حق نه ایم از عرفان پس چه پرسي ز حق و باطل ما

مناسب است دراینجا بیتي چند از دلي رام نیز نقل کنیم واز عقیده ونظرش آگاه شویم او میگوید :

ما نه آن خودیم آن توایم بي نشاني تو ما نشان توایم

این نشانها نشان ذات تواند مظهر جلوه صفات تواند

پاکي از فکر واز قیاس ما ای تو پیدا دزین لباس ما

مظهر ذات تو همه اشیاء بي تو ما توئي وخود توما

ذات تو در صفات تو پیدا صفت عین ذات ای مولا

ماهمه هیچ ـ هرچه هست توئي ای منزه ز فهم وهم زدو ئي

باهمه موج بحر ذات توایم مظهر مجمل صفات توایم

عهد حکومت شاه جهان برای ترویج واشاعه افکار صوفیه اهمیت بسیار دارد ودر این امر پسر ارشد وی دارا شکوه نقش مهمي بعهده داشت. دارا شکوه درسال ۱۶۱۵ میلادی چشم بجهان گشود ودر سن بیست سالگي بیمار شد وبمعیت پدر خود بحضور شیخ میان میر رفت ودر نتیجه دعای آن عارف از بستر بیماری برخاست وبهبود یافت (۱) . مقام دارا شکوه از حیث علم وفضل از دیگر شاهزادگان گورکاني هند بالاتر است او کاتبي بارع وخطاطي خوش قلم وشاعری خوش سخن بود. اولین اثر بنام سفینة الاولیا را در سن بیست و پنجسالگي بسال ۱۰۴۹ نوشت . سه سال بعد تذکره دیگری بنام سکینة الاولیا نوشت ودر آن شرح احوال پیر خود یعني ملا شاه قادری و میان میر بدخشي و بعضي عرفای دیگر معاصر خود را بتفصیل نگاشت واز خود نیز درباره طي کردن مراحل ومسالك طریقت ذکری کرده است . آثار دیگر او مانند ـ رساله حق نما وحسنات العارفین یا شطحیات و مجمع البحرین و ترجمه کتابهای مقدس زبان سانسکریت مانند سراکبر و بهگوت گیتا (Bhagwat Gita) و همچنین آثار دیگری که بحکم او ترجمه و یا تألیف شده مانند جگ بشست ـ Jog)

---

(۱) رود کوثر ص ۳۹۸

Bashist) – و مکالمه دارا شکوه و بابالال و غیره نماینده عقاید و تمایلات فکری اومیباشد. دارا شکوه در ابتدا پیرو سلسله قادریه بود ولی ارتباط او با صوفیه واختیار روش آزادانه در امور مذهبی و دینی اورا وادارکرد تا به پیروان وعرفای غیراسلامی مراجعه و با خواندن کتب مقدس آنان از عقاید وافکار ایشان آگاه شود. تماس دارا شکوه با پیروان ادیان مختلف اورا به این نتیجه رسانید که حقیقت یکی است و باید نکات مشترکی راکه بین مذاهب مختلف وجود دارد تحقیق وآشکار سازد و بدینوسیله راهی برای وحدت ادیان بوجود آورد. این عقیده خود را او در دیباچه سراکبر مشروحا توضیح داده است چنانکه گوید: (۱)

" چون نقیر بی اندوه – محمد دارا شکوه در سنه ۶ هزار و پنجاه هجری که بکشمیر جنت نظیر رفته بود به جاذبه عنایت الهی وفضل نا متناهی سعادت ارادت اکمل کاملان وزبده عارفان واستاد استادان – پیرپیران – پیشوای پیشوایان – موحد حقایق آگاه – حضرت ملا شاه سلمه الله تعالی دریافت وچون ذوق دیدن عارفان هرطایفه وشنیدن سخنان بلند توحید بهمرسیده بود واکثر کتب تصوف بنظر درآورده ورساله ها تصنیف کرده بود وتشنگی توحید که بحری است بی نهایت دمبدم زیاد میشد مسئله های دقیق بخاطر میرسید که حل آن جز بکلام الهی واسناد ذات نامتناهی امکان نداشت و چون قرآن کریم وفرقان عظیم اکثر مرموز است و امروز داننده آن رمزها کمیاب است خواست که جمیع کتب سماوی را بنظر درآورد تا از همان کلام الهی که خود تفسیرخود است اگر درکتابی مجمل باشد دیگر مفصل یافته شود واز آن تفصیل آن اجمال دانسته شود.

" نظر برتوریت وانجیل وزبور ودیگر صحف انداخت – امّا بیان توحید درآنها هم مجمل ومرموز بود واز ترجمه های سهلی که اهل غرض کرده بودند مطلب

---

(۱) مقدمه سرّاکبر یا اوپانیشاد بسعی واهتمام دکتر تاراچند و سید محمد رضا جلالی نائینی چاپ تهران ۱۳۴۰ – از ص سه تا شش.

علوم نگردید در پي آن شد که ازچه جهت در هندوستان وحدت عیان گفتگوی توحید بسیاراست وعلمای ظاهری وباطني قدیم هند را بروحدت انکاری و بر موحدان گفتاری نیست بلکه پایهٔ اعتباراست برخلاف جهلای این وقت که خود را علماء قرارداده اند ودر پي قیل وقال وآزار وتکفیر خداشناسان و موحدان افتاده جمیع سخنان توحید راکه از قرآن حمید واحادیث صحیح نبوی صریح ظاهراست رد مینمایند وراهزنان راه خدااند.

" بعد ازتحقیق این مراتب معلوم شد که درمیان این قوم قدیم — پیش ازجمیع کتب سماوی چهارکتاب آسماني که رگ بید وججر بید وسام بید واتهربید باشد برانبیای آنوقت که بزرگترین آنها برهما که آدم صفي الله است با جمیع احکام نازل شده واین معني از همین کتابها ظاهراست.

" واز قرآن مجید نیز معلوم میشود که هیچ قومي نیست که بي کتاب وپیغمبر باشد چنانچه میفرماید: وماکنّا معذبین حتي نبعث رسولا — درآیت دیگر: وان من امة الاخلافیها نذیر-ودر جای دیگر میفرماید: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان. پس ازاین مشخص شد که الله تعالي هیچ قومي راعذاب نکند تاآنکه رسول درآن قوم مبعوث نشده باشد وهیچ امتي نیست که درآن پیغمبری نگذشته باشد — و بتحقیق که فرستاده است رسولان را با معجزات ظاهر و نازل شده است بایشان کتاب ومیزان —

" وخلاصهٔ این چهارکتاب راکه جمیع اسرار وسلوك واشغال توحید صرف در آن مندرج است وآنرا اپنکهت مینامند وابنای آنزمان آنرا جدا ساخته برآن تفسیرها بشرح وبسط تمام نوشته اند وهمیشه آنرا بهترین عبادات دانسته میخوانند

" این حق جوی خود مبین را چون نظر براصل وحدت ذات بود نه بزبان عربي وسریاني وعبراني و سنسکرت ، خواست که این اپنکهت ها راکه گنج توحیدبودو دانندگان آن درآن قوم هم کم مانده اند ، بزبان فارسي بي کم وزیاد وبي غرض نفساني بعبارت راست براست لفظ به لفظ ترجمه نموده بفهمد که این جماعت که آنرا ازاهل اسلام اینقدر پوشیده وپنهان میدارند درآن چه سراست.

" وچون در این ایام بلده بنارس که دارالعلوم این قوم است تعلق به این حق جو داشت پندتان و سنیاسیان (اشخاص تارک الدنیا) راکه سرآمد وقت و بید و اپنکهت دان بودند جمع ساخته خود این خلاصه توحید راکه اپنکهت ها یعني اسرار پوشیدني باشد ومنتهای مطالب جمیع اولیاالله است در سنه ۶ هزار و شصت و هفت هجری بیغرضانه ترجمه نموده و هر مشکلي و هر سخنی بلندی که میخواست و طالب آن بود و میجست ونمیافت از این خلاصه ۶ کتاب قدیم که بیشك وشبه اولین کتاب سماوی وسرچشمه تحقیق وبحر توحید است وموافق قرآن مجید بلکه تفسیرآن است یافت وصریح ظاهر میشود که این آیت بعینه درحق این کتاب قدیم است :" انه لقرآن کریم في کتاب مکنون لایمسه الاالمطهرون تنزیل من رب العالمین" یعني قرآن کریم درکتابي است که آن کتاب پنهان است واورا درك نمیکند مگر دلي که مطهر باشد ونازل شده است از پروردگار عالمیان ومشخص ومعلوم میشود که این آیت در حق زبور وتوریت وانجیل نیست واز لفظ" تنزیل" چنین ظاهر میگردد که در حق لوح محفوظ هم نیست وچون اپنکهت که سرپوشیدني است اصل این کتاب است وآیتهای قرآن مجید بعینه درآن یافته میشود پس به تحقیق که "کتاب مکنون" این کتاب قدیم باشد وازین این فقیر را نادانسته ها دانسته و نافهمیده ها فهمیده شد."

دارا شکوه همین نظریه را در مجمع البحرین که در سن چهل ودو سالگي برشته ۶ تحریر درآورد اظهار میدارد و در این تألیف کوشش نمود تا قدر مشترکي بین مذهب اسلام وآئین هند و پیدا کند. کتاب مجمع البحرین بااین بیت آغاز میشود:

بنام آنکه او نامي ندارد بهر نامي که خواني سربرآرد

وسپس مینویسد :" حمد موفور یگانه ای راکه دوزلف کفرو اسلام راکه نقطه مقابل هم اند بر چهره زیبای بي مثل ونظیرخویش ظاهرگردانیده و هیچ یك ازآنها را حجاب رخ نیکوئي خود نساخته :

کفرواسلام دررهش پویان وحده لا شریك له گویان

در همه اوست ظاهر ــ همه اوست جلوه گر ــ اول اوست وآخراوست ......

بعد از دریافت حقیقة الحقایق و تحقیق رموز دقایق مذهب حق صوفیه و نا سیز گشتن باین عطیه عظمي در صدد آن شد که درك کنه مشرب موحدان هند و محققان این قوم قدیم نماید. با بعضي از کاملان ایشان که بنهایت ریاضت وادراك و نهمیدگي وغایت تصوف وخدایابي و سنجیدگي رسیده بودند مکرر صحبتها داشته گفت وگو نمود . جز اختلاف لفظی دریافت و شناخت تفاوتي ندید . از ایـن جهت سخنان نریقین را بهم تطبیق داد و بعضي از سخنان که طالبان حق را در دانستن آن ناگزیر و سود مند است فراهم آورده رساله ای ترتیب داد. چون مجمع حقایق و معارف دو طایفهء حق شناس بود به مجمع البحرین موسوم گردانید."(۱)

میتران گفت که دارا شکوه از فعالیتهای روش جدّ خود اکبر شاه الهام گرفته بود ولي کار خود را خیلي عالمانه و بنحوا حسن انجام داد . دارا شکوه سرپرست گروه صوفیه مسلمان ودرویشان غیرمسلمان عصر خود محسوب میشد . هدف این گروه جز تلاش و جستجو از معاني و مطالب واخذ اصل مشترك بین ادیان مختلف چیزی دیگر نبود . دارا شکوه در کشمیر مکتب جدید تصوف را بنام "کسب ماه" تأسیس کرد و این کار را باشاره مرشد خود ملا شاه انجام داد وبرای این منظور خانقاهي در دامنه کوهي بنا کرد ودر آنجا سالکان طریقت شبانگاهان در روشنائي ماهتاب بریاضت پرداخته به تزکیه نفس وتهذیب قلب وروح اشتغال میورزیدند . زیبائي شب سکوت آرام ونرح بخش ومنظرهٔ زیبای دلکش کوههای مرتفع وآب نیلگون دریاچهٔ دل که درمیان این کوهها بدون سر و صدا در جریان بود برروح وقلب سالك اثر جانگداز وسکون بخش میگذاشت (۲) . این فعالیتهای دارا شکوه یك طرفه نبود بلکه پیرران مذهب هندو نیز ازاین روش شاهزاده متاثر شده آثار اورا بسانسکریت ترجمه کردند ویکي از آنها ترجمه مجمع البحرین است بنام سمودر ساگر (Samodr – Sagar –) . علاوه براین عده ای از متوسلین غیرمسلمان دارا شکوه از افکار او

---

(۱) نسخه خطي مجمع البحرین ـ کتابخانه مجلس شورایملي ایران ـ تهران

(۲) Kashir Vol II p350-351

متاثر شدند که از آنجمله باید نام چندربان (Chander Bhan) برهمن وبهوپت رای (Bhopat Rai) بیغم را برد (۱). برهمن و بیغم هردو شاعر بودند. ازمطالعه مثنوی بیغم که بزبان فارسي سرروده شده چنین برمیآید که افکارصوفیه و درویشان هندو در فکر و قلب اواثر عمیقي گزاشتند. او دو مرشد داشت یکي مسلمان بنام شیخ محمد صادق ودیگری هندو نارایِن بیراگي (Narayan Bairagi) علاوه برایـن از اشعارش چنین استنباط میشود که بیغم مولانای روم رااستاد معنوی خود میدانست.
یکي از مختصات مثنوی بیغم این است که او بمانند دارا شکوه سعي کرده است تصوف اسلامي وتعالیم ودانتا راباهم تطبیق دهد وبرای این منظور نکات مشترک این دو سلسله مختلف روحاني را بیان میکند. مناسب مینماید در اینجا ابیاتي چند از مثنوی او که درآن مصاحبهٔ شبلي و جنید را درباره علم بیان میکند نقل کنیم دراین اشعار جنید بسوال شبلي جواب داده میگوید:

ذات اله هست اصل هر علوم — نیست صرف ونحوونی طب ونجوم
اصل جمله علمها ذات خداست — کز فروغش روشن این ارض وسماست
گفت دیگرچیست ـ گفتا غیر از این — نیست چیزی درزمان و در زمین

ذکر جنبش اتحاد ادیان که دارا شکوه بنا نهاده بود بدون ذکر سرمد که در عهد اورنگ زیب بعلت عقاید وروش آزادانهٔ خود کشته شد کامل نمیگردد. سرمد بغرض تجارت به سند آمده بود.در حال خاصي عاشق هندو پسری شد و مال ومتاع وحتي عقل وهوش خود راازدست داده ترک لباس کرده و بسیر و سیاحت دورهندو بسلوک و طریقت پرداخت. دارا شکوه را به سرمد عقیدت وارادت بود واورا بعنوان استاد و مرشد خود میشناخت. از سرمد رباعیات و غزلهای نغز باقي مانده است که شاهد افکار وحدت الوجودی و عارفانه او میباشد. او درمیان پیروان مذاهب فرقي نمیگذاشت وکعبه و دیررا یکي میپنداشت:

سرمد توحدیث کعبه و دیر مکن — در وادی شک چو گمرهان سیر مکن

---

(۱) رود کوثر ص ٤٠٤

هـان شیوه بندگي زشیطان آموز　　یك قبله گزین سجده به غیر مکن

وجای میگوید:

هر چند که صد دوست بمن دشمن شد　　از درستي یکي دلم ایمن شد

وحدت بگزیدیم وزکثرت رستیم　　آخر من از او شدم او از من شد (۱)

در حلقه دوستان و مریدان دارا شکوه میتوان نام ملا محسن فاني شاعر معروف کشمیر و شیخ محب الله اله آبادی را برد. کتاب دبستان مذاهب که بقول بعضي اثر فاني کشمیری است نشان میدهد که مردم آنزمان بخواندن وآشنا شدن با افکار و عقاید مذاهب مختلف علاقه داشتند و مساعي آن شهزاده گورکاني بثمر رسید ولي بیماری پدرش شاه جهان وجنگ وخونریزی میان برادران برای حصول تاج وتخت تمام آرزو های دارا شکوه را نقش برآب ساخت واو پس ازشکست بدست اورنگ زیب اسیرو باتهام کفر وزندقه در محبس کشته شد.

دارا شکوه مردی بزرگ منش وآزاد فکر وصلحدوست بود. او تحت تأثیر مشایخ وصوفیه و مبلغین مسیحي وپاندیتهای هند واقع شده مشرب آزاده روی اختیار نمود. او معتقد بود که بقول محمود شبستری:

مسلمان گر بدانستي که بت چیست　　بدانستي که دین در بت پرستي است

درون هر بتي جانیست پنهان　　بزیر کفر ایمانیست پنهان

او آرزومند بود روزی توفیق یابد کارنا تمام اکبر شاه راکه آشتي بین مذاهب مختلف بود بپایان برساند وعلمای متعصب راکه در عهد پدر وجدش قدرت فراوان یافته بودند بجای بنشاند. امراء وعلمای هند و نسبت بوی عقیدت وارادت نشان میدادند ولي در عوض ملایان وعلمای متعصب مسلمان عصر از سلطنت او سخت در وحشت بودند و بیم داشتند مبادا وقایع زمان اکبر بار دیگر باساسي استوارتر تجدید شود و دست ایشان یکسره کوتاه شود. بنابراین میتوان گفت که عهد حکومت اورنگ زیب از لحاظ جنبه مذهبي علس العمل آزاده منشی دارا شکوه است. اورنگ زیب و دارا شکوه از هر حیث نماینده

---

(۱) رباعیات سرمد شهید - دهلي - ۱۹۶۳

دو نقطه متضاد فکری میباشند. اول الذکر در عقاید خود بسیار متعصب وخشك بود و به شیخ محمد معصوم پسر شیخ احمد سرهندی عقیدت داشت (۱). او از ابتدا طرز فکر وکارهای داراشکوه را نمیپسندید وآنها را خلاف شرع وحتي مضر دین و مذهب میشمرد وبرخلاف داراشکوه که بوحدت وجود عقیده داشت اورنگ زیب به وحدت الشهود شیخ احمد سرهندی ایمان داشت و تعالیم شیخ راکه مبني برکتاب و سنت بود پیروی میکرد بنظراو نقط علومیکه ازکتاب وسنت مستفاد شده و بزرگان دین آنها را فهمیده واخذکرده بودند دارای اعتبار وقابل اعتنا بود وگرنه هرگمراهي عقاید نا سد خود را از روی کتاب و سنت صحیح نشان میدهد. بنابراین مطالبي راکه هر شخص معمولي از روی قرآن وحدیث تفسیر و تعبیرکند نمیتوان بدرستي آن اطمینان کرد بلکه طریق صحیح آنست که علما ازکتاب وسنت وآثارسلف فهمیده باشند. او فلاح ابدی رادرتتبع از صحابه کرام وعلمای عظام میدانست. بنظراو درویشاني که اجراء احکام شرعي را لازم نمیشمارند جاهل اند وبدون اجرای شریعت نه اصلاح اعمال ممکن است ونه سلامتي قلب وفکر. ریاضتهای ومجاهده هائیکه از سنت دور باشد بي اعتبار است ریاضتهای برهمنان ویوگي ها ازاینگونه است و نیز حالت وکیفیتي که از راه نامشروع بدست آید باطل است (۲). اورنگ زیب با داشتن آن دستگاه بزرگ و ثروت وسرمایه بیحد وحصر زندگي خیلي ساده و محقرانه داشت. فرایض پنجگانه را به جماعت ودراول وقت میگزارد. درمذهب پیرو امام اعظم ابوحنیفه بود ودر ین باب تعصبي سخت میورزید. عهد حکومت اورنگ زیب با داشتن یك سیاست متعصبانه مذهبي دوره آغاز انحطاط امپراطوری مغول درهند بشمار میرود. اورنگ زیب برخلاف سیاست وروش اکبرشاه دستور داد تا معابد هندوان را منهدم سازند واین امر باعث رنجش وکدورت آنان گردید. او دستور به تخریب معبد های که درظرف ۱۰-۱۲ سال ساخته شده بود صادر نمود و سپس سال بسال به انهدام معبدهای هندو

---

(۱) رود کوثر ص ۲۸۷

(۲) بزم تیموریه ص ۲۳۱ - ۲۳۳

در سراسر قلمرو میپرداخت او فقط بدین اکتفا نکرد و دستور داد تعلیم عقاید را اجرای رسوم غیر اسلامي هنود از بین برده شود و محتسبین او همیشه مراقب کار بودند (۱) . علاوه براین او جزیه را که در زمان اکبرشاه لغو شده بود مجددا بر هندوان تحمیل کرد و چون جمعي از هندوان دهلي در راه او برای التماس والتجا گرد آمدند اورنگ زیب دستور داد تا فیل های جنگي را بین آنها رها کنند وبدینوسیله عده از آنان زیر پای فیلان لگدمال شدند (۲) . گذشته از هندوان اورنگ زیب با شیعیان نیز همین روش را برگزید و آنان را زندیق میپنداشت (۳). تعصب اورنگ زیب بآن حد بود که رسم نوروز را حرام میدانست واین عید ملّي را که اسلاف او با شکوه و جلال خاصي برگزار میکردند ممنوع ساخت. با وجود این همه تدین واسلام دوستي در امور مذهبي که اورنگ زیب داشت طبقه های بالا ومتوسط اجتماع از کارهای غیر مشروع احتراز نمیکردند . حتي محتسبان و فقیهان نیز از تهمت مبرا نبودند . عامه مردم از دانش بری و بخرافات و موهومات پای بند بودند واعم از هندو ومسلمان به پرستش فقراء ودراویش تمایل داشتند. گذشته از این مردم به معجزه وکرامات اعتقادی استوار پیدا کردند (٤) .

وضع مذهبي واخلاقي کشمیر با اوضاع دیگر قسمتهای هندوستان چندان اختلافي نداشت . صوفیه وعرفا عهد شاه جهان که بکمك وحمایت دارا شکوه در راه اتحاد ادیان و صلح کلّ وهمآهنگي گام برداشته بودند با روی کار آمدن اورنگ زیب فعالیتهای آنان تاحدی خنثي گردید واز سرعت وپیشرفت آنها کاسته شد . ملا شاه مرشد دارا شکوه که اقوال واشعارش حتي در زمان شاه جهان مورد انتقاد شدید علمای کشمیر قرار گرفته بود بسبب این شعر

پنجه در پنجهٔ خدا دارم   من چه پروای مصطفي دارم

---

(۱) A Short History of Aurangzeb, Sarkar p 147-148

(۲) ایضاً ص ۱٤۹

(۳) رود کوثر ص ٤۱۳

(٤) A Snort History Of Aurangzeb p 432

تکفیرش کرده و اورا واجب القتل دانسته بودند ولي بوساطت و پشتیباني دارا شکوه از تتلش دیده پوشیدند - اکنون دگر باره برعلیه او نغمه سازکردند و پادشاه نیز دستور داد که اورا بدهلي بفرستند تا محاکمه شود. ولي این مرتبه بیماری او مانع آمد و چون تحولي در افکار او ظاهر گردید اورنگ زیب از محاکمه صرفنظر کرد ولي اجازه نداد که دیگر در کشمیر بماند و به لاهور فرستاده شد. در آنجا ملا شاه زندگي را بعزلت و خلوت گذرانید و به هیچکس اجازه ورود بخود نمیداد تا اینکه در سال ۱۶۶۱ میلادی دعوت حق را لبیك گفت و روحش بعالم ملکوت پرواز کرد. (۱)

همچنین ملا محسن فاني کشمیری یکي دیگراز دوستان و همفکران دارا شکوه که بعلت نوشتن کتاب دبستان مذاهب از طرف علمای وقت مرتد خوانده شده (۲) بعد از مرگ دارا شکوه نتوانست فعالیتهای خودرا ادامه دهد رعلت اینکه اورنگ زیب در موقع مسافرت بکشمیر فاني را بحضور خود طلبیده باعطای خلعت و مقرر کردن ماهیانه سرفراز گردانید بنا به تغییر روش وی محسوب میشود. (۳) چون از این دسته صوفیه بگذریم میبینیم که کشمیر مانند دوره های پیشین مرکز صوفیه و عرفای اسلام بوده است و آنان با زندگي ساده و بي آلایش در تبلیغ اسلام و ترفیه احوال روحاني مردم به روش مخصوص سکوت آمیز خود خدمتهای شایاني مینمودند و از جمله میتوان اسم خواجه

---

(۱) رودکوثر ص ۳۸۴ - ۳۸۶

(۲) دیوان محسن فاني - دکتر تیکو - تهران ۱۳۴۲ مقدمه مصنف ص ح

(۳) صحف ابراهیم - ذکر محسن فاني - "..... هنگامیکه اورنگ زیب عالمگیر در سنه خمس و سبعین والف هجری تفرج کنان بکشمیر رفت ملا را بحضور خود خوانده بعطای خلعت خاص و دو هزار روپیه نقد مراعت کرد و وظیفه درخور معاش وی مقرر ساخت" - واقعات کشمیر در حاشیه ص ۱۷۰ مینویسد - "... ابتداء راغب بمذهب فلسفه شد. آخر بتوجه میان محمد امین دار رجوع بخدا آورده تایب شد" و تاریخ حسن جلد سوم ص ب ۲۴۹ (نسخه خطي کتابخانه تحقیقي سرینگر) مینویسد" ..... فاني که در دوران جواني ادیان مختلف

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

عین الدین نقشبندی ـ خواجه محمد بزاز کشمیری ـ حاجي مصطفي رومي نقشبندی و خواجه حبیب اله کاني و اخوند ملا طیب و میان محمد دارابرد.(۱) بیشتراین صوفیه پیرو طریقه نقشبندیه بوده از تعلیمات شیخ احمد سرهندی و خلفای ایشان پیروی میکردند و چنانکه خواجه اعظم در واقعات کشمیر در ذیل احوال میان محمد امین دار ـ میگوید تا مبرده کشف وکرامت از خود ظاهر نمیساخت و به آن اعتراض داشت (۲). اورنگ زیب را بدو علاقتي بود و با او ملاقات میکرد.

دیگر اینکه در عهد اورنگ زیب اختلافات شیعه و سني بیشتر شده بود و بقتل و خونریزی و آتش زدن خانه های یکدیگر میانجامید (۳).

خلاصه آنکه هند و کشمیر در قرن یازدهم هجری شاهد عکس العملهای مذهبي بوده است. اکبر و دارا شکوه و همدستان و همفکران آنان برای اتحاد بین مذاهب مختلف و تقریب پیروان ادیان سعي میکردند و مساعي آنان بوسیله متفکرین و عرفا و صوفیه که

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

را پیروی میکرد در اواخر زندگیش از عقاید ضد مسلماني پشیماني نمود و بشاگردی میان محمد امین دار در آمده تا حیات داشت در توبه و استغفار بسر میبرد.»

---

(۱) و (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۸ـ«... از اظهار کشف وکرامات اعتراض کلي داشتند. در آخرها با ظل سبحاني ملاقات کرده بودند و چندی آمد و رفت داشتند. پادشاه دین پناه از صحبت ایشان خوش شد. روزی پرسیدند که هیچ کشف وکرامتي ظاهر میکرد در جواب گفتنکه اگر کشف مطابق شرع شریف باشد همانست والا نا تمام».

(۳) تاریخ حسن جلد ۲ ـ ص ۵۳۹ در ذکر حکمراني سیف خان گوید: «روزی شیخ عبدالرشید چکني بزیارت آستانه چرار (آرامگاه شیخ نورالدین) میرفت و حسین ملك بن حیدر ملك سرراه نشسته بود و با ایشان به بي ادبي گفتگو نمود. رفته رفته کار بجدل رسید ـ حسین ملك از روی غرور شیخ موصوف را بدشنامهای خلفای راشدین رضي اله عنهم اجمعین سخت رنجش داد. شیخ عبدالرشید بشهر آمده در پیش سیف خان مراجعه نمود و سیف خان تحقیقات کامل کرده سب صحابه کرام برملك حسین ثابت نمود لیکن

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

حقیقت را در هرکس و هرشي و همه جا میدید حمایت میشد. شاه جهان در امور دیني متعصب بود ولي بعلت اینکه دارا شکوه را دوست داشت در کارهایش موانعي ایجاد نمیکرد ولي اورنگ زیب که از ابتدا تعصب مذهبي را توام با دشمني دارا شکوه در قلب میپرورانید همّ خود را برای ازبین بردن آثار و نفوذ فعالیتهای دارا شکوه و پیروان او بخرج داد. در این معرکه وکشمکش های افکار مذهبي که علما و صوفیه و عرفای عصر نیزازآن مستثني نبودند وخود سلسله جنبان بشمار میرفتند تکلیف مردم روشن نبود وآنان هرعقیده وفکری راکه زود فهم وقابل قبول بنظرمیآمد میپذیرفتند و نمیدانستند کدام یکي را بردیگری ترجیح دهند. بنا براین میتوان گفت که علت اصلي وحقیقي انحطاط و سقوط اخلاقي مردم که ذکر مختصری ازآن در بالا رفت همین جدالهای مذهبي بوده است وشاعرما در چنین محیط مشکوک که فساد اخلاقي و اختلافات مذهبي درآن رایج وارزشهای معنوی کمیاب وحتي مفقود بود زندگي میکرد وما باید طبعًا احوال وآثار اورا بادرنظر داشتن این محیط اجتماعي و فرهنگي واخلاقي مورد تحقیق و موجب تنقید یا تمجید قرار دهیم.

٭ ٭ ٭ ٭ ٭

(ازحاشیه صفحه قبل)
برعایت بعضي اعیان درسیاست او توقف ورزیده حقیقت حال بحضور نوشت ـ شاه والا فریقین بحضور طلبانیده درآنجا بعضي امرای شیعه سعي حمایت وشفاعت او کرده بودند لیکن پیشرفت نشده حسین ملك را بعد تحقیقات بفتوای قاضي عسکر قتل کردند و اهل شیعه درمرثیه او گفتند:

شدازظلم و بیداد قوم یزید   حسین ابن حیدر دوباره شهید

ورجوع کنید به واقعات کشمیر ص ١٦٥

فصل چهارم

ترجمه احوال و شرح زندگي غني کشميری

همچو آتش روشن از من بود شمع هر مزار
منکه مردم کس چراغي بر سر خاکم نسوخت (غني)

قبل از اینکه بترجمه احوال و شرح زندگي غني کشميری بپردازیم متذکر میشویم که شخصیت این شاعر نامور و معروف سرزمین کشمیر مانند سایر رجال مشرق زمین در پردهٔ ابهام مستور و درمیان داستانهای دور از حقیقت نا مفهوم مانده است. بنا براین برای کسانیکه بعد از سه قرن به مطالعه و تحقیق درباره او میپردازند مشکل است که حقیقت را از انسانه و واقعیت را از داستان جدا سازند. تذکره نویسان ایران و هند درباره غني مانند بیشتر شعراء و معاریف دیگر جز عباراتي در توصیف و تعریف صاحب ترجمه و انتخاب اشعار و یکي دو داستان بي اساس چیزی ننوشته اند و این امر کار مارا مشکل تر ساخته است. بنا براین اساس کاررا بر تجزیه و تحلیل مطالبیکه تذکره نویسان نوشته اند و تطبیق آنها (تا حدیکه امکان داشته باشد) با گفته خود شاعر مینهیم. بدیهي است دراین مورد اقوال مسلم شاگرد و گرد آورنده اشعار غني که ظرف یکسال از تاریخ فوت آن شاعر اشعارش را جمع و دیوانش را مرتب نموده و مقدمه ای نیز بر آن افزوده است اهمیت بیشتری دارد. بعد از آن تذکره نصرآبادی تألیف محمد طاهر نصرآبادی از ایران و تذکره کلمات الشعراء تألیف محمد افضل سرخوش از هند که مولفین آنها معاصر غني بوده اند برسایر

تذکره ها مقدم اند . در این خصوص ناگفته نماند که تذکره نویسان بحدی بیشتر مطالب را از این دو نویسنده نقل و گفته های آنان را بدون تردید قبول کرده اند.

اسم ونسب ولقب

اسم شاعر ما به اتفاق تمام تذکره نویسان محمد طاهر و تخلصش غني است . بعضي از تذکره نویسان اورا بلقب ملا (۱) یا مولانا (۲) نیز یاد کرده اند. تنها احمد علیخان هاشمي مولف مخزن الغرایب است که اورا " شیخ محمد طاهر غني کشمیری" مینامد (۳). ذکر این موضوع در اینجا ازاین نظر قابل توجه است که بیشتر اوقات کلمه ملا و مولانا را برای اشخاصي استعمال میکنند که دارای فضیلت ومقام مذهبي وعرفاني است .ولي بطور کلّي کلمات ملا و مولانا وشیخ قبل ازاسم بیشتر

---

(۱) سفینه خوشگو تألیف بندرا بن داس خوشگو ـ نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۴۰۲ (در این رساله هرجاکه به نسخه خطي این کتاب اشاره شود منظور همین نسخه است.) ومآثرالکرام موسوم به سرو آزاد تألیف میر غلامعلي آزاد بلگرامي ـ لاهور ـ ۱۹۱۳ ص ۱۰۳ ونتایج الافکار تألیف مولانا قدرت اله گوپاموی ـ بمبئي ـ ۱۲۵۶ ص ۵۱۲ و مراة الخیال تألیف امیر شیر علیخان لودی ـ بمبئي ۱۳۲۴ ص ۱۶۱ و صحف ابراهیم تألیف علي ابراهیم خان خلیل نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه ردیف غین ذکر غني ورديف نون ذکر ناطق کشمیری (دراین رساله هرجاکه به این کتاب اشاره شود منظوراین نسخه است) وشمع انجمن ـ نواب صدیق حسن خان ص ۳۳۹ وتاریخ حسن جلد چهارم ـ پیرغلام حسن شاه ص ۱۹ و Kashir vol II, Sufi, p462 وپارسي سرایان کشمیر دکتر تیکو ـ تهران ۱۳۴۲ ص ۳۶ ـ

(۲) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن پتنه ۱۹۵۹ ص ۳۴۸ و واقعات کشمیر ص ۱۷۱ و شعرالعجم في الهند تألیف شیخ اکرام الحق ملتان ص ۶۹ـ

(۳) مخزن الغرایب نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۲۸۶ (در این رساله هرجاکه باین کتاب اشاره شود منظوراین نسخه است.

برای ادای احترام و نشان دادن علّو مرتبت علمي و مذهبي است چنانکه مسلم شاگرد غني درباره او گوید: "تارك مراغبت دنیای دني – مظهر انوار کمالات بسني . . . . . علم را نقاب عرفان ساخته برد . . . . . معارف حقیقي را در لباس علوم رسمي روپوش میساخت" (۱). بنا براین استعمال کلمات ملا و مولانا و شیخ برای غني بمورد و صحیح است.

درباره نام گزاری غني دکتر صوفي اظهار میدارد که چون پدر غني عقیدت زیادی بخواجه طاهر رفیق اشائي داشت اسم اورا طاهر گذاشت (۲) خواجه طاهر رفیق از عرفای بنام سهروردیه سری نگر میباشد (۳). او از دوستان نزدیك شیخ حمزه

---

(۱) دیباچه دیوان غني چاپ سری نگر ۱۹٦٤ ص ٥٤ (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۳) واقعات کشمیر ص ۱۱۱ درباره او مینویسد: "حضرت خواجه" طاهر رفیق سهروردی از سوداگران بود از قبیله اشائیها و در پرده تجارت سعي خدا پرستي وزهد و تقوی مینمود و سبب شهرتش این شد که اتفاقا پدرش خواجه ابراهیم بتجارت لاهور رفته بود درآنجا در خدمت کثیرالسرور مطلع نور حضرت شیخ عبدالشکور که از اولاد حضرت قطب اولاولیا شیخ بهاءالدین زکریا بود رسیده و عنایات خاصه دیده درحق بعضي فرزندان خویش که درکشمیر مریض بودند دعای خواست. جناب شیخ دعای شفاکرده بي خواست خواجه ابراهیم غائبانه خواجه طاهر رفیق را قبول فرمود و مورد عنایات و الطاف نمود وخطي مشتمل براحکام طریقت وآداب خلوت واجازت بیعت برای او حواله کرد وقرارکرد که در مهمش حاضر باشند – قبل من قبل بلا علته – خواجه بزرگوار بعدازاستماع این اخبار ترك دکان بزازی نکرد وبجهت کسب قوت حلال بدستور گذشته ببازار میرفت – باشاره حضرت خضرکه حدیث شرالبقاع اسواقها یاد ش داد از دوکانداری برخاست وزراعت اختیارکرد وفتوحات رابفقراء میداد و بریاضات وکمالات ومقامات عالیه رو نهاد. از عجائب روزگار بود واخلاق واوضاع ملکیه داشت. در سنه ۹٦۰ بنای خانقاه عالیشان متصل مسکن خود نمود. چون رحلت فرمود خلفا وفرزندان آراسته گذاشت . . . . . در محله فتح کدل آسوده است. (بتاریخ غره

(بقیه درصفحه بعد)

مخدوم (متوفي ۹۸٤ هجری) بود.

تذکره نویسان کشمیر ملا محمد طاهر غني را به ایل اشائي نسبت داده اسند. صاحب واقعات کشمیر که تذکره خود را در سال ۱۱٤۸ میلادی یعني هفتاد سال بعد از فوت غني نوشت در اینباره چنین مینویسد: "مولانا محمد طاهر غني از قبیله اشائیها است که لقب معروفیست درکشمیر" (۱). تذکره نویسان دیگری نیز از واقعات کشمیر تقلید و غني را اشائي نوشته اند. میرغلامعلي آزاد بلگرامي در تذکره مآثرالکرم مینویسد: "ملا محمد طاهر اشئوی کشمیری - اشئي قبیله ایست از قبایل معتبر کشمیر" (۲) و نواب صدیق حسن خان مینویسد: "ملا محمد طاهر کشمیری از قبیله اشئي است" (۳). پیر غلامحسن تاریخ نویس معروف کشمیر در جلد چهارم تاریخ حسن که ذکری از شعرای فارسي زبان کشمیر در آن مندرج است درباره غني چنین اظهار مینماید: "ملا طاهر غني از قبیله اشائیها است" (٤). مورخین و تذکره نویسان نظریات مختلف و متضاد درباره

(حاشیه از صفحه قبل)

ذی الحجه سنه ۱۰۰۱ بحق پیوست - شیخ اکمل). دکتر صوفي در جلد اول کشمیر ص ۱۱۳ درباره او میافزاید که بقول پیرحسن شاه (مولف تاریخ حسن) یعقوب شاه چك (آخرین فرمانروای چك کشمیر) میخواست خواجه را که در مردم نفوذ زیادی داشت ازبین برد ولي از ترس شورش و قیام مردم ازین فعل صرفنظر کرد. خواجه طاهر رفیق نه سال در کوهها و مغاره ها گذراند سپس مدتي با برهمني باسم آدرسوه در ورناگ (Vir Nag) بسر برد و نامبرده بدست خواجه اسلام آورد. در اینجا شیخ یعقوب صرفي بابا داود خاکي بمشورت خواجه رهسپار هند شدند تا اکبرشاه را از کشتار و تعصب مذهبي یعقوب شاه چك با اطلاع نموده از او کمك بخواهند.

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۲) مآثرالکرام ص ۱۰۳

(۳) شمع انجمن ص ۳۹۹

(٤) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۱۹

اشائي ها اظهار نموده اند وقبل از اینکه به تحلیل نظریات آنان بپردازیم متذکر میشویم که اسم این قبیله یا قوم ویا شاید خانواده درجلداول تاریخ حسن " عشائي " هم آمده است (۱) ودر اینکه اشائیها درکشمیر معروفیت و شهرت بسیار دارند شکي نیست چه عده زیادی از افراد این خاندان در زمینه های مذهبي وعرفاني وعلمي و هنری کسب شهرت نموده اند وحتي امروز هم محله ای بنام اشائي در شهر سری نگر واقع و معروف است. تاریخ حسن ضمن ذکر اقوام کشمیر چنین اظهار نظر میکند ." قوم اشائي — در زمان سلاطین کشمیر در اینجا آمده اند . گویند جدّ آنها از مقام عیشاور که دهي است در ممالك خراسان آمده در مصاحبت بُد شاه (۲) سرفراز شده بودند. حالا مردم کشمیر عیشاور را اشائي مخفف کرده اند". (۳) نویسندگان دیگر نیز در این مورد اظهار نظر کرده اند. سر والتر لارنس (Sir Walter Lawrence) عقیده دارد که اشائیها از نژاد مغول اند (٤) و متین الزمان با پیر غلام حسن هم عقیده است واسم دیهه را " ایشاور " و " از ممالك خراسان " میداند (۵). حاجي مختار حسن اشائي میگوید که اجداد اشائیها با شاه همدان از بخارا بکشمیر آمدند (٦). نظریه دیگری که دکتر صوفي نقل کرده این است که شاه سید علي همداني نماز عشا را همیشه عقب جدّ بزرگ این خاندان میخواند و بنا براین اورا " عشائي " خطاب میکرد (۷). ولي دکتر صوفي با وجود تمایل زیاد بقبول کردن این دلیل از این لحاظ متردد است که اگر اسم این خاندان را بجهت امامت نماز عشاء میگذاشتند بایستي عشائي باشد نه اشائي (۸).

---

(۱) ایضاً ج ۱ ص ۵۹ حاشیه ۱۰٤ " غني مزبور از خاندان عشائي است".

(۲) بدشاه (باضم اول) لقبی است که مردم کشمیر به سلطان زین العابدین دادند و معنی آن شاه کبیر است .

(۳) تاریخ حسن جلد اول ص ٤١٤ .

(٤) The Valley of Kashmir, Sir, W.R. Lawrence p 309

(۵) Kashmir Census Report Part I, Matinuzzeman,p 205

(٦) رساله در فن شالبافي لاهور ۱۸۹۷ ص ۱

(۷) و (۸) Kashir Vol II p 462

مطلب دیگری که درمقاله ای تحت عنوان « غني کشمیری » در مجله هلال چاپ پاکستان ذکرشده بدین قرار است : « جد بزرگ غني خواجه سنگین نام شام را با امیرکبیر سیدعلي همداني صرف مینمود. روزی بحضور شان نرفت - آنحضرت پرسیدند عشائي ما کجاست؟ وازآن روز ویرا عشائي گفتن گرفتند. ولي درکتب تاریخ و تذکره اسم قبیلهٔ غني اشائي است نه عشائي» (۱).

اکنون به تجزیه و تحلیل این عقاید میپردازیم. نظریه پیر غلا محسن شاه دربارهٔ اشائیها بچند دلیل قابل قبول نیست. اوّل اینکه هرقدرکه نگارنده درجستجوی کلمه عشیاور بکتب معاجم ومسالك و اطلس های جغرافیائي وکتب دیگراعلام واماکن مراجعه کردم کمتربه نتیجه رسید و دیهي بنام عشیاور ویاایشاور (بطوریکه متین الزمان آنرا مینویسد) یافت نشد. ثانیا اگرجائي باسم عشیاور موجود بود بایستي مردم آنجا را بمناسبت آن دیهه عشیاوری گویند نه اشائي وتغییر شکل یافتن این واژه باینصورت حتي درمدت دراز بعید بنظر میرسد. البته درقبول نظریه پیرحسن شاه و حاجي مختار حسن اشائي دایر براینکه جداشائیها در زمان سلاطین وبمعیت شاه همدان بکشمیر وارد وبمصاحبت سلطان زین العابدین سرفراز شدند اشکالي وجود ندارد میتوان گفت که آنهاازپیروان ومعتقدین شاه سید علي همداني بوده وبعدا بنحوی که دکترصوفي درکشمیر ویا دکتر ظفرخان در مجله هلال شرح داده اند باین نام موسوم شدند وچون میبینیم که اسم این خاندان بجائي عشائي هم آمده بنابراین تردید این دو نویسنده درقبول این دلایل بیمورد است ومیتوان آنرا بدون تردید پذیرفت با توجه باینکه کلمه عشائي بمرور ایام وبي توجهي به اشائي مبدل شده است. ناگفته نماند که مردم کشمیراسم خانوادگي راچندین وجه میگزارند که یکي ازآنها « صدور عیب وهنر یا وقوع افعال نیك وبد» (۲) است. مولف تاریخ حسن دراین مورد میگوید: « مدعا که ازنامهای جانوران چرنده وپرنده ووحوش وحشرات وبهایم وازلغات عیب وهنر

---

(۱) مجله هلال ژوئن ۱۹۶۳ - ص ۴۳ مقاله دکتر محمد ظفرخان

(۲) تاریخ حسن جلد اوّل ص ۴۱۱

وانعال نیك و بدو کارهای شایسته و ناشایسته هیچ نامي خالي نمانده است که بنام مردمان این دیار لاحق نکرده اند و هرحرفي که بنام کسي مقرر کرده اند آن لفظ بر قوم و قبیله آنها مدام مستقل مانده است"(۱) . بنا براین نباید در قبول نظریه ای در مورد نسبت این خاندان به نماز عشا هیچگونه تردیدی وجود داشته باشد چه اقوام و خانواده باسم ملا - مولوی - ریشي - بابا - شاه و پیرزاده نیز در کشمیر موجود و معروف میباشد (۲).

پیر حسن شاه مردم کشمیر را بچهار گروه سید - مغول - پتان و شیخ تقسیم کرده (۳) شرح آنان را بیان نمرده است . دراین ضمن اشائي ها را از نژاد مغول و وطن آنانرا ترکستان یاخراسان دانسته است ولي وجود بیتي در دیوان غني در قبول نظر پیرحسن شاه برای ماایجاد تردید میکند وآن بیت این است.(٤)

زیباست خوی آتش اولاد بولهب را تو ابن بوترابي باید که خاك باشي

این بیت جزتك بیتیهائیست که دردیوان غني بسیار اند واگراین شعررا شاعر خطاب بخود گفته باشد پیوستن نسبتش به حضرت علي علیه السلام کاملا" روشن است بنابراین باید اورا از سادات شمرد ونه از نژاد مغول واین حدس ما از گفته های پیر حسن شاه و حاجي مختار اشائي که جدا اشائیها با شاه همدان وارد کشمیر شد تقویت میشود زیرا میدانیم که شاه سید علي همداني با هفتصد تن از سادات وارد این سرزمین شد و بنا براین میتوان گفت که اشائي ها از خاندان سادات اند و نه از نژاد مغول.

زادگاه غني

زادگاه غني بطور تحقیق معلوم نیست. تمام تذکره نگاران وطن اورا کشمیر

---

(۱) تاریخ حسن جلد اوّل ص ٤١١

(۲) ایضا" ص ٤١٥ - ٤١٩

(۳) تاریخ حسن جلد اول ص ٤١٢

(٤) دیوان غني چاپ سری نگر ١٩٦٤ ص ٢٢٤ بیت ٦

نوشته اند ولي محل مخصوصي را ذکر نکرده اند. تنها کسي که در اینمورد بتوضیح پرداخته دکتر گ - ل - تیکو است که در کتاب "پارسي سرایان کشمیر" در ذکر غني میگوید: "تذکره نویسان معتقد اندوی بسال ۱۶۳۰ میلادی در شهر سری نگر متولد شده" (۱). ولي نویسنده شاهدی یا سندی در این باب ذکرنکرده است. ولي قول دکتر تیکو از نامه اداره تحقیقات -کتابخانه و موزه دولت استان جمو وکشمیر که باینجانب نوشته اند تصدیق میشود. اداره مذکور در این نامه بسیار واضح نوشته است که خانه ایکه غني درآن متولد شده و سکونت داشت بعنوان خانه غني شناخته شده وازان نگهداری میشود (۲) و دکتر صوفي عکس این خانه را در جلد دوم کشمیر مقابل صفحه ۳٦٤ چاپ کرده است.

تاریخ تولد

منشي محمد دین فوق درکتابي موسوم به تاریخ اقوام کشمیر سال تولد غني را ۱۰٤۰ هجری نوشته است (۳) ومحمد شاه مفتي سعادت مصحح و محشي واقعات کشمیر نیز این تاریخ را تائید میکند (٤) ولي تذکره نویسان معاصر غني مطلبي درباره ولادت او ننوشته اند ولي در مورد وفات اوگفته اند که غني در ایام

---

(۱) پارسي سرایان کشمیر ص ۳٦.

(۲) Letter No.2534/PR dated 23.11.64 from the Director Libraries, Research & Museums, Srinagar to the author: "...The photo of Mulla Ghani Kashmiri's housewhere he was born and lived for some time is published by G.M.D.Sufi in his book Kashir Vol.II p.364. Government has preserved this as a protected monument 'Gani's house!"

(۳) تاریخ اقوام کشمیر منشي محمد دین فوق - لاهور ۱۹٤۳.

(٤) واقعات کشمیر ص ۱۷۱.

جواني نوت كرد ودر اين مورد تذكره نويسان معاصر و متاخر باهم متفقند . محمد طاهر نصرآبادی در تذكره خود مینویسد " باوجود حداثت سن دركمال بي تعلقي بوده . چشم برزنمارف دنیاکه درنظر عارف قدر پرکاهي ندارد نگشود"(۱) و بعدازان داستاني درباره وفات غني بيان كرده است . ازمطالعه مطالب تذكره نصرآبادی که تالیف آن در سال ۱۰۸۳ یعني نقط چهار سال بعدازمرگ غني توسط میرزا محمد طاهرنصرآبادی آغازگردید چنین برمیآید که غني درهنگام مرگ جوان بوده است . امیر شیرعلیخان لودی مولف تذكره مراة الخيال كه در سنه ۱۱۰۲ یعني ۲۳ سال بعدازمرگ غني تذكره خود را تاليف نمود مینویسد " اما مرغ روحش درعين شباب بسرپنجه شاهين اجل گرفتارگردید" (۲) . تذكره نويسان ديگركه اين موضوع را تكرار كرده اند عبارتند ازخواجه محمد اعظم دیده مری صاحب واقعات کشمیر(۳) و احمد علیخان هاشمي مولف مخزن الغرايب (۴) و پیر حسن شاه نویسنده تاريخ حسن (۵) ولي با در نظر داشتن شواهد داخلي وتاريخي قبول این ادعا امکان پذیر نیست و اینك بذكر شواهدی بررد این عقیده میپردازیم . اول آنکه مسلم شاگرد وگردآورنده اشعار غني درباره جوان مرگي او اشاره ای نکرده است واگرغني به سن طبیعي نرسیده در جواني مرده بود هم او وهم کسانیکه اشعار و قطعاتي در تاريخ وفات اوسروده اند حتما اشاره ای بآن میکردند . مسلم دردیباچه دیوان غني درباره وفات او چنین گفته است : مرغ روح آن سبك سير شاهراه معني با طائرسخن تاآشیان ملاءاعلي شتافته و در فضای عالم ملکوت پرواز طائران قدس یافته ...... پیش از آنکه مسوده اشعارش جمعیت پذیرد وسخنان بیاضش صورت دیوان گیرد رشته‌ٔ حیات از هم گسیخت

---

(۱) تذكره نصرآبادی ص ٤٤٥ (۲) مراة الخيال ص ۱٦۱

(۳) واقعات کشمیر ص ۱۷۲ "درکمال جواني بعدواقعه شیخ محسن فاني به هشت ماه قضاكرد."

(٤) مخزن الغرايب ص ۲۸٦ " واو در عالم جواني برحمت حق پیوسته."

(۵) تاريخ حسن جلد٤ ص ۲۱ " دركمال ریحان جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني هشت ماه بملك جاوداني انتقال نمود ."

وسعه وجودش از ترتیب اجزای عنصری افتاد" (۱) شاهد دوم ماخود شاعراست که با سرودن بعضي اشعار از پیری و بزرگسالي وضعف ونقاهت وذکر امراض متعدد از جمله درد اعضا که لازمه پیری است ما را آگاه میسازد واین موضوع را آنقدر تکرار نموده وبشرح وتفسیر آن پرداخته که خواننده هیچگونه تردیدی در پیری وکهولت او نمیکند واینک اشعاری چند بعنوان نمونه وشاهد براثبات ادعای خود در اینجا نقل میکنیم :

رباعي: افسوس که رفت نشهٔ عهد شباب | سرخوش نشدم یکدم از بادهٔ ناب

ازبهر تماشای جهان همچو حباب | تا واکردیم چشم رفتیم بخواب

ص ۳/۲۲۸ (۲)

موی سرکردم سفید اما خیالت درسراست

اخگر پنهان ته این توده خاکستر است ۳/۹۵

ریخت دندان زدهن رفت جوانی برباد

آه ازین ژاله که در مزرع بختم افتاد ۱۰ / ۱۲۸

تن بمردن ده غني چون قامتت گردید خم

بهراین خاتم نگیني نیست جز سنگ مزار ٤ / ۱۷۱

ازضعف پیری هست مرا تکیه برعصا

گردم هنوز هرزه چون طفلان ني سوار ٤ / ۱۷۰

زپیری ریخت دندانم ندادم تن بیاد حق

ببازی آخر این تسبیح چون اطفال گم کردم ۲/۲۰۲

زپیری چنان گشته ام ناتوان

که دندان بجنبد بجای زبان ٥/۲۱۳

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵ -

(۲) دیوان غني با مقدمه علي جواد زیدی چاپ سری نگر ۱۹٦٤ - شماره های سمت راست نماینده صفحه وارقام طرف چپ نشان دهنده ابیات ورباعیات در آن صفحه از دیوان طبع مزبور است .

ودرباره درد اعضا گوید:

روز و شب از بس زمین گیرم ز درد دست و پا
پیکر من میزند پهلو به نقش بوریا ۱۱ / ۲۵۲
تکیه از ضعف بدن هرچند دارم بر عصا
بر نمیخیزد زجای خویش همچون نقش پا ۱۳ / ۲۵۲
پشت ما گر دید خم افزود ضعف تن مرا
گرچه محکم میشود چون رشته میگردد دوتا ۲ / ۲۵۳
در علاج درد اعضا سخت حیران مانده ام
کاش میگردد زحیرت یك نفس گم دست و پا ۴ / ۲۵۳
گاهي رود بجانب سر گاه سوی پا
شد استخوان پهلوی من نردبان درد ۸ / ۲۵۶
آخر دلم شکسته شد از درد استخوان
ای کاش بشکند چو دلم استخوان درد ۱۲ / ״

واین رباعي راحسب حال گفته:

بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمي تب گداخت جان زارم
جز نام نشان نماند از پهلوی من
اکنون گویا چو حرف پهلو دارم ۱ / ۲۳۹

و همچنین

جان رفت ونرفت درد جانکاه هنوز
دل نیست زخواب راحت آگاه هنوز
ماگرچه رسیدیم بمنزل امّا
آسایش منزل است در راه هنوز

از این اشعار چنین برمیآید که غني در روزهای آخر عمر ناتوان و شکسته شده بود و حتي نمیتوانسته است بخوبي حرکت کند ونیازمند بعصا بوده است. مویش سفید

ودندانش ریخته بود این امرازقول مسلم نیز تائید میشود . اودر دیباچه دیوان غني میگوید: "از پیکر هیولانش پوستي واستخواني مانده بود." (۱) مسلم است انسان به چنین وضع جسماني وعوارض بدني بطور عموم پس از سالهای شصت دچار میشود بنا براین میتوان حدس زد که غني هنگام مرگ در حدود شصت سال داشت . شاهد سوم موضوع ملاقات غني با صائب تبریزی است. صائب تبریزی (متوفي در حدود سال ۱۰۸۷) بسال ۱۰٤۲ بمعیت ظفرخان احسن (متوفي ۱۰۷۳) که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتي (متوفي ۱۰٤۲) باستانداری کشمیراز طرف شاه جهان مقررشده بود بکشمیرمسافرت کرد (۲) وآنجا با غني ملاقات نمود. اکنون اگر قول منشي محمد دین فوق ومفتي سعادت دایر براینکه غني بسال ۱۰٤۰ متولد شده قبول کنیم نمیتوان باور کرد که صائب وقتي با غني ملاقات کرد که اوفقط دو سال داشته . درحالیکه تمام تذکره نویسان متفق اند که صائب ازاشعار غني تمجید وتحسین کرده است وغني با او وشعرای دیگرایراني همچو محمد جان قدسي (متوفي ۱۰۵٦) ومحمدقلي سلیم (متوفي ۱۰۵۷) وابوطالب کلیم (متوفي ۱۰٦۱) ومیرالهي (متوفي ۱۰٦٤) مجالست داشت وبمشاعره میپرداخت (۳) . وبنا براین تردیدی نیست که غني هنگام ملاقات با صائب

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵

(۲) مخزن الغرایب ص ٤٦٦ نسخه خطي کتابخانه بانکي پور (هند) ریو دراین باره مینویسد :

"He left the court, however, to accompany ....Zafar Khan to his Government of Kashmir (A.H.1041-42) and after staying there sometime, returned to Persia."

(۳) تذکرة الشعرا تالیف مولانا عبدالغني - علي گر - ۱۹۱٦ ص ۹٦ "صحبت میرزا صائب وابوطالب کلیم وحاجي محمدجان قدسي دریافته" کلمات الشعرا ء سرخوش ص ۸۵ "گویند صائبا بریك بیت اورشك آنقدر میبرد که میگفت ای کاش آنچه دراین عمرگفته ام باین کشمیری میدادند واین بیت اوبمن میدادند" وتذکره حسیني ص ۲۲۸ - ۲۲۹

ومجالست با شعرای نامبرده مشهور بوده است وبرای حصول این مقام زحمت بسیار کشید ورنج فراوان تحمل نمود تا توانست توجه شعرای معروف ایراني عهد خود را که درآنزمان بکشمیر آمده رحل اقامت افکنده بودند بخود جلب نماید. اگر فرض کنیم که غني خیلي زود بشعرگوئي پرداخته بازهم نمیتوان گفت که سنش در آن موقع کمتر از چهارده یا پانزده سال بوده است وبرای کسب شهرت وجلب توجه استادان سخن گوی وسخن سنج چون صائب وقدسي وغیره حتما مدت حداقل ده سال بهمشق سخن پرداخته تالیاقت وشایستگي معاشرت ومجالست باآنان را بدست آورد. بنابر این هنگام ورود صائب به کشمیر بسال ۱۰۴۲ غني در حدود بیست و پنج سال داشته وباین ترتیب ممکن است گفته شود که اودر حدود ۱۰۱۷ متولد شد. دلیل دیگر اینکه اگر غني هنگام مرگ که بسال ۱۰۷۹ هجری اتفاق افتاد (۱) مرد بزرگ سال بود و بطوریکه قبلا هم در این مورد بحث کردیم ــ سنش در حدود شصت سال بوده است از این جهت میتوان گفت که اوبسال ۱۰۱۹ متولد شد. ولي چون دلیل قاطع برای اثبات ادعای خود نداریم تعیین تاریخ صحیح ولادت او بطور دقیق میسر نیست وبهمین امراکتفا میکنیم که او در دهه دوم قرن یازدهم هجری بدنیاآمد.

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

ومآثرالکرام ص ۱۰۳ و شمع انجمن ص ۳۳۹ وریاض الشعرا جلد ٤ نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۳۲۲ وسفینه خوشگو نسخه عکسي کتابخانه مذکور ردیف غین و مخزن الغرایب ص ۲۸٦ وصحف ابراهیم ردیف غین نسخه عکسي از همان کتابخانه ومولانا شبلي نعماني درشعرالعجم جلد سوم ص ۱۸۲ گوید: کلیم ـ میرزا صائب وغني این سه شاعر مدتها درکشمیر همدم وهم قلم میزیستند وباهم مشاعره میکردند.

(۲) مسلم شاگرد غني قطعه زیررا برای دریافت سال وفات اونوشته است:

از فوت غني گشت که ومه غمگین ‌‌ ‌ هرکس شده در ماتم اوخانه نشین
تاریخ وفاتش اربپرسند ــ بگو ‌ ‌ پنهان شده گنج هنری زیر زمین (۱۰۷۹)

(دیباچه دیوان غني ص ٥٥)

خاندان غني

اجداد واقوام غني که ازخاندان اشائیهااست درزمان سلاطین بکشمیرمهاجرت ودرآنجا اقامت گزیدند. بقول دکتر ظفرخان (۱) جد بزرگ غني خواجه سنگین نام پیش امیرکبیر سید علي همداني تقرب ومنزلتي داشت. افراد این خوانواده با درویشان وعرفا علاقه فراوان داشتند و بطوریکه درضمن اسم ونسب غني متذکر شدیم، پدر غني اسم اورا بنام خواجه طاهررنیق اشائي، که باو عقیدت وارادتي داشت، طاهرگذاشت. از خاندان غني جزبرادرش محمد زمان متخلص به نافع اطلاعاتي درباره افراد دیگردردست نیست. محمد زمان بطوریکه صاحب واقعات کشمیر مینگارد: "بصحبت شیخ محسن فاني درصغرسن رسیده وبهره ورمعاني ازخدمت برادرکلان خود (یعني ملا طاهرغني) گردید." (۲) تاریخ حسن نیز این قول را تائید میکند ومینویسد: "ازبرادرخود کسب نیوض معاني کرد." (۳) نافع چهل سال بعدازوفات برادرش بسال ۱۱۱۹ فوت کرد. (٤) وازاین لحاظ معلوم میشود که تفاوت سني او با غني زیاد بوده است. نافع شاعرهم بود وخواجه اعظم دیده مري این غزل اورا انتخاب نموده در واقعات کشمیرنقل نموده است. (۵)

مي خرامي بهرتتلم مرحبا مي زیبدت
جان فدا مي زیبدت سرمزد پامي زیبدت
پیکرت را تارو پودی جامه٦ مسطرکشید
ازشمیم گل قبای ته نما مي زیبدت
مي کشي وبازمي پرسي! شهید کیستي
این غلط اندازی وبازی بما مي زیبدت

---

(۱) مجله هلال ماه ژوئن ۱۹٦۳ ص ٤۳
(۲) واقعات کشمیر ص ۲۰۷
(۳) تاریخ حسن جلد چهارم ص ۲٦
(٤) واقعات کشمیر ص ۲۰۷ (۵) ایضاً

همچو مي از پرده ٔ زنبوری جام بلـــور
چهره سازيهای رنگين ازحنا مي زيبدت
پيرگشتي نافع اکنون هاله سان شب تاسحر
خرمن ماهي درآغوش دوتا مي زيبدت

علاوه بر اين نافع کتابي متضمن حالات سلاطين تاعهد محمد شاه و بزرگان دين نيز نوشته است که يک نسخه خطي آن درکتابخانه مفتي محمد شاه سعادت درسری نگر (۱) ودیگری درکتابخانه اداره تحقيقات وموزه شهرسری نگر موجوداست(۲). بنظرنگارنده چون احتمال قوی موجوداست نافع در اين کتاب چيزی درباره خـــود و خاندان خود نوشته باشد ميتوان آنرا برای آگهي بيشتر احوال غني مورد استفاده قرار داد وباين منظور اينجانب نامه ای به سرپرست کتابخانه تحقيقاتي سری نگرنگاشت تانسخه عکسي آن بدست آورد ولي از پاسخيکه دريافت کرده معلوم گرديد که متاسفانه متصدی کتابخانه مزبورنتوانسته است آن نسخه راپيداکند. (۳)

تحصيلات،مراتب علمي وشغل غني

بطوريکه در فصل دوم و سوم شرح داده شد سلاطين مستقل کشمير و سپس استانداراني که از طرف امپراطوران گورکاني هند بکشمير اعزام شدند درايجاد مدارس و پيشرفت علوم وفنون سعي فراوان وکوشش بسيار نمودند ودرنتيجه چندين مدارس

---

(۱) Kashir Vol I p.XLVII

(۲) شعرای فارسي زبان کشمير ص۷۰

(۳) اقتباس ازپاسخ سرپرست کتابخانه تحقيقاتي سرينگر:

"I have to inform you that the Ms of Kashmir History by Moh'd Zaman Nafi' is a rare Ms and yet we are not in a position to locate this Ms."

علمي وادبي در سراسر خاك كشمير احداث شد. غني كشميري نيز در يكي از معروفترين وقديمي ترين مدرسه بنام مدرسه قطبيه تحصيل نموده است. اين مدرسه را سلطان قطب الدين (٦٦٠ - ٧٩٦ هجري) در محله قطب الدين پور درشهر سري نگر تأسيس نمود. استادان معروف مانند ملاجوهرنات ومحسن فاني وملاعبدالستار مفتي در اين مدرسه مشغول تدريس بودند وبعضي از محصلين اين مدرسه كه بعد شهرت بدست آوردند عبارتند از: شيخ رحمت الله تارابلي - ملاطاهرغني ومحمد زمان نافع وخواجه قاسم ترمذي وملامحمد كاوس.(١) تمام تذكره نويسان حتي مسلم شاگرد غني در اين مورد كه شاعرما شاگرد شيخ محسن فاني است متفق القول اند ومسلم درديباچه ديوان غني چنين مينگارد: (٢) " در اين كمالات بجناب فواضل مآب عارف معارف حقاني سالك مسلك سخنداني حضرت شيخ محسن فاني دامت علي ساير المسلمين فيوضاته انتساب داشت وخود را بفناي في الشيخ مي انگاشت" همچنين محمد افضل سرخوش در كلمات الشعرا مينويسد (٣) در اوايل مشق اشعار خود را پيش شيخ محمد محسن فاني ميگذرانيد." تنها كسي كه در اين مورد باساير تذكره نويسان اختلاف دارد محمد طاهر نصرآبادي است. او در تذكره خود شاعري باسم فغاني كشميري را استاد غني گفته است چنانكه مينگارد:(٤) " فغاني آنهم كشميري است ... غني كشميري تعليم ازو دارد"

---

(١) كشمير ج ٢ ص ٣٤٦

(٢) ديباچه ديوان غني سري نگر ص ٥٥

(٣) كلمات الشعرا ص ٨٣ حاشيه ب ٢: " بهره درطالب علمي بكمال داشت در اوايل مشق اشعار خود را پيش شيخ محمد محسن فاني ميگذرانيد"

(٤) تذكره نصرآبادي - تهران - ص ٤٤٨ " فغاني آنهم كشميري است. خوش طبيعت وسخن شناس است. غني كشميري تعليم ازو دارد وازكشمير به هندوستان رفته گويا مراجعت كرده درآنجاست. شعرش اين است.

فتاده ايم وتو فارغ زدست گيري ما — ببين جواني خود رحم كن به پيري ما
درراه انتظار فغاني گريست خون — چندانكه يار آمد وازخون ماگذشت

باستثنای طاهر نصرآبادی هیچ تذکره نویس دیگری ذکر نغانی کشمیری را نکرده است ومعلوم نیست نصرآبادی نغانی کشمیری مذکور را باکدام شاعر دیگری اشتباه کرده است. تذکره نویسان دیگری که ملا محسن فانی رااستاد غنی قبول کرده اند عبارتند از بندرابن داس مولف سفینه خوشگو (۱) میرحسین دوست سنبهلی نویسنده تذکره حسینی (۲) و میر غلام علی آزاد بلگرامی صاحب ماثرالکرام (۳) ومولانا قدرت الله گوپاموی (٤) و نواب صدیق حسن خان (٥) وپیرحسن شاه (٦). بعضی تذکره نویسان بارجودیکه غنی را شاگرد فانی میدانند ولی عقیده آنها براینستکه غنی از لحاظ علمی وشعری منزلت ومرتبتی بلندتر از استاد خود داشته چنانکه صاحب مراة الخیال مینویسد: "... . شاگرد شیخ محسن فانی بود. بمدد طبع دراك در فنون و علوم براوستاد چیره دستی مینمود. هرگاه شیخ رامسئله مشکل شدی ازوی استفسار نمودی." (۷) ومیرغلامعلی آزاد بلگرامی درباره استعداد او چنین اظهار عقیده میکند: "ازبدو شعور در حلقه درس ملامحسن فانی کشمیری تلمذ نمود. چون طبع بلند داشت درکمتر روزگار حیثیتی شایسته بهمرسانید." (۸) مولفین دیگر نیز

---

(۱) سفینه خوشگو نسخه عکسی جلد سوم ذکر غنی

(۲) تذکره حسینی ص ۲۲۸

(۳) ماثرالکرام ص ۱۰۳ "از بدو شعور در حلقه ملا محسن فانی کشمیری تلمذ نمود. چون طبع بلندداشت درکمترروزگار حیثیتی شایسته بهمرسانید".

(٤) نتایج الافکار ص ٥١٢ "گل وجودش بهم رسانی رنگ وبوی رشد و تمیز دربهارستان درس ملا محسن فانی کشمیری درآمد ودرمدت قلیل بطبع سلیم چمن چمن استعداد شایسته بهمرسانید".

(٥) شمع انجمن ص ۳۳۹ "شاگرد ملا محسن فانی کشمیری ــ چون طبع بلند داشت در کمترروزگارحیثیت شایسته بهمرسانید.

(٦) تاریخ حسن جلد ۱ ص ٥۹ وجلد چهارم ص ۱۹ ــ

(۷) مراة الخیال ص ۱٦۱ ــ ۱٦۲

(۸) ماثرالکرام ص ۱۰۳

لیاقت ومقام والای غني را ستوده اند چنانکه صاحب واقعات کشمیر عقیده دارد که هرچند شاگرد ملامحسن فاني بود اما اتفاق ارباب سخن است که ازخطه کشمیر بلکه درتمام اقلیم هند درآن عهد همچواو خوش خیال نازك بندی برنخاسته" (۱) وعلي ابراهیم خان خلیل در صحف ابراهیم اظهار میدارد که ملاطاهر غني کشمیری و حاجي اسلم سالم" شاگرد به ازاستاد اند (۲)" وسید صباح الدین بن عبد الرحمن ضمن ذکر شیخ فاني گوید که بزرگترین دلیل فضلیت علمي او آنست که استاد غني کشمیری است. (۳)

برای اینکه بتوانیم رابطه استادی وشاگردی فاني وغني را بطور صحیح درك کنیم باید مختصری درباره فاني بدانیم. فاني چنانکه ازتذکره ها برمیآید پس از تحصیل علوم متداول درکشمیرکه درسن خردی بپایان رسانیده بود به نقاط دوردست هند وبعد به بلخ مسافرت نمود و آنجا بخدمت والي بلخ درآمد وقصیده درمدح او نگاشت. بعدازمدتي بلخ را ترك کرده به وطن مراجعت نمود وبا شاهزاده دارا شکوه آشنا شد. برای مدتي درشهر اله آباد (٤) مقام قاضي القضات راداشت. درسال ۱۰۵٦ هنگامیکه شاهزاده مراد بخش بلخ را فتح نمود ازکتابخانه والي بلخ اشعاریکه فاني درمدح او سروده بود پیدا شد و بسمع شاه جهان رسید. وی ازفاني برآشفت واورا ازتصدی قضای اله آباد معزول ساخت. سپس فاني بکشمیر برگشت وبقیه عمررا درآنجا بسر برد و درسال ۱۰۸۲ هجری چشم از جهان بربست. ازاین مطالب چنین برمیآید که فاني درطول مدت مراجعت از بلخ تامأموریت دراله آباد درمدرسه سلطان قطب الدین در سری نگر تدریس میکرد. شاید همین موقع بود که غني از محضراو استفاده کردچه بعدازمراجعت فاني ازشهر اله آباد که یقیناً" بعداز ۱۰۵٦ اتفاق افتاد غني خود شهرت کافي بدست آورده بي نیاز ازاستاد بود ولي درمجالس علمی وعرفاني که بقول صاحب مراة الخیال (۵) " درمیان

---

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۲) صحف ابراهیم ذکر میرزا محمد حسن فاني

(۳) بزم تیموریه چاپ اعظم گر ۱۹٤۸ ص ۱۸۹

(٤) اله آباد شهریست در استان اترپرادیش هند (۵) مراة الخیال ص ۱٦۷

باغچه حویلي نشیمني مربع با حوض سنگین ساخته حوض خانه نام کرده بود و هنگام نصف النهار آنجا مینشست» شرکت میجست واحترام وادب استاد را همیشه نگه میداشت واین امراز قول مسلم که در آغاز نقل کردیم روشن و مبرهن است.

در مورد مراتب علمي او شاگردش مسلم میگوید (۱) « اگرچه آن مجمع کمالات بیشتر به شاعری شهرت یافته و شعرش در این باب تیزدستی بکار برده اما کمالات شاعری او نمونه ایست ازکمالات دیگر وسخنان رنگینش گونه ایست ازجمال معني آن نیکوسیر - طبع بدیهه یابش هرگز بفکر شعرسر فرود نیاورده وتدوین دیوان را تحصیل حاصل شمرده علم را نقاب عرفان ساخته بود وشعرش پرده داری هر در مینمود. معارف حقیقي را درلباس علوم رسمي روپوش میساخت و از سخنان گوناگون برقعه ای دوخته برجالای هردو مي انداخت چنانچه خود میفرماید» - شعر -

زشعرمن شده پوشیده فضل ودانش من   چومیوه ٔ که بماند بزیر برگ نهان»

غني شوق علم و فضل وذوق زهد و تقوی را یارش برده بود. او در مدرسه مذکور تمام علوم متداوله از جمله ادبیات فارسي وعربي وفلسفه وحکمت وعلم طب فراگرفت (۲) در اینجا باید متذکر گردید که برنامه مدارس هند عهد مغول بطور کلّي همان برنامه متداول در ایران و سایرکشورهای اسلامي آنروز بوده است. دراینمورد قول استاد امیرفیروزکوهي رااز مقدمه کلیات صائب تبریزی در مورد علوم ومعارف عصر صائب بشهادت میطلبیم چنانکه فرموده اند: (۳) « مرد میکه آنروز ولو بقدر سواد متعارفي درس میخوانده اند ناچار بوده اند که لااقل ادبیت و عربیت را بدانند زیرا برنامه وپروگرامي بغیرازکتب ادبي وعلمي وفارسي وعربي که ادبیت وعربیت آن مقدمه علوم دیگر بود وجود نداشت واهل سوادخواه وناخواه میبایست این مقداراز دانش راکه حداقل دانش عصری بودآموخته

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ٥٥

(۲) مقدمه جواد زیدی بردیوان غني ص ٤١

(۳) کلیات صائب تبریزی مقدمه وشرح حال بقلم استاد امیرفیروزکوهي ــــ تهران - ۱۳۳۳

باشند ..... وناگزیر سواد عبارت بود از ادبیت وعربیت کامل ومنطق و مقداری کلام وحکمت که هرکس که میخواست سواد داشته باشد این مقدار ویالااقل همان ادبیت و عربیت را باید بداند .... پس قدر مسلم این است که .... مردمانی متعین ودارای وسایل تحصیلی .... نه تنها به ادبیت وعربیت بلکه بمقدار زیادی از علوم و دانستنیهای لازم از نوع حکمت وکلام وامثال آن برخوردار و بهره مند بوده اند.

اقوال و عقاید تذکره نویسانی چون امیرشیرعلیخان لودی ـ غلامعلی آزاد بلگرامی ـ خواجه اعظم دیده مری وابراهیم خلیل و صباح الدین نظریه مسلم شاگرد غنی را درباره مراتب علمی او تائید میکنند.

از بعضی اشعار غنی چنین برمیآید که وی اوقات خود را بتدریس علوم وطبابت میگذرانید وزندگی ساده و محقری داشت. بیجا نخواهد بود چنانچه متذکر شویم که سابقاً در هند کسانیکه علم طب را فرا میگرفتند و طبابت اختیار میکردند منظوری غیراز خدمت بنوع بشر نداشتند واین افراد علم خود را برای جمع آوری مال وخواسته بکار نمیبردند. البته اشخاص ثروتمند بدلخواه خود تحف وهدایای برآنان میفرستادند وباین نحواز زحمات آنان قدردانی میکردند. این وضع تا قرن گذشته ادامه داشت ولی اکنون بعلت عوامل وفشارهای اقتصادی وتغییرارزشهای مادی و معنوی از بین رفته است.

اشعاریکه ازآنها میتوان استنباط کرد که غنی بتدریس علوم وطبابت میپرداخت بسیارکم اند مثلاً جائی میگوید :

افتاده ام از درس ز درد اعضا
کوشا گردی که بمالد اعضای مرا
میمالیدند تا مرا استادان
ای کاش که گوش میشدم سرتاپا ۵/۲۲۶

و

بسربردم غنی هرچند عمر خود بمکتب ها
نیاوردم زخط سرنوشت خویش سربیرون ۱/۲۰۸

ودر باره طبابت گوید :

جویند دوای درد از من دگران
لیکن الم من نپذیرد درمان
آری نبود شکست بازار درست
هرچند که پرز مومیائي است دکان ۵/۲۴۰

خصوصیات جسماني غني

تذکره نویسان درباره خصوصیات جسماني شاعرما کمتر مطلبي نوشته اند و آنچه تاکنون بدست آمده با دلایل قطعي همراه نیست و بهمین جهت داستانهای در این مورد ساخته و نقل کرده اند. ما در این باره نخست اقوال تذکره نویسان را ذکر میکنیم و سپس به داستانیکه در این باب شهرت یافته میپردازیم ودر آخر نظرخودرا با شواهدی از اشعار خود شاعر با ثبات میرسانیم.

ازسایر تذکره نویسان فقط بندرابن داس خوشگو وابراهیم خلیل موضوع کوری یک چشم شاعرما را به پیش کشیده اند چنانکه خوشگوگوید: "گویند غني واحد العین بود" (۱) وابراهیم خلیل نیز تائیدکرده مینویسد " چشمي از حلیه بصارت عاری و نقراختیاری داشت (۲)". واینك داستانیکه در مجله هلال در این مورد بیان شده است. ظاهرا چنین بنظر میآید که نویسنده مقاله این داستان راازتذکره ای اخذکرده باشدولي ذکری ازماخذ درآنجا نیست وما نیزداستان مذکوربعینه نقل میکنیم (۳) : چون ظفرخان احسن در سنه ۱۰۴۰ هجری استاندار کشمیر شد میرزا صائب بهمراهي او بکشمیررفت. بنا به روایت دیگرصائب سختي سفر طویل را باین نظر برخود هموار ساختکه بهسری نگر

---

(۱) سفینه خوشگو ذکر غني

(۲) صحف ابراهیم ذکرغني

(۳) مجله هلال مرداد ۱۳۳۴ مقاله ای بعنوان غني کشمیری بقلم پروفسور غلام محي الدین خلوت ص.۵

آمده واز غني معني یك لفظ غريبي راكه این شاعر خلوت نشین دریکي از اشعار خود بکار برده بود بپرسد. چون به سری نگر رسید ونام ونشان غني را خواستار شد خیلي تعجب کرد که کسي باین نام انجا وجود نداشت. غني که مرد گوشه گیر بود از اختلاط با مردم وکسب شهرت پرهیز میکرد و همیشه درکنج عزلت مینشست. ازین ناکامي صائب خیلي ملول گشت اما رشته جستجو ازدست نداد. به سمع اورسیده بود که غني اعور است دبنا برین درکوچه و بازار که میگشت باهر اعوری که برمیخورد میگفت — گر تو ابلیس نه ای چشم چپ کور چراست؟ اکثر به او دشنام میدادند و برخي با او درآویخته وکتکش میزدند اما او ازین کاردست برنداشت. واین مصرع را تکرار میکرد زیراکه اورا یقین بود که هرگاه غني این مصرع را بشنود جواب سزاوار وبرجسته ای خواهد داد.

آخرالامر روزیکه از "زینه کدل" میگذشت اعوری را دید — قدم پیش نهاد و مصرع مزبوررا باواز بلند خواند. آن اعور تبسمي کرد وفي الفور مصرع ثاني راگفت — گره منصور لاف مزن این همه تقدیر خدا ست. صائب ازآن جواب دانست که آن اعور غني است". دربي اساس بودن این داستان هیچ گونه شکي نیست و همین قدر کافي است گفته شود که غني هرقدر هم گوشه گیر وغیرمعروف بوده باشد چون صائب مهمان استاندار کشمیر قصد ملاقات وی را میکرد مسلما احتیاجي به جستجوی درکوچه و بازار نبود. ثانیا" خیلي بعید بنظر میآید که ظفرخان احسن بگذارد میهمان عالیقدر وهنرمند او برای جستجوی مرد دلخواه خودکتك بخورد وحیثیت وآبروی خود استاندار از بین برود. باوجودیکه نه شاگرد او مسلم ونه هیچ یك ازتذکره نویسان معاصر ویا متاخر (باستثنای بندرا بن داس وابراهیم خلیل که ذکرآنها بالارفت) به اعور بودن غني اشاره نکرده اند ولي شهادتیکه از اشعار غني دردست داریم این امررا برای ماکاملا روشن وواضح کرده است واینك به نقل بعضي اشعار غني دراین مورد میپردازیم

آزرده ام ز دیدن مردم عجب مدا

گراوفتاد مردم چشم از نظر مرا ٤/٧٦

خلل پذیر شد از ضبط گریه نور نگاه

زآستین گله دارد چراغ دیده ٔ ما ٥/٨٣

سان اشك شمع از تیره بختی
گریزان چشم من از روشنائی است 7/91
زگریه ام نه همین چشم تر سفید شداست
کزآب دیده مرا موی سر سفید شداست 4/104
برنگ آبلهٔ پای در سفر مارا
زشوق صبح وطن چشم تر سفید شداست 5/104
بچشم خود نتوان دید صبح پیری را
خوشم که دیده زمو پیشتر سفید شداست 5/104
بسکه آزرده ام از دیدن مردم چه عجب
مردم دیده اگر از نظرم افتادست 7/105
چون نامه که مردم بسفیدآب نویسند
درکاغذ این چشم سفیدم رقمي هست 4/111
از گریه آب تیشهٔ فرهاد ریختم
چشمي که شد سفید کم از جوی شیر نیست 2/120
دیده ام از دیدن وضع جهان رنجور شد
زخم چشمم را سفیدی مرهم کافور شد 3/152
چشم سفید ماست نمکدان خوان عشق
بي ما نمك چشي نكند میهمان عشق 1/183
نقش گنه زاشك ندامت نگشت محو
مردم سفید چشم و سیاه است نامه ام 3/199

از این اشعار غني چنین برمیآید که یك چشم غني بعلت عارضه وصدمه ای معیوب ومعلول شده و سفیدی آن بر سیاهي مردمك چشم غالب آمده چشم او به آب مروارید مبتلا بود چنانکه دراین شعر گوید :

چشم سفید زد در اشك مرا بخاك
حرفیست اینکه پنبه نگهبان گوهراست

بعلاوه گوش وی نیزگران بود چنانکه از این شعر پیداست.

رهین منت گوش گران خویشتنم
که تا بلند نگردد سخن نمي شنوم ۳/۲۰

زسودا حرف مردم گوش کردن شد فراموشم
زخشکي مغز سرکردید آخر پنبه درگوشم ۸/۱۸۷

درخواب من از شور حوادث خللي نیست
تاگشت پراز پنبه غني تکیهٔ گوشم ۶/۱۹۳

مختصری درباره زندگي غني

در این مورد هم نمیتوان چیزی از نوشته های تذکره نویسان اخذکرد. ازمطالعه دیوان او چنین برمیآیدکه غني ازهمان عهد طفلي پا بسفرگزارده بود وزندگی مرفه و آرامي نداشت. چنانکه گفته است :

معذورم ارز خانه نباشد خبر مرا
آمد چواشك پیش بطفلي سفرمرا ۲/۷۶

چشم تا واکرده ام برخاك غم افتاده ام
همچو طفل اشك درایام ماتم زاده ام ۱/۱۹۵

غني احتمالا با پدر خود رابطه خوبي نداشت و پدرش به او التفاتي نمیکرد و بهمین سبب است که غني در این شعراشاره باین امر میکند.

به التفات پدر دل منه که قطرهٔ آب
زچشم ابر چوافتد در یتیم شود ۴/۱۶۰

او تمام زندگي خود را در تنهائي و تجرد بسر برد و بقول شاگردش مسلم" درترك و تجرید چنان میکوشید که از پیکر هیولانش پوستی ، استخواني مانده بود" (۱). هیچ.

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵

وقت همسری نگرفت وحبی معاشرت با زنان را مورد تقبیح قرار میداد چنانکه گوید-

هر مرد که با زنان نخواهش بنشست
بر عارض خویش غازه از خواری بست
بنگر به خرانگشت که در پنجهٔ دست
نسبت بهر انگشت فروتر بنشست ٤/٢٣

او تمام زندگی خود را به تجرد گذراند:

چو من به بحر تجرد کس آشنا نبود
یکی است پیرهن و پوست چون حباب مرا ٧/٧٦
ای خوشا حال سبکساری که در راه طلب
خانه بردوش است و بار خانه اش بردوش نیست ٦/١٠٠
چنان پرورد تجریدم بدامان تن آسانی
که میگردد کبود از کسوت خارا بردوشم ١١/١٨٧

او به عزیزان و وابستگان خود علاقه وافر داشت و از مرگ نابهنگام بعضي از آنان خیلي افسرده خاطر و ملول میگشت . با وجودیکه او در اشعارش اسمي از آنان (جز اسم عزیزی بنام خورشید) نمیبرد ولي چنان بنظر میآید که فقدان آنان روحیه او را ضعیف و قلب حساس و فکر دراك او را پراز غم و الم کرده بود . مرگ آنان او را به این دنیا کاملا بد بین کرده و او بر فوت آنان اشك تحسر میریخت چنانکه گوید: (١) "

زنده در گورم اگر گردش افلاك کند
به که در مرگ عزیزان بسرم خاك کند
میکنم گریه ز آلودگي دامن خویش
اشك تا دامن آلوده من پاك کند
بادهٔ عیش نشوید ز دلم گرد ملال
خویش را گر همه افلاك ته خاك کند

---

(١) دیوان غني ص ١٢٨

هرکه چون گور زند خنده به ماتم زدگان
چشم دارم که فلک دردهنش خاک کند
آشیان بندی بلبل به گلستان بیجاست
مگراز صحن چمن خارو خسي پاک کند

واینک رباعیاتي که به رثاء خورشید نوشته است.

چون در غم خورشید فغان برخیزد
هرکس شنود از دل وجان برخیزد
بر تربت اوز دیده میریزم آب
شاید که از این خواب گران برخیزد ٥/٢٣٢

از مردن خورشید جگرها خون شد
درد دل ما خسته دلان افزون شد
آسان نبود فراق اسباب کمال
هم خاک نشین در غم افلاطون شد ٥/٢٣٤

ازرباعي رثائي که درزیرنگاشته میشود اسم متوفي معلوم نمیشود ولي روشن است که غني اورا بسیار دوست داشته ودر تربیت وپرورش اوزحمتها کشیده آرزو وتمنای زیاد از او بدل میپرورانید -

از مردن تو حاصل عمرم تباه شد
چیزی که صرف گریه نشد خرج آه شد
مي آمدم که تنگ درآغوش گیرمت
سنگ سرمزار توام سنگ راه شد ١/٢٣٣

واین رباعي را برای تسلیت کسي گفته

ای درغم نورد یده چشمت نمناک
یعقوب صفت جامهٔ صبرت صدچاک

در ماتم فرزند مریز اشک بخاک
صد طفل مکن برای یك طفل هلاك ٤/٢٣٧

غني بیشتر زندگي خود را در کشمیر گذرانید و برخلاف گفته های تذکره نویسان مدتي خارج از کشمیر نیز بمسافرت پرداخت که ذکرآن بعداً خواهد آمد. زندگي غني درکشمیر خیلي فقیرانه وبي سازوبرگ بود. اودرخانه محقری واقع در محله راجوری کدل شهر سری نگر منزل داشت. دکتر صوفي عکس این منزل را در جلد دوم کشیر مقابل صفحه ٣٦٤ چاپ کرده واداره تحقیقات دکتابخانه وموزه حکومت استان جمو وکشمیر در نامه ای بعنوان نویسنده که ذکرآن در بالا رفت تصدیق این امر نموده است. غني در دیوان خود اشاراتي بخانه وزندگي خود میکند که در اینجا بدرج بعضي ازآنها میپردازیم.

ازرباعي زیر چنین معلوم میشود که خانه غني نزدیك نهری (۱) واقع و سیل آب همواره آن را تهدید میکرد.

سیل است زشوق کلبه ام گرم شتاب
آرام بباد داده این خانه خراب
تابرلب کشتیم زند بوسه هنوز
میگردد آب در دهان گرداب ٣/٢٢٧

خانه غني خیلي محقر بود —

تنگ وتاریك است همچون نغمه ني خانه ام
رخنه ٔ دیوار باشد روزن کاشانه ام ٣/١٨٨
کلبه ام را طاقت بارگران بام نیست
چون کمان بیرون کنم ازخانه چوب تیر را ٥/٨٩

---

(۱) نهری باسم مارمن شاخه ای ازنهر دل میباشد و برفرازآن ١٤ پل واقع است که یکي ازآنها راجوری کدل است (کدل بزبان کشمیری پل راگویند) تاریخ حسن جلد اول ص ٣١٤

خانه ام را عاقبت گردید بام و در یکی
بسکه همچو مور گشتم پایمال روزگار ۶/۱۶۹

دیوار و در شکسته بود خانهٔ مرا
رنگش مگر ز زنگ رخ خویش ریختم ۲/۲۰۱

دیوار و در خانهٔ ما گرچه ز هم ریخت
صد شکر که در خانهٔ ما نیست غباری ۲/۲۴۴

فقر و بی سر و سامانی از در و دیوار پیدا بود -

گشته تا باد خزان پرده در خانهٔ ما
کاغذ روزن ما کاغذ بادی شده است ۷/۱۲۰

مرا بخانه سفالی ز بینوائی نیست
خوشم که در کف من کاسهٔ گدائی نیست ۸/۱۱۲

خانه ما زیر بار منت نقاش نیست
نیست نقشی پیش ما خوشتر ز نقش بوریا ۸/۷۴

ازمال دنیا چیزی جز این خانه محقر نداشت " واز اسباب این جهانش کاغذی و قلمدانی "

چون نیست بجز خانه مرا هیچ متاعی
عیبم نتوان کرد اگر خانه بدوشم ۵/۱۹۲

تمام عمر در فقر و بیچارگی بسر برد و خوشی و خوشبختی هیچگاه در خانه اش را نکوبید.

بکام دل ندیدم جمع اسباب معیشت را
که آب و دانه ام چون آسیا از هم جدا باشد ۹/۱۳۵

پیوسته کیسهٔ ما همچو حباب خالی است
ما را درم چو ماهی جز و بدن نگردد ۵/۱۶

روز خوش در زندگی هرگز نصیب ما نشد
عمر در ماتم بسر بردیم چون شمع مزار ۸/۱۶۹

بسکه کوتاه است دست از دامن دولت مرا
جامهٔ بی آستین پوشیده ام فانوس وار ۳/۱۶۹

شمع فانوس نیم لیك زیبي سامانی
غیر دیوار سرا پیرهني نیست مرا ۴/۸۶

رباعی آخر:

آسودگی بگوشه هستی ندیده ایم
جان داده ایم و کنج مزاری خریده ایم ۳/۱۹۲

مسافرت

موضوع مسافرت غني خارج از سرزمین کشمیر مورد اختلاف نظر تذکره نویسان متاخر ودانش پژوهان عصر حاضر میباشد. تذکره نویسان معاصر غني و همچنین شاگرد او مسلم مطلبي در این باب ننوشته اند ولي مولفین سفینه خوشگو (۱) و ماثرالکرام (۲) و شمع انجمن (۳) متفقند که غني پا از وطن بیرون نگذاشت و مادام العمر در کشمیر بسر برد. ولي وقتي باقوال شاعر مراجعه میکنیم میبینیم که او چندین بار بمسافرت پرداخت ولي باستثنای مسافرتي که بهند نمود درباره مسافرتهای دیگرش هیچگونه اطلاعي در دست نیست. او در طفولیت خانه را ترک کرده بود و سپس رنج غربت و دوری از وطن را بسیار چشید و آن را در اشعار خود بیان کرده است.

گرد غربت برجبین داریم همچو گرد باد
تا هوای هرزه گردی برسر ما خانه ساخت ۶/۱۲۱

رفت عمرم در غریبي بربساط روزگار
گرچه همچون مهرهٔ شطرنج دارم خانه ها ۸/۶۲

خواندم تمام صفحه گیتي چو آفتاب
بیهوده در قلمرو عالم نگشته ام ۲/۱۸۹

---

(۱) سفینه خوشگو ذکر غني

(۲) مآثرالکرام ص ۱۰۳

(۳) شمع انجمن ص ۳۳۹

بسان مهرهٔ تسبیح در سیر و سکون دایم
بدست دیگری باشد عنان اختیار من ۳/۲۱۲

چنان گردید دامنگیر گرد غربتم طاهر
که ریگ شیشه ساعت بود خاک مزار من ۴/۲۱۲

او درین مسافرتها هرگز از یاد وطن عزیز غافل نبود شوق بازگشت بوطن همواره قلبش را بلرزه در میآورد —

بسکه شد زنجیر پایم رشتهٔ حب الوطن
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا ۹/۷۴

برنگ آبلهٔ پای در سفر مارا
زشوق صبح وطن چشم تر سفید شد است ۵/۱۰۴

در سفر همرهم غم وطن است
گل با خار چیدا را مانم ۱۲/۱۸۷

خنده ام در کمین پرواز است
کبک شهباز دیده را مانم ۱۳/۱۸۷

تنها رباعی که تا حدی اطلاعی درباره محل مسافرت بما میدهد این است :

کردست هوای هند دلگیر مرا
ای بخت رسان بباغ کشمیر مرا
گشتم زحرارت غریبی بیتاب
از صبح وطن بده طباشیر مرا ۲/۲۲۵

وتنها خاطره مسافرت هند دراین بیت نمایان است :

هست میل خوردن پان گلرخان هند را
عاشقان گوئی که از خون خورش دادند آب ۱۲/۹۱

تخلص شاعرما تذکره نویسان را به اشتباه انداخته وآنان تصور کرده اند که کلمه غني که بحساب ابجد برابربا ۱۰۶۰ میباشد تاریخ آغاز شاعری اوست . اولین کسیکه این موضوع را مطرح کرد معاصراو محمد افضل سرخوش مولف کلمات الشعراء است .او مینویسد .» غني تاریخ شعرگفتن و تخلص یافتن اوست « (۱) عده دیگری چون خواجه اعظم (۲) و پیرحسن شاه (۳) نیز همین عقیده را اظهار داشته بنقل عین جملات کلمات الشعراء پرداخته اند بدون اینکه اسم آنرا ببرند ولي مولفین سفینه خوشگو (٤) و صحف ابراهیم (٥) اسم و قول کلمات الشعراء را ذکر نموده اند. گروه دیگراز محمد طاهر نصرآبادی تبعیت کرده اند و عقیده اورا دایر براینکه » در کمال بي تعلقي برده چشم برزخارف دنیا که در نظر عارف قدر پرکاهي ندارد نگشوده بعلت آن غني معنوی هم بوده « (٦) قبول داشته بالفاظ دیگر تکرار نموده اند چنانکه درمآثرالکرام آمده : غني بغنای طبیعي مجبول بود و با وصف بیدستگاهي بحضور خاطر بسر میبرد. ازاینجاست که غني تخلص میکند« (۷) صاحب شمع انجمن عین الفاظ مآثرالکرام را تکرار میکند (۸) و مولانا قدرت الله گوید :

» با وجود بي برگ و نوائي بکمال استغنا و جمعیت خاطر میگذرانید و تخلص غني برنام نامیش زیبا گردید« (۹) . با در نظر داشتن اخلاق و خصوصیات فکری و احوال زندگي شاعر عقیده گروه دوم یعني متتابعین طاهر نصرآبادی کاملاً درست و قابل قبول بنظر میآید . عقیده گروه اول چون با تناقصات زیاد همراه است بنابراین

---

(۱) کلمات الشعرا ص ۸۳
(۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱
(۳) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۱۹
(٤) سفینه خوشگو ذکر غني
(٥) صحف ابراهیم ذکر غني
(٦) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥
(۷) مآثرالکرام ص ۱۰۳
(۸) شمع انجمن ص ۳۳۹
(۹) نتایج الافکار ص ٥۱۲

بتجزیه و تحلیل و تردید آن میپردازیم. نخست اینکه اگر عقیده محمد افضل سرخوش و پیروان اورا قبول کنیم چنین برمیآید که غني در سال ۱۰۶۰ شروع به شعر گفتن کرد در صورتیکه قبلاً در مورد تاریخ ولادت غني واستادی شیخ ناظي گفته آمد که غني در سال ۱۰۴۲ موقعیکه صائب بکشمیر آمد شاعری بنام و معروفي بود بنابراین ادعای سرخوش که غني درسال ۱۰۶۰ شروع بشعرگفتن کرد بي اساس است. دلیل دوم این امرکه غني قبل ازسال مذکور شعر میگفت این بیت اوست که گوید ـ

گلشن کشمیر را امسال شادابي کم است
گرگل ابر نمایان است آن هم بي نم است
از بدنها در هوای گرم میجوشد عرق
گر بود خاك رطوبت خیز خاك آدم است ۶/۹۴ و ۷

واین اشاره ایست به قحط وخشکسالي فوق العاده ای که در سال ۱۰۵۷ در عهد سلطنت شاه جهان واستانداری تربیت خان درکشمیر بوقوع پیوست(۱) دلیل سوم اینکه بقول تذکره نویسان غني با محمد جان قدسي ومحمد قلي سلیم وابوطالب کلیم ومیرالهي ومیرزا صائب درکشمیر صحبتهاداشت وبمشاعره میپرداخت. بنا براین اگر غني قبل از ۱۰۶۰ شعر نمیگفت امکان نداشت باقدسي وسلیم که در سالها ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ فوت کردند مجالستي داشته باشد وازین جهة کاملا روشن است که از کلمه غني تاریخ ابتدای شعرگوئي او برنمیآید بلکه شاعرما این تخلص را بنا به "کمال بي تعلقي بازخارف دنیا" و "غنای طبیعي" برای خود انتخاب کرده بود وواقعا این تخلص" برنام نامیش زیباگردید.

شاعرما غیراز غني اسم خود را نیز در بعضي جاها بجای تخلص آورده است واین از تمام اشعاریکه تا امروز بما رسیده فقط دو جای بچشم میخورد. جائي گوید :

بسان مهره تسبیح درسیر وسکون دایم
بدست دیگری باشد عنان اختیار من
چنان گردیده دامنگیر گرد غربتم طاهر
که ریگ شیشه ساعت بود خاك مزارمن ۳/۲۱۳ و۴

---

(۱) تاریخ حسن جلد اول ص ۶۰ ٤

وجای دیگر که اسمش را بجای تخلص آورده قطعه ایست که در رثای میرالهی شاعر وبرای تاریخ وفات اوگفته وآن چنان است:

نیست دور از اثر صحبت او | که لب گور در آید به سخن
بزسرخاك وی ارباب زمان | جامه پوشیده سیه چون سوسن

گفت تاریخ وفاتش طاهر
برد الهي ز جهان گوی سخن ص ۲۴۹

این قطعه تاریخ باعث اشتباه بعضي نویسندگان شده است وآنان ازاین قطعه نتیجه گرفته اند که شاعرما قبل ازسال ۱۰۶۰ طاهر تخلص میکرد وبعداً آنرا تغییرداده غني اختیار نمود وعلت این اشتباه آنست که آنان ازمصرع " برد الهي زجهان گوی سخن" سال وفات میرالهي را ۱۰۵۲ درآورده اند ونه ۱۰۶۴، بدون شك ۱۰۵۲ غلط است وحتما درحساب اعداد اشتباهي رخ داده است. شیخ اکرام الحق درشعرالعجم في الهند (۱) ودکتر محمد ظفرخان در مجله هلال (۲) همین نظریه راا ظهارکرده اند ولي عقیده نگارنده این است که شاعرما فقط غني تخلص میکرد واسم خودرا خیلي بندرت وفقط در مورد ضرورت شعری بجای تخلص بکارمیبرداگراو طاهرهم تخلص میکرد اشعار بیشتر با آن تخلص بدست مامیرسید.

معاصران غني

امراء واستانداران کشمیر

استانداران معروف که در عهد شاه جهان و سپس در زمان اورنگ زیب عالمگیر تا سال وفات شاعرما از طرف حکومت مرکزی بکشمیر فرستاده شدند عبارتند از ظفرخان احسن واسلام خان وسیف خان. ازاین سه تن ظفرخان احسن

---

(۱) شعرالعجم في الهند ـ شیخ اکرام الحق ـ ملتان ۱۹۶۱ ص ۷۳
(۲) هلال ـ تیرماه ۱۳۴۲ مقاله ۶ بعنوان غني کشمیری از دکتر محمد ظفرخان

از سال ۱۰۴۲تا ۱۰۴۹ و از ۱۰۵۳ تا ۱۰۵۷ هجری یعني دوبار و اسلام خان از ۱۰۷۲ تا ۱۰۷۳ و سیف خان از ۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸ و باردوم از ۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲ هجری استانداری این ناحیه را بعهده داشت.

باتفاق تمام تذکره نویسان وصاحب نظران غني کشمیری مدیحه سرا و قصیده گو نبود بلکه مردی گوشه نشین وعزلت جو بوده است هیچوقت به تعریف وتوصیف امیر یا حاکمي نپرداخته وبه دربار هیچ یك از پادشاهان وقت ویا استانداران معاصر پا نگذاشته بنابراین نسبةً گمنام باقي مانده است. در مورد روابط او با این سه تن استاندار معروف اطلاعات کافي بدست ما نیامده است. در تذکره های معاصر و متاخر مطالبي درباره روابط غني با ظفرخان احسن استاندار معروف کشمیر ملاحظه نمي شود و با وجودیکه این استاندار از جمله اشخاص سخن سنج وسخن گوی بشمار میرود ونقش مهمي در پیشرفت وتوسعه شعر و ادب درکشمیر داشت ولي ما چیزی جزاینکه شاید غني نیز بعضي اوقات در مشاعره های که این استاندار ترتیب میداد حضوربهم میرسانید نمیدانیم وبنا بر این از بیان ترجمه احوال این استاندار معروف که ممدوح صائب تبریزی است ودر سال ۱۰۷۳ در لاهور در گذشت ـ خودداری میکنیم و به اسلام خان میپردازیم.

اسلام خان

نام اصلي او میرضیاء الدین حسین وازبدخشان است. اواز ایام شهزادگي اورنگ زیب عالمگیر درخدمت او بسر میبرد، در جنگهای بین پسران شاه جهان برای حصول تخت وتاج هندوستان خدمات شایاني انجام داد و جسونت سنگ وشاه شجاع راازمیدان کارزار مجبوربه فرار نموده به دریافت لقب همت خان و سپس اسلام خان موفق گردید. بعد ازمدت دو سال سوء تفاهمي بین اسلام خان و پادشاه اورنگ زیب ایجاد شد وبدین سبب برای مدتي از منصب ومقام خود معزول بماند. ولي زود این سوءِ تفاهم رفع ودر سال چهارم جلوس عالمگیر(۱) یعني در سنه ۱۰۷۲ باستانداری کشمیر نایل آمد. بقولِ پیرحسن شاه " دررفاه وامنیت

(۱) حاشیه درصفحه بعد)

رعیت و ترویج اسلام و تعظیم علماء و تکریم فضلا بخوبي پرداخت و مسجد عالي که از تغییرات سلطان علیشاه برادر سلطان زین العابدین منهدم شده بود مجدداً بکمال زینت و متانت آراست ...... طبعی موزون داشت ووالا تخلص میکرد (۱) این رباعي ازوست

بي تو شام غم بروز ما شبیخون میزند
مردم چشمم زگریه غوطه در خون میخورد
وسعتي پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش
لشکر آه ازدل من خیمه بیرون میزند (۲)

در زمان استانداری او بود که اورنگ زیب بسیر کشمیر آمد ولي زود به دارالسلطنهٔ دهلي برگشت سپس اسلام خان تغییر ماموریت پیدا کرد و با ارتقاء مراتب به استانداری اکبرآباد مقرر شد ولي پس از یکماه رسیدن به آنجا فوت کرد.[۳] غني کشمیری در این قطعه تاریخ فوتش بیان داشته است.

حیف کز فوت قدوهٔ امراء	به سپر داغ شد نصیب سیاه
تا کند فتح ملك باقي را	رخت بیرون کشید زین خرگاه
دور از آن آفتاب اوج کمال	مردمك شد زگریه ابر سیاه
جسته از بسکه برق آه از دل	خرمن ماه مانده یك پرکاه
آنکه داغ اند ماه تا ماهي	همه آزاده دل گدا و شاه
شد نفس ناله در گلو مارا	همچوني زین مصیبت جانکاه

(حاشیه از صفحه قبل)

(۱) مآثرالامراء جلد دوم تالیف نواب صمصام الدوله شاهنوازخان چاپ کلکته سال ۱۸۸۸ ص ۲۱۷

---

(۱) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۳۷

(۲) واقعات کشمیر ص ۱٦٤

(۳) مآثرالامراء ص

همچو اوراق گل بدست صبا | لخت های دل است درکف آه
همتش داشت رتبه عالي | بود والا بمنلقت ارزین راه
همه کردند فکر تاریخي | ازپیي فوت آن مقرب شاه
جست این مصرع اززبان غني | مرد اسلام خان والا جاه (۱)

سیف خان

نام اصلي او میرزا سیف الدین محمود معروف به فقیرالله بدخشاني بود. پدرش تربیت خان در خدمت شاه جهاني بود (۲) اودو مرتبه به استانداری کشمیر گمارده شد. یکي درسال ۱۰۷۵ هجری وبار دوم درسال ۱۰۷۹ هجری — بقول پیر حسن شاه بسیار مهیب و نساق بود .... جفا پیشگان را همچنان تزلزل انداخت که سرموی بکسي خیانت وآزار نمیرسید — اعیان شهر ومنصبداران دهراز خوف او میلرزید" (۳) درآن زمان اختلاف کوچکي باعث جنگ وکشتار بین شیعه وسني درکشمیر گردید وچون تضیه بغرنج شد او سرداران هردو فرقه را بدهلي فرستاد وآنجا قاضي عسکر حسین ملک ثابت سردار شیعه را مقصر دانسته بقتل او فتوی داد وشیعیان دررثای او این بیت گفتند:

شد ازظلم و بیداد قوم یزید | حسین ابن حیدر دوباره شهید

سیف خان درتزئین وآباداني کشمیر سعي بسیار نمود. محمد طاهرنصرآبادی در تذکره خود نوشته است: "از صحیح القولي مسموع شد که پادشاه والاجاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که اورا (غني کشمیری) روانه پایتخت نماید. سیف خان اورا طلبیده تکلیف رفتن به هند نمود واوابا نموده گفت که عرض کنید که دیوانه است — خان گفت عاقلي را چون دیوانه بگویم. او في الفورگریبان خود

---

(۱) ص ۲۵۰ دیوان غني
(۲) مآثرالامراء جلد دوم از ص ۴۷۹ تا ۴۸۵
(۳) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۳۹

را دریده دیوانه وار روانه خانه شد. بعد از سه روز فوت شد (۱)". درباره صحت و یا نادرست بودن این حکایت جای دیگر بحث خواهد شد.

سیف خان در سال ۱۰۹۵ فوت کرد. "قابلیت ومساس شعر و سخن داشت. ناصرعلي با همه آزادی واستغنا مدتها به هم صحبتي او شیفتگي داشت ..... در فن راگ ونغمه بسیار ماهر بود. رساله‌ای مسمي به راگ درپن با فوائد دیگر در تقسیم و فوائد آن تألیف کرد." (۲)

عنایت خان آشنا

نامش میرزا محمد طاهر و پسر احسن است. در ایام استانداری پدر خود در کشمیر بود و با سخن سنجان و سخن گویان صحبتها داشت و خود نیز صاحب طبع موزون بود و آشنا تخلص میکرد. در عهد شاه جهاني بمناصب مختلف مقرر گشت. گویند شاه جهان عنایت خان را برای تفتیش احوال سرمد شهید که بین مردم به کشف وکرامات شهرت پیدا کرده بود فرستاد چون عنایت خان به سرمد مراجعه کرد آنجا چیزی جز برهنگي ندید وگذارش ماموریت خود را با ین بیت پیش پادشاه گزرانید:

بر سرمد برهنه کرامات تهمت است
کشفي که ظاهراست ازوکشف عورت است (۳)

بندرا بن داس درباره او گوید" جواني دلچسپ ودر کمال قابلیت و فهمیدگي بود .... غایبانه با نصرآبادی آشنا شده راه خط وکتابت میداشت ..... وقایع سي ساله شاه جهان در نثر از ملا حمید و دیگران فصیحتر نوشته .... صاحب دیوان ضخیم و سه مثنوی است (۴). تذکره مراة الخیال گوید: عنایت خان پسر

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ۴۴۵ — ۴۴۶ (۲) مآثر الامرا جلد دوم ص ۴۷۹ — ۴۸۵
(۳) سفینه خوش گو نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکر آشنا.
(۴) ایضاً

ظفرخان ناظم صوبه کشمیر دعوی کرد که شعری که از یك مرتبه خواندن یا شنیدن بفهم من در نیاید بي معني است چون غني شنید این دعوی ازوی پسندید وگفت تا حال اعتمادی بر شعر فهمي عنایت خان داشتم امروز آن اعتماد برخاست وبعد از آن هیچگاه با خان مذکور ملاقات نکرد.(۱) از جمله آخر چنین بر میآید که غني و آشنا قبلاً هم صحبت بودند ولي آشنا طرز کلام وایهام شاعرانه غني را نمیپسندید و این اظهار نظر موجب رنجش شاعرما گردید. دکتر تیکو درباره او چنین نوشته است: "آنچه مسلم است غني وآشنا باهم رابطه خوبي نداشتند زیرا غني اهل تسنن وآشنا شیعه بود وعلاوه برآن آشنا روش فکری فاني استاد غني را نمیپسندید بطوریکه در اشعارش بآن اشاره کرده است

ما را بقا پسند نتادست آشنا — حظي زشیخ محسن فاني نمیکنیم (۲)

درآخر عمر ترك ملازمت کرده به کشمیر رفت وهمانجا در سال ۱۰۷۷ بدرود حیات گفت.

شاعران معاصر غني در هند و کشمیر

شعرائیکه در عهد شاعرما در هند و کشمیر میزیسته اند دو دسته میباشد. دسته اول شعرای معروف که عبارتند از صائب تبریزی، قدسي مشهدی، علي قلي سلیم، ابوطالب کلیم ومحسن فاني. دسته دوم شعرای که دارای معروفیت کمتر هستند وعبارتند از میرالهي ـ طغرای مشهدی ـ ملا شیدا ـ اسلم سالم ـ محمد رفیع منشي ـ محمد علي ماهر ـ میر معز موسویخان ومحمد افضل سرخوش وغیره. مادر اینجا فقط بذکر شعرائي میپردازیم که با شاعرما رابطه ای ویا مشاعره ومجالستي داشته اند وآنان بدین قرار اند:

میرزا صائب تبریزی

میرزا محمد علي صائب از شعرای معروف ترن یازدهم ایران وهندمیباشد.

(۱) مراة الخیال ص ۱۶۳ (۲) شعرای فارسي زبان کشمیر ص ۴۷

در عهد جواني بنا بر عللي از وطن خود بسوی هند رهسپار گردید. در راه بشهر کابل رسید وآنجا ظفرخان احسن که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتي ناظم کابل بود ملاقات و شیفته حسن خلق اوشده همانجا ماند. سپس درسال ۱۰۳۹ باظفرخان دررکاب شاه جهان پادشاه عازم دکن گردید. چون ظفرخان سبه استانداری کشمیر گمارده شد صائب نیز بسیر این سرزمین جنت نظیر همراه شد و بعد از اقامت کوتاه بایران بازگشت. صائب تبریزی قصایدی در مدح شاه جهان — ظفرخان احسن — ابوالحسن تربتي و امراء دیگر نوشته است. چون به ایران رسید حیثیت و مقام بلندی بدست آورد. در سال ۱۰۸۷ در اصفهان چشم از جهان پوشید. هنگامیکه صائب به کشمیر رسید آن سرزمین مرکز شعروادب بود و مشاعره هائیکه به همت ظفرخان احسن ترتیب داده میشد موجب تشویق شعراء میگردید. در اینجا صائب با غني کشمیری که شهرت اورا در هند شنیده بود ملاقات کرد. در مورد این ملاقات تذکره نویسان داستانهای نوشته اند که باورکردن آن مشکل بنظر میآید: یکي از آن داستانها همان است که آنرا درباره اعور بودن غني قبلا ذکرکرده ایم. داستان دیگر که مولف تذکره حسیني نقل کرده در اینجا آورده میشود: «گویند میرزا صائب این مطلع اورا شنیده عزم کشمیر نمود:

مری میان تو شده کرالـه پن   کرد جدا کاسه‌ی سرها زتن

و دریافته پرسید که کرالپن مگر نام رشته ایست که کوزه گران کاسه رااز چرخ بدر جدا سازند گفت بلي — باز غني دیوان خورراکه ازلك (صدهزار) بیت برگزیده و هزار بیت بیانتي نگاهداشته و باقي رابه آب داد وار پیش میرزا گذاشت میرزا از مطالعه اوبغایت محظوظ شد خصوصا» براین بیت حسرتها خورد وگفت کاش اینهمه که درتمام عمر خود گفته ام باین کشمیری میدادند واین یك بیت بمن میدادند وآن اینست.

حسن سبزی بخط سبز مراکرداسیر   دام همرنگ زمین بود گرفتارشدم»

---

(۱) تذکره حسیني چاپ لکنو ۱۲۹۲ ص ۲۲۸ - ۲۲۹

صاحب بستان بي خزان داستان ملاقات غني و صائب را اینطور بیان میکند: "گویند میرزا صائب براین بیت ار:

حسن سبزی بخط سبز مراکرد اسیر　　　دام همرنگ زمین بودگرفتار شدم

وجد کرد وحظ وافي برداشت و باراده آن که این بیت در عوض جمیع اشعار خود بگیرد و بنام خود مشهور کند بکشمیر رفت — تضارا او قضا کرده بود. حسرت خورده گفت. حیف که همچو شعر در قسمت کشمیری شده" (۱) صرفنظر از صحت و سقم این داستانها میتوان گفت که صائب در مدت اقامت کشمیر با غني ملاقات وصحبتها داشت واشعار اورا میپسندید — این امر مورد قبول عده زیادی ازتذکره نویسان میباشد که ازجمله میتوان مولفین مآثرالکرام (۲) — شمع انجمن (۳) — ریاض الشعراء (٤) — سفینه خوشگو (۵) — مخزن الغرایب (٦) وصحف ابراهیم (۷) را نامبرد — دکتر صوفي دو مثال بدیهه گوئي غني را بیان کرده است. یکي اینکه صائب دربیاض خود این مصرع نوشت: که ازلباس توبوی کباب میآید وچون این مصرع برای غني خوانده شد اوفي البدیهه گفت:

کدام سوخته جان دست زد بدامانت
که از لباس تو بوی کباب میآید

ودیگری رابقول علامه محمد اقبال بیان میکند. روزی صائب این شعر راگفت:

سیه چوری (۸) بدست آن نگار نازنین دیدم
به شاخ صندلي پیچیده مار عنبرین دیدم

وغني همین مضمون را چنین گفت:

سیه چوری بدست آن نگاری　　　به شاخ صندلي پیچیده ماری (۹)

---

(۱) رك به ص ٤۵ دیوان غني — سرینگر ۱۹٦٤ (۲) مآثرالکرام ص ۱۰۳ (۳) شمع انجمن ص ٤۸
(٤) ریاض الشعراء ص ۵۲ (۵) سفینه خوشگو ذکر غني
(٦) مخزن الغرایب ص ۲۸٦ (۷) صحف ابراهیم صحیفة المغین ذکر غني
(۸) النگورا بزبان هندی چوری میگویند. (۹) Kashir Vol II p.45I

غلام محي الدين تملوت در مقاله ایکه در مجله هلال منتشر شده است درباره سابقه شعری غني و صائب مینویسد." روزی به کشتي نشسته سوی نشاط باغ میرفتند. زن هندوئي را که به حسن و جمال رتیب مهروماه بود کنار دریاچه دیدند که به تبعیت از رسوم مذهبي خود دست به گل آلوده کرده بود — صائب و غني هردو از نظاره ٔ جمال آن سرولب جویبار بیتاب شدند. صائب بر سبیل ارتجال گفت:

دست آلوده به گل ای ماه همچون آفتاب

غني في البدیهه مصرع ثاني آنرا گفت که:

شد مرا ورد زبان یالیتني کنت تراب

صائب برخاست و چشم ورویش بوسید وگفت:" تو گوی سبقت ازایرانیان برده ای" (۱) از قول تذکره نویسان این هم برمیآید که صائب دویست بیت غني راانتخاب کرده در بیاض خود درج نمود (۲) همچنین او غزلي برغزل غني سرود چنانکه گوید:

این جواب آن غزل صائب که میگوید غني
یاد ایامیکه دیگ شوق ما سرپوش داشت (۳)

ولي باید متذکرگردید که هیچکدام از ابیات یا غزلي که ذکرآن بمیان آمد دردیوان غني ویا در دیوان صائب تبریزی پیدا نمیشود باید آنها رااز جمله اشعار گم شده ای پنداشت که فقط در تذکره ها باقي است.

ابو طالب کلیم

ابو طالب اهل کاشان بود. در عهد حکومت جهانگیر برای اولین بار وارد هندگردید ولي نتوانست موفقیت شایاني بدست آورد — در سال ۱۰۲۸ بایران

---

(۱) هلال مرداد ۱۳۳٤ ص ۵۰ — ۵۱ (۲) صحف ابراهیم
(۳) شعرالعجم فخرداعي جلد سوم ص ۱۶۳

مراجعت نمود بعد از مدتي بهندوستان بازگشت وبعد از طالب آملي ملك الشعرائي شاه جهان بوی تفویض گردید . او چندین قصیده خوب در مدح شاه جهان و امراء دیگر سروده جایزه ها وصلات گرانقدر بدست آورد . در سال ۱۰۴۹ در موکب ملوکانه رهسپار کشمیر گردید وچون هوای آندیاررا موافق دل .اه خود دید با اجازه پادشاه در آنجا مسکن گزید و در همانجا بسال ۱۰۶۱ بدرود حیات گفت . شاعر ما با کلیم روابط دوستانه وصمیمانه ای داشت . چون چشم از جهان بربست غني قطعه تاریخ ورثاعیه برای او سرود وازآن معلوم میشود که غني تا چه اندازه کلیم رادوست داشت وکلام اورا میستود وآن قطعه این است (۱)

حیف کز دیوار این گلشن پرید | طالبا آن بلبل باغ نعیم
رفت وآخر خامه راازدست داد | بي عصا طي کرد این ره را کلیم
اشك حسرت چون نمیریزد قلم | شد سخن از مردن طالب یتیم
هردم ازشوقش دل اهل سخن | چون زبان خامه میگردد دونیم
عمرها دریاد او زیر زمین | خاك برسرکرد قدسي وسلیم
عاقبت از اشتیاق یك دگر | گشته اند این هرسه دریکجامقیم

گفت تاریخ وفات او غني
طور معني بود روشن از کلیم – ۱۰۶۱ هجری

ملا محسن فاني

مختصری از شرح حال او در ذکرتحصیلات غني قبلاً بیان کرده ایم – اوتنهاکسي است که تذکره نویسان ومسلم شاگرد وگرد آورنده اشعار غني اورااستاد شاعر ما گفته اند – ملا محسن فاني ازمریدان ملاشاه بدخشی ودوستان دارا شکوه بود . او طرز فکر دارا شکوه را میپسندید ومشرب صلح کل را مراعات مینمود کتاب دبستان مذاهب را تالیف اودانسته اند ومنظور اصلي وی از نگارش این کتاب فهمانیدن این حقیقت

(۱) ص ۲۴۹ دیوان غني

است که تمام مذاهب دنیا بریك اصل که همان حق و حقیقت باشد استوارند و فرقي بين پيروان مذاهب مختلف نيست در صحف ابراهيم آمده كه چون اورنگزيب درسنه ۱۰۷۵ بکشمیر مسافرت نمود ملا محسن فاني را بحضور خواند و خلعت ومبلغ دو هزار روپیه اعطا فرمود (۱). وی در سال ۱۰۸۲ بدرود حیات گفت.

میر الهي

میرالهي از شعرای محدود یست که غني کشمیری بآنان ارادت میورزید وبه مرگ آنان قطعه ای سرروده است. میرالهي از سادات اسد آباد همدان بود — در عهد جهانگیر بهند آمد و مورد عنایات پادشاهي گردید. صاحب واقعات کشمیر گوید: "چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطا شد، شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیررا از خود راضي بدارد - میرالهي حاضر بود، بدیهه بعرض رسانید:

مصرعه: خدا ضامن رسول و چاریارش

پادشاه محظوظ شد و ظفرخان عرض کرد که حکم شود که میرالهي رفیق و امین باشد. منظورشد. با ظفرخان درکشمیرآمد. (۲) و همین جا چشم از جهان بربست. غني قطعه تاریخ وفات اورا نوشت که ازآن سال وفات او ۱۰۶۴ در میاید. قطعه این است (۳):

"نیست دور از اثر صحبت او — که لب گور در آید به سخن
بر سر خاك وی ارباب زمان — جامه پوشیده سیه چون سوسن
گفت تاریخ وفاتش طاهر — برد الهي ز جهان گوی سخن"

---

(۱) صحف ابراهيم ذكر محسن فاني صحيفة الفاء
(۲) واقعات کشمیر ص ۱۵۳
(۳) دیوان غني ص ۲۴۹

طغرای مشهدی

برخلاف کسانیکه ماتاکنون درباره آنان صحبت کردیم طغرای مشهدی تنها کسي است که شاعرما اورابه بدی یاد کرده است قبل از اینکه بقول شاعر خود بپردازیم باید بطور مختصراز احوال وافکار طغرای مشهدی اطلاع حاصل کنیم - نام او علي ابراهیم خان است. گاهي طغرا وگاهي شیفته تخلص میکرد. در عهد جهانگیر از ایران بهندوستان آمد و مدتي در خدمت شاهزاده مراد بخش بسر میبرد. در سرودن شعر و نوشتن نثر مهارتي داشت وکلمات هندی را زیاد بکار میبرد. او شعرای معاصر خود مثل میرزا صائب وقدسي وکلیم وسلیم را هجو گفته وخود نیز هدف ملامت قرار گرفت این ابیات را برای قدسي وکلیم مولفین شاهنامه شاه جهاني انشاء نمود. (۱)

دو رهزن بهم کرده اند اتفاق یکي از خراسان یکي از عراق
کتابي که از بهر دارای هنر مرتب شد از گفت این دو نثر شد
بود لفظ ومعنیش از دیگران چو کاتب ندارند حقي در آن

همچنین دو رباعي رکیک یکي برای غني که در آن اسم کوچکش طاهر استعمال شده ودیگر درباره کشمیر وکشمیریان که هردو در صفحات ۱۶۰ و ۳۵۱ مصطلحات الشعراء نوشته شده اند انشاء نمود وما بعلت استعمال کلمات رکیک ودور از ادب واحترام آنها را در اینجا نقل نمیکنیم.

از این امر پیدا است که هیچکس از طغرا دل خوشي نداشت وبهمین علت است که غني نیز بذم این مرد شوخ طبع وظریف که با گفتار خود قلب مردمان را میرنجانید این رباعي را گفته :

طغرا که بود روح کثیفش چو جسد با صاف ضمیران شده دشمن وحسد
گوید که برند شعرش ارباب سخن نامش نبرند تا به شعرش چه رسد

---

(۱) خلاصة الکلام و صحف ابراهیم تحت ذکر طغرا

محمد رفیع منشي

شاعر دیگر معاصر که غني در یکي از اشعار خود باو اشاره ای کرده محمد رفیع اهل کشمیر است وبقول صاحب واقعات کشمیر" در نظم ونثر طبع بلندی داشت بملازمت حکام تن درداد." وقتیکه تسلي شاعر، هجو مردم کشمیر بطرز بحر طویل گفته در دیوان سیف خان ناظم خواند ، خواجه عنایت الله که درآنوقت ریاست کشمیر داشت بغیرت آمده اشاره جواب به محمد رفیع منشي کرد - آن صاحب قدرواستطاعت دریك ساعت جواب بهمان اسلوب موزون کرده روز دیگر درمجلس سیف خان خواند وتسلي را ملزم ساخته از مجلس چه از شهر راند." (۱) داین جواب نیز به بحر طویل است. وچنین بنظر میرسد که غني بسبك شاعری رفیع اشاره لطیفي کرده میگوید :

نگفته ایم غزل در زمین طرح رفیع ... که میشود سخن ما درین زمین کم سبز (۲)

شاعری دیگری که غني در یکي از رباعیات خود باو اشاره میلند قلندر است . او میگوید :

از اهل سخن کس به قلندر نرسد ... در شعر به او عرفي و سنجر نرسد

هر مصرع او بسکه بلند افتاد ست ... ترسم که بار مصرع دیگر نرسد

ولي هرچه جستجو کردیم شاعری باسم ویا تخلص قلندر که معاصر غني ویا معاصر عرفي وسنجر مدح گویان وقصیده سرایان دربار جهانگیر باشد پیدا نشد و خیلي بعید بنظر میآید که منظور شاعر ما شیخ شرف الدین ابو علي عراقي مشهور به قلندر باشد که از عرفای هشتم هجری است ودر شهر پاني پت (نزدیك دهلي) درسال ۱۳۲٤ میلادی فوت کرد - ناگفته نماند که عبدالرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان مولف گلستان مسرت (حدایق المعاني) این رباعي را به

(۱) واقعات کشمیر ۱۷۳ (۲) دیوان غني ص ۳/۱۷٤

شاعری باسم قاسم منسوب و آنرا هجو ملیح دانسته است ولي این رباعي در بسیاری ازنسخه های خطي و همچنین در دیوان های چاپي غني کشمیری یا فته میشود. (۱)

از جمله شعرا محمد اسلم سالم را تذکره نویسان کشمیر همشاگردی غني دانسته اند. ابتدا از اعیان هنود کشمیر بود و بعداً اسلام آورد. از کشمیر بهند رفت و آنجا به ملازمت شاهزاده اعظم شاه درآمد. مثنوی نیل جنگ شاهزاده از او معروف است (۲). علاوه براو دو شاعردیگر کشمیر بنام ناظق و ندیم را هم طرحان غني گفته اند. (۳) سه شاعردیگر که تذکره نویسان آنان را در مورد غني یادکرده اند عبارتند از محمد علي ماهرو میر معز موسوی خان و حلیم محمد کاظم. محمد افضل سرخوش در کلمات الشعراء مینویسد (٤): " دیوانش (دیوان غني) که سراپا انتخاب است مرزا محمد علي ماهر ترتیب داده چنانکه دیوان میر معزو ناصر علي را نقیر تدوین نموده ..... روزی مطلع تازه گفته پیش شاه ماهرخواند. بیت:

بي چراغ است اگر برم خیالم غم نیست
مصرعي ریخته شمعي ست که در عالم نیست

شاه نظر برایهام او شوخي نموده گفت: مصرع ریخته که در عمر گفته باشد همین خواهد بود " وسپس اشعاری راکه میر معز موسوی از اشعار غني برای خود انتخاب کرده یادداشت مینماید. چون به این شعر غني میرسد:

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر
دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

میگوید" حکیم صاحب ازروی این شعر معني پیداکرد و نقیرنیز. هردو نوشته میشود

حکیم: خط سبز آنت جان بود نمیدانستم
دام در سبزه نهان بود نمیدانستم

سرخوش: خوردم زخط فریب جمال عذار او
همرنگ سبزه بود لباس شکار او

---

(۱) دیوان غني ص ۲۳۳ حاشیه ۳ (۲) واقعات کشمیر ص ۲۰۸ –
(۳) صحف ابراهیم صحیفة النون (٤) کلمات الشعراء ص ٨٤ – ٨٥

محمد افضل سرخوش

پسر محمد زاهد یکي از منصب داران شاه جهاني بود ـ بسال ۱۰۵۰ درکشمیر متولد شد (۱). در عهد اورنگ زیب ماموریت های مختلف بدست آورد - چون متقاعد شد در شاه جهان آباد (دهلي امروز) سکونت گزید ودر سال ۱۱۲۶ سپر رود حیات گفت (۲) - او شاگرد محمد علي ماهر و میر معز موسویخان است. سرخوش شاعرخوش قریحه و نویسنده خوبي بود. دیوان او ٤٥ هزار بیت دارد از آثار نثری او تذکره ای بنام کلمات الشعراء بسیار معروف و مورد استفاده هست. شاگردان او بندرابن داس خوشگو ـ حافظ محمد جمال تلاش ـ بیغم بیراگي ـ شیخ الله گلشن وکم گوکشمیری و حکم چند ندرت معروفند. محمد افضل با غني ارادت غایبانه داشت واشعار خودرا بار میفرستاد چنانکه درکلمات الشعراء گوید: "فقیر اورا ندیده اما جزوی از اشعار خود پیش وی فرستاده بوده" (۳) از بعضي اشعار غني تقلید کرده است که نمونه آن در سطور قبل گذشت.

شاگردان غني

از شاگردان غني میتوان سه تن را نام برد. یکي برادرش محمد زمان نافع است که ذکر اورا قبلاً کرده ایم. دیگری مسلم گردآورنده اشعار غني است. ذکر احوال مسلم در هیچ یك از تذکره ها موجود نیست و تنها از دیباچه ایکه او بر دیوان غني نوشته میتوان به مختصری ازحال او مطلع شد. از عبارات وترکیب کلماتي که در دیباچه مذکور بکار برده معلوم میشود که او مرد تحصیل کرده ای بوده واز شعر وادب بهره وافي داشته است، چنانکه از قطعه ایکه در وفات غني سروده برمیآید که طبع موزون داشته وبزبان عربي نیز مسلط بوده. قطعه دیگر برای اخذ تاریخ وفات

---

(۱) و (۲) بزم تیموریه ص ۲۷۵

(۳) کلمات الشعراء ص ۸٤ حاشیه

بعربي گفته است که آن در قطعه این است:

از فوت غني گشته که ده غمگین — هرکس شده در ماتم ارخانه نشین
تاریخ وفاتش ار بپرسند بگو — پنهان شده گنج هنری زیر زمین

ایضـــــا"

درش بمن گفت قائلي که غني مرد — فلت اسلت انت لیس ذکیـــا
اهل دل ای بیخبر بمرگ نمیرند — کیف یموت الذی یکون تقیـــا
نیست وفاتش جز انتقال مکاني — کان تقیا ر طا هرا و نقیـــا
زندگي دیگراست مرگ عز یزان — مرد ولي عند من یکون عمسیا
دل زخرد سال رحلتش چو طلب کرد — قال لنا ان نقول حي غنـــیا

ازین قطعه معلوم میشودکه مسلم برای غني احترام فراواني قائل بود واوراجا ریدان میپنداشته و شاگردی خودرا بااین کلمات بیان میکند" چون این هیچ مدان کج مج زبان بجناب آن مغفور نسبت شاگردی داشت واز صحبت دایمیش علم مفاخرت میا فراشت خواستم باتفاق خادم الفضلاء ملك الشعراء سرحلقه شاگردان رشید ملك شهید به تدوین دیوان سحر بیانش حق شاگردی بتقدیم رسانم و بشاگردی او خود را استاد عالمي گردانم"

از اینجامابا شاگرد دیگر سي آشنا میشویم واو ملك شهید است.

خواجه محمد اعظم در واقعات کشمیر (۱) و پیرحسن شاه درجلد چهارم تاریخ حسن (۲) ذکر شاعری بنام لاله ملك رایادکرده اندولي نگفته اندکه وی شاگردغني است باوجوداین در این امر شکي نیست که این شاعرازمعاصران غني واسلم سالم برده است - موضوع دیگری که آقای علي جوادزیدی در مقدمه دیوان غني تذکر داده اند این است که نسخه خطي دیوان غني که در انجمن آسیائي بنـــگال (Bengal Asiatic Society) تحت شماره ۷۷٤ ثبت و در قرن دوازدهم

---

(۱) واقعات کشمیر ص ۲۰۸
(۲) تاریخ حسن جلد چهارم ص ۲۷

نوشته شده دارای این عبارت» باتفاق خادم الفضلاء ملك الشعراء سرحلقه شاگردان رشید ملك شهید» نیست وازاین امرنتیجه گرفته اند که امکان قوی داردکه این عبارت« الحاقي» باشد ویکي از دوستداران ملك شهید آنرا اضافه کرده است - ولي بعقیده نگارنده نبودن این عبارت نقط دریك نسخه نمیتواند دلیل قاطع این امر باشد بویژه در صورتیکه نسخه های دیگرکه درآن زمان وحتي پیش از آن نوشته شده دارای آن عبارتند .

وفات غني

ملا طاهر غني همانطوریکه قبلاً گفته شد بعمر طبیعي رسید ودر پیری به امراض گوناگون مبتلا شدکه یکي از آنها درد اعضا است. این درد ویرا بسیار آزار میداد واو حتي ازنشست وبرخاست کاملا معذور بود . غني خوب میدانست مرض اولا علاج است وبنابه بیماری دایمي اززندگي سیر شده بود ومیخواست هرچه زودتر ازاین جهان فاني رخت سفر ببندد ومرگ را برحیات ترجیح میداد :

تن بمردن ده غني چون تامتت گردیدخم
بهراین خاتم نگیني نیست جز سنگ مزار ٤ / ١٧١

او درباره دردا عضا یك مثنوی کوتاه نیز سروده است وعلاوه برآن دربسیاری از اشعارخود باین موضوع اشاره کرده میگوید :

بسکه مانند کمان پیکرم از پیری کاست
تا نگیرد کمرم کس نتوانم برخاست ١٢ / ٩٩

امروز منم شهره عالم زنحیفي
عمریست که ازضعف نتادم بزبانها ٥/ ٦٦

بسکه نتوانم زضعف تن قدم زد پیش وپس
سیر پای من درون کوچهٔ کفش است وبس ٤/١٧٤

دارم دردی که هست جانکاه مرا
باشد ای کاش عمر کوتاه مرا
هرچند که نیست مهلك این کوفت ولي
دایم تا مرگ هست همراه مرا 1/۲۲۷

خواهد دلم از سوز درون گشت کباب
کي کم شود از سعي طبیب این تب وتاب
از سوختن ایمن ننشیند هرچند
در پای چنار باغبان ریزد آب ٤/۲۲۷

بربستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمي تب گداخت جسم زارم
جز نام نشان نماند از پهلوی من
اکنون گویا چو حرف پهلو دارم 1/۲۳۹

گودست بشویند طبیبان ز علاجم
چون شمع عرق کردن من دافع تب نیست ۸/ ۲۱۰

وبالاخره این پیشگوئي شاعر ما درست از آب درآمد واو درسال ۱۰۷۹ بمرض خناق(۱) چشم از این دارفاني بربست.

درباره وفات غني اختلافاتي هست که بعضي از آنها را اینجا بیان میکنیم. مولفین سفینه خوشگو (۲) و صحف ابراهیم (۳) درباره وفات غني نوشته اند: که او درسال هشتم جلوس عالمگیر مطابق با هزار و هفتاد و هفت هجری بمرض خناق مبتلا وازین دار فاني چشم بربست.

---

(۱) و (۲) سفینه خوشگو نسخه عکسي ذکر غني (۳) صحف ابراهیم ذکر غني

خواجه محمد اعظم در واقعات کشمیر مینگارد (۱) "درکمال جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني بهشت ماه قضاکرد در سال هزار و هفتاد و نه" و تاریخ حسن نیز آنرا تأئید میکند (۲) ولي چون دقت میکنیم معلوم میشود که قسمت اول این جمله یعني "درکمال جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني بهشت ماه قضاکرد" و قسمت دوم یعني "در سال هزار و هفتاد و نه" باهم متناقص اند زیرا فاني در سال ۱۰۸۲ فوت کرده واگر غني هشت ماه بعد مرده باشد نمیتوان سال ۱۰۷۹ را صحیح دانست وچون میدانیم که سال وفات غني همان ۱۰۷۹ هست وفاني در ۱۰۸۲ جان سپرد بنا بر این صحیح نیست گفته شود غني بعد از فاني مرد.

از جمله دیگران ارمغان پاك (۳) سال ۱۰۷۲ - فهرست کتابهای چاپي فارسي سال ۹۵۹ (٤) تاریخ ادبیات ایران نگارش سید رضا دائي جواد ۱۰۷۷ (۵) راسال وفات غني دانسته اند وبدون تردید این همه نادرست است وصحیح ترین تاریخ وفات غني کشمیری همان است که از دو قطعه ایکه شاگردش مسلم گفته برمیآید و هردو قطعه مذکور ضمن ذکر مسلم نوشته شده است. اضافه براین سه تن دیگر تاریخ وفات اورا گفته اند که یکي از آنان محمد علي ماهر است که این قطعه را گفت (٦):

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فاني
غني سرحلقه اصحاب او در نکته داني شد
تهي چون کرد بزم شیخ راگر دید تاریخش
که آگاهي سوی دار بقا از دار فاني شد

---

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۲ (۲) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۲۱

(۳) ارمغان پاك - اکرام - لاهور ص ۱۳۸ (٤) فهرست کتابهای چاپي فارسي جلد اول خان بابا مشار - تهران ۱۳۳۷ ص ۷٤۷

(۵) تاریخ ادبیات ایران - سید رضا دائي جواد - جلد اول - ۱ صفهان ۱۳۰۹ ص ۲٦۸، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹ (٦) مراة الخیال ص ۱٦۲

واین دو مصرع که نویسنده آن معلوم نیست بطور تعبیه گفته شد.

۱- بي سخن داد سخن داد غني (۱)

۲- افتاد برزمین سخن ازرفتن غني (۲)

مدفن غني

درباره مدفن غني نیز عقاید مختلفي اظهار شده است. محشي واقعات کشمیر در حاشیه این کتاب نوشته است: "در مقبره ملا محسن فاني آرمید" (۳) صاحب سفینه خوشگو مینویسد: "در تخت سلیمان کشمیر جنت نظیر بچبوتره کلاني پهلوی قدسي وسلیم مدفون است وآن سیرگاه صاحب طبعان آنجا" ودرذکرسلیم گوید (٤) "پهلوی کلیم و قدسي و غني آسوده است." ازاین برمیآید که قدسي و کلیم و غني دریك جا مدفون اند. خلاصة الکلام طي ذکر طغرای مشهدی میگوید (۵) "آخرکار سکنه درکشمیر دلپذیر اختیار نموده بروظیفه پادشاهي قانع بود تا آنکه درهمان خطه جنت نظیر بجوار رحمت کردگار پیوسته متصل مزار کلیم مدفون گشت." پس یك اسم دیگر بجمع چهار نفر مذکوره فوق اضافه شد. ولي آقای علي اصغرحکمت سفیر کبیر اسبق دولت شاهنشاهي ایران بهند درکتاب "نقش پارسي براحجار هند" درذکر مزارالشعرای کشمیر نوشته اند (٦) "در شهر سری نگر پایتخت کشمیر در محله موسوم به دُرگجن در مشرق دریاچه تال برسرتپه ای مرتفعي که متجاوز ازیکصد پا ارتفاع دارد محلیست محصور واطرات آن سبزه وگل فراوان ودر وسط پنج قبر نمایان است که بعضي بکلي ساده وبدون خط وکتیبه است. ویك قبر که اندکي نقوش برآن باقي مانده ولي بکلي غیرمقرؤ است واین قبر هم اکنون بمزارالشعراء معروف است ودر سری نگر مشهوراست که بعضي شعرای

---

(۱) واقعات کشمیر ۱۷۲ (۲) صحف ابراهیم ذکرغني (۳) واقعات کشمیر ۱۷۱

(٤) سفینه خوشگو نسخه عکسي (۵) خلاصة الکلام ذکر طغرای مشهدی

(٦) نقش پارسي براحجار هند ــ علي اصغر حکمت ــ کلکته ۱۹۵۷ ــ ص ٦۷

عهد جهانگیری و شاهجهانی در اینجا مدفون شده اند — این پنج قبر متعلق است به :

الف — کلیم همدانی

ب — محمد قلی سلیم

ج — طغرای مشهدی

د — قدسی مشهدی

ه — یك نفر دیگر غیر معلوم که ممکنست شاه ابوالفتح گیلانی باشد."

پس میبینیم که اختلاف نقط در مورد نفر پنجم باقی است و اکنون به سند دیگر میپردازیم. دکتر صوفی در کشیر عکس قبر غنی را چاپ کرده و نوشته استکه آن قبر در زینا کدل سری نگر واقع است (۱). ولی دکتر تیکو درکتاب "پارسی سرایان کشمیر" عکس قبر غنی را چاپ کرده توضیح داده است که آن قبر در گورستان خانوادگی اشائی ها قرار دارد (۲) ادارهٔ تحقیقات وکتابخانه و موزه حکومت استان جموو کشمیر عقیدهٔ دکتر تیکو را تائید و نظر دکتر صوفی راتکذیب کرده است چنانکه درنامه ای که باسم نگارنده تحریر نموده گفته شده است که مقبره غنی — بطوریکه امروز شهرت دارد ، در مقبره خانوادگی اشائی ها واقع در محله سید صاحب راجوری کدل موجود است (۳). بادردست داشتن این سند رسمی و تاریخی تردیدی باقی

(۱) Kashir Vol II p.364 (۲) پارسی سرایان کشمیر ص۰٤ (۳) عین عبارت نامه مذکور این است:

"The photo of the grave of Gani published by Sufi in Kashir is doubtful but according to the local tradition there is a grave in Ashai grave yard situated at Mohalla Syed Sahib Rajwari Kadal, Srinagar, just a few chains from Gani's house which is called Gani's gravebut there is no inscription on the grave stone. Dr. G.L.Tikku has published the photo of that grave in his book پارسی سرایان کشمیر published in Tehran."

نمیماند که غني بعد از وفات در گورستان اشائي ها در شهر سری نگر مدفون گردید .

حکایاتي درباره غني

بطوریکه در آغاز این فصل متذکره شدیم تذکره نویسان حکایاتي وداستانهای درباره شاعرما نوشته اند که اینك بذکر آنها میپردازیم. بعضي ازین داستانها کاملاً بي اساس است که بآن اشاره خواهد شد و برخي از آنها محتاج بحث و بررسي که درباره آن مشروحا ذکر خواهیم کرد .

۱) محمد افضل سرخوش در کلمات الشعرا طي ذکر غني این حکایت را نقل نموده است که خواننده بمحض خواندن آن متوجه میشود که هیچ اثری از صداقت و درستي درآن موجود نیست وآن داستان این است : (۱) " هنگام فکر شعراز جمع مردم انزوا اختیار میکرد . یکي از متعلقانش در هنگامیکه مضمون تازه دست داده بود آواز کرد که حضور دلش بهم خورد (و) آن معني از خاطرش رفت . از این امر خیلي مضطرب گشت . به غضب تمام برخاست وبیك ضربت تیغ سرش از تن برداشت ."

اما براشخاصیکه از احوال واخلاق غني آگاه اند پوشیده نیست که مرد سلیم الطبع وگوشه نشین و صلح پسند مانند غني که آزارش بهیچ کس نرسیده چطور ممکن است جان آدمیزاد را بگیرد.

۲) حکایاتي درباره ملاقات صائب تبریزی وغني کشمیری را مشروحا در ذکر صائب ونیز در بحث نابینائي چشم غني بیان کرده ایم . در اینجا فقط متذکرمیشویم که علت مسافرت صائب بکشمیر که درتذکره حسیني (۲) وبستان بیخزان (۳) بیان شده بسیار بعید از قیاس بنظرمیآید وممکن نیست صائب فقط برای پرسیدن

---

(۱) کلمات الشعرا ، ص ۸۵ حاشیه ۱

(۲) تذکره حسیني ص ۲۲۸ – ۲۲۹

(۳) بستان بیخزان ص ۱۵۰

معني يك كامه خارجي ويا محض تقدير وتعريف يك بيت شاعر از وطن بپاخاسته اينهمه زحمت ورنج سفر طولاني را برخود هموار سازد. ما ميدانيم كه صائب با ظفرخان احسن در كابل آشنا شد وسپس بار نقاط مختلف هند را ديده بكشمير آمد و يقين حاصل است كه او اين فرصت را براى ملاقات با غني مناسب دانسته بمجالست ومعاشرت ميپرداخت. ذكر بديهه گوئي وحاضر جوابي غني ومشاعره او با صائب را دربيان موخرالذكر گفته ايم ونقط اضافه ميكنيم كه هيچكدام ازاشعاريكه دراين ضمن به غني وصائب نسبت داده شده ونه غزليكه صائب به شعر غني تضمين كرده ودر آن ميگويد:

اين جواب آن غزل صائب كه ميگويد غني

ياد ايا ميكه ديگ شوق ما سرپوش داشت

در ديوان غني ونه در كليات صائب كه امروز بدست ما رسيده موجود است ونقط در تذكره ها باقي مانده است.

۳) حكايت ديگركه در باره غني در تمام كشمير شهرت بسيار دارد ونشانه اى از منتهاى فقر وگوشه نشيني واستغناى اوست اين است كه غني براى سكونت خود اطاق كوچك ومحقرى برگزيده برد وهنگاميكه از خانه خارج ميشد در را باز ميگذاشت وچون برميگشت درخانه را برروى خود ميبست. چون از او علت اين كار غيرعادى را سئوال كردند پاسخ داد كه بستن در براى نگهدارى مال ومتاع خانه است وچون متاع آن كلبه اش جزخود او چيزى نيست درهنگام رفتن خانه٤ خالي را باز ميگذارد و چون برميگردد در را ميبندد تا درامان باشد. اين داستان را بعضي از نويسندگان معاصر ما چون صوفي دركشير (۱) وشيخ اكرام الحق در شعرالعجم في الهند(۲) بحواله مشاهير كشمير نگاشته اند. از همه مهمتر اينكه اين حكايت كه نشاندهنده استغناى كامل است موجب گرديد شاعر شهير مشرق زمين علامه محمداقبال كه هموطن

---

(۱) Kashir,II p 463

(۲) شعرالعجم في الهند ص ۷۵ (بزبان اردو)

شاعرماست از آن الهام بگیرد واین واقعه رادر قطعه ای زیبا بسراید : (۱)

غني آن سخنگوی بلبل صفیر | نوا سنج کشمیر مینو نظیر
چواندرسرا بود در بسته داشت | چورفت از سرا تخته را وا گذاشت
یکي گفتش ای شاعر دل رسي | عجب دارد از کار تو هر کسي
بپاسخ چه خوش گفت مرد فقیر | فقیر و به اقلیم معني امیر
زمن آنچه دیدند یاران رواست | در این خانه جزمن متاعي کجاست
غني تا نشیند به کاشانه اش | متاعي گراني است درخانه اش

چوآن محفل افروز درخانه نیست
تهي ترازاین هیچ کاشانه نیست

۴) حکایت دیگری که محمد طاهر نصرآبادی در تذکره خود درباره غني نوشته است این است (۱) :

" از صحیح القولي مسموع شدکه پادشاه والا جاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که اورا روانه پایتخت نماید . سیف خان اورا طلبیده تکلیف رفتن بهند نمود وار ابا نموده گفت عرض کنیدکه دیوانه است . خان گفت عاقلي را چون دیوانه بگوئیم . او في الفور گریبان خودرا دریده دیوانه وار روانه خانه شد و بعد از سه روز فوت شد ".

تذکره نویسان دیگرچون بندرا بن داس (۲) وابراهیم خلیل (۳) در بیان نصرآبادی تصرفي نموده بجای کلمه " پادشاه والاجاه " اسم شاه جهان را نوشته اند و چون این تحریف موجب ایجاد تناقضات میشود وازلحاظ واقعات تاریخي درست نمیآید بنابراین خود محرفان ونیز نویسندگان عصرما در قبول آن تردید دارند . دکتر امیرحسن عابدی در مقاله ای بعنوان غني کشمیری (۴) مینویسند " اما این حکایت ساختگي بنظر میرسد زیرا عالمگیر بشعراء وصوفیه علاقه ای نداشت وممکن است

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥ (۲) سفینه خوشگو
(۳) صحف ابراهیم (٤) مجله آهنگ سپتامبر ۱۹۵۹ ص ۱۵

شاه جهان غني را طلب کرده باشد". ولي نامبرده هنگام اظهار نظر متوجه نشدند که سیف خان در عهد حکومت شاه جهان استاندار کشمیر نبود واودر دوران حکمراني اورنگ زیب دو بار باستانداری کشمیر مقرر شد وهنگامیکه غني جان سپرد استانداری کشمیر باسیف خان برد. دیگر اینکه در قبول کردن این امرکه اورنگ زیب غني را طلبیده باشد نباید تردید داشت واینکه میگویند اورنگ زیب با شعراء خوب نبود صحیح نیست. او نقط شعرائي را درست نداشت که مدیحه گوئي وقصیده سرائي را وسیله معاش خود ساخته بودند وگرنه اواز شعرای دیگر تمجید وتقدیر میکرد وخودش نیز طبع موزوني داشت. برای اثبات این ادعا میتوان قول ابراهیم خلیل را دایر براینکه عالمگیر هنگام مسافرت بکشمیر محسن فاني را طلبید وازاو قدرداني نموده مبلغي وخلعتي به اواعطا کرد وماهیانه برای او مقرر فرمود بدلیل آورد. پس میتوان به یقین گفت که نوشته محمد طاهرنصرآبادی بر حقیقت مبني است واورنگ زیب غني را بحضور طلبید ولي وقتیکه امر پادشاه رسید غني آخرین ایام زندگي خودرا که درآن بدرد اعضاء مبتلا بود وازین مرض شکنجه میکشید بسر میبرد وحاضر نشد به این مسافرت طولاني وزحمت انزا تن دردهد وعذری برای نرفتن پیش آورد وبعد از مدت کوتاه جان بجان آفرین سپرد.

سیرت غني وافکار وعقاید او

تمام تذکره نویسان چه معاصر غني وچه متاخر متفق اندکه غني مردی قانع - فقیر منش - دیندار گوشه نشین ودست دار استغنا وعزت نفس برد. او برخلاف عموم شعرای عهد خود شاعری ومدیحه گوئي را وسیله کسب معاش نساخت بلکه قصیده گوئي وستودن امراء وروءسا را موجب ننگ وگرفتن صله شعررا باعث بدنامي ودون شان ومرتبت یك شاعر واقعي میپنداشت وبنا براین هیچ وقت بدربار پادشاهان وامرای وقت متوسل نشد چنانکه گوید:

بچشم آب ورنگي نیست خوان پادشاهان را
که دارد کاسهٔ درویش نعمتهای الوان را ۹/۷۲

وازشعرای که زبان خود را با سرودن مدح دیگران آلوده میکردند و به ثروت ، بخشش وعطایای آنان چشم دوخته بودند انتقاد میکند :

سخنوران قلمزن چه سحر پردازند
که صد پرند بیك تیرِ بی پراندازند
زراه حرص عجب نیست گربخاك نتند
سبکروان که چو شاهین بلند پروازند ۵/۱۴۳

او خودش نیز بر شاهان ونعمت آنان فریفته نشد.

فریب نعمت شاهان مخور که از فغفور
صدای کاسه خالي بگوش میآید ٦/۱۵٤

وازآنان چشم کرم نداشت.

چشم کرم مدار زشاهان که جز نمد
آئینه خلعتي زسکندر نیافته است ٤/۱۲۲

غني نه تنها بسلاطین وامرا بي اعتنا بود او صله وانعامي ازکس نگرفت

غني چرا صله شعر ازکسي گیرد
همین بس است که شعرش گرفت عالم را ۲/ ۸۰

بلکه از هیچکس چشم داشتي نداشت.

مرا زکس نبود چشم التفات غني
زپشت آئینه پیداست صورت حالم ۷/۱۹۷

واز هیچکس سؤال نکرد ودست تکدی پیش کس دراز ننمود :

لب سؤال غني پیش ممسکان مگشای
که ترسم از دهنت لقمه زبان گیرند ۵/ ۱٦
ممنون دست کوته خویشم که پیش کس
بیرون نکرد سرزگریبان آستین ۷/ ۲۱۵

غني در اشعار خود اشاراتي بسیار بفقر ومسکنت خود دارد ولي هیچگاه شاعر از این جهت ننالیده و فغان برنیاورده است وآنچه گفته است از طریق حکایت بوده و

نه ازراه شکایت و دربسي از مواضع دیوانش فقر وخاکساری وخاك نشیني را ستوده و بنا به حدیث نبوی "الفقر فخری" بدولت فقر فخر کرده است :

خوش دولتي است فقر که در کنج انزوا
فرش ني است سایه و فراش آفتاب ۵/۹۱

سرمایه من در آستین دست تهي است
بر خاتم دولتم نگین دست تهي است
اصل زر و سیم تنگ دستند غني
دستي که فراخ است همین دست تهي است ۲/۲۳۰

غني بوجود فقر و تنگدستي هیچوقت حاضر نبود دست طلب پیش کسي دراز کند واز آبروی خویش بگذرد :

کاسهٔ خود پر مکن از خوان کسي
داغ از احسان خورشید است بر دل ماه را ۱۰/۷۶

تا فقر شده مقیم کاشانهٔ ما
ازگرد امل تهي است ویرانهٔ ما
رفتن بدر خانه مردم عیب است
امروز که فاقه هست در خانهٔ ما ۳/۲۲۵

او به مال و خواسته این دنیا هیچ رغبت نمیگذاشت وحتي آنرا باعث خرابي و دوری از خدا میدانست :

میکند ویران تمول خانه معمور را
انگبین سیلاب باشد خانهٔ زنبور را ۷/۷۸

و بترك آن نصیحت میکرد :

خانه خالي کن زاسباب تعلق چون حباب
تا نیابد راه در کاشانه‌ات سیل بلا ۱۱/۷۴

او هیچگاه از بهر دو نان منت دو نان نکشیده واستقلال نکری واستغنای ذاتي خود را فدای درم و دیناری چند نکرده است و شاید کمتر شاعری بتوان یافت که ازین جهت بدین درجه از علو همت رسیده باشد.

آزاده ام ز قید زمین چون نهال شمع
بردم فرو به آب گل خویش ریشه را ۵/۸۰

مرا بخانه سفالي ز بینوائي نیست
خوشم که در کف من کاسهٔ گدائي نیست ۸/۱۱۲

بدست خود چنان بستم حنای بي نیازی را
که همچون پنجه مرجان دراز دریا نمیگیرد ۵/۱۴۱

از جوی حرص بیش نخوردم ز قطره ای
آن نیز عاقبت عرق انفعال شد ۵/۱۶۳

هرگز غمي ز کاسهٔ خالي نمیخوریم
نرگس صفت زدیم گره بر گلوی خویش ۲/۱۷۷

آبروی خویش را در مطبخ دو نان مریز
چوب نتوان خورد چون آتش ببوی آب و نان ۸/۲۰۵

اگر چه او میدانست که دست از اسباب جهان کشیدن آنقدر آسان نیست

باستغنا گذشتن از جهان آسان نمیباشد
بود دشوار قطع راه دور از پشت پا کردن ۹/۲۰۶

ولي با وجود فقر و تنگدستي با علو همت و مناعت طبع زندگي میکرد

غني اگر چه نقیر است همتي دارد
نشانده است بکونین دست خالي را ۳/۶۸

غني از ننگ نام زر نگیرد که نام زر گرفتن هم گدائي است ۱۲/۹۷

علو همتم کي آتش از همسایه میخواهد
بنان خویش سازد گرم چون گردون تنور خود ۱/۱۶۳

استغنا و بي نيازی جزء ذاتی غني بوده است والحق تخلص او اسمي است که با مسمای خود تطابق و صدق کلي دارد

او درويشي بود توکل پيشه و عقيده داشت

تا رزق خود رسد بدهانت چو آسيا
دائم خموش دار زبان سوال را 11/70

توکل پيشه را روزی بدست خويش ميباشد
مکد انگشت خود کودك چو نبود شيرپستان را 2/73

ولي سعي وکوشش وجهاد را برای زندگي وموفقيت لازم ميدانست وحديثي را که مولانای روم در اين شعر بآن اشاره ميکند

گفت پيغمبر بآواز بلند   با توکل زانوی اشتر ببند

غني نيز پيروی ميکند و ميگويد

بي تعب در منزل مقصود کس را بار نيست
نردبان اين سرا جز راه ناهموار نيست 5/103

هرکسي گوهر مقصود بيابد از سعي
پای من بسکه دويد آبله ای پيدا کرد 6/162

او به مقدرات و قضا وقدر نيز معتقد است وگويد هرچه مقدر است پيش آيد وبيش از مقسوم کس چيزی نيابد

ازدکانداری نيارد هيچکس روزی بدست
کي بشاهين ترازو ميتوان کردن شکار 11/168

از قلمرو تقدير پای نتوان بيرون نهاد وآدمي را از طاعت آن چاره نيست

گذار از قلمرو تقدير يا برون
سرمشق خويش ساز خط سرنوشت را 6/87

ولي اين اعتقاد با کار وکوشش و جدوجهد در طلب منانات ندارد وروزی هرچند مقسوم ومقدور است ولي برحسب همت آدميان است

میرسد روزی بهرکس در خور همت زغیب
کي بدام عنکبوت افتد شکاری جز مگس ۸/۱۷٤

باید در طلب کوشید که بمصداق آیه کریمه لیس للانسان الا ما سعي بدون کوشش آدمي به هیچ مقصود نمیرسد واو خود نیز میکوشیده و هیچگاه به بطالت نمیگذرانید

من از قدم سعي بمقصود رسیدم
هرآبله پای مرا قبله نما شد ۵/۱۳۲

نیستم بیکار گاهي دست وپای میزنم
یا بفرق روزگار ودست در دامان یار ۳/۱۷۱

سعي روزی برنمیدارد مرا از پای خویش
آبرو چون شمع میریزم ولي در پای خویش ۷/۱۷۸

وآنانیکه در زندگي کار وکوشش نمیکنند به هیچ جای نمیرسند

کاروان بگذشت ومن از کاهلي مانده براه
بهرخواب پایم آواز جرس افسانه شد ۳/۱٦۲

رفیق اهل غفلت هرکه شد ازکار میماند
چویك پا خفت پای دیگر ازرفتار میماند ۵/۱۵۱

زندگي باظهار زنده بودن نیست بلکه باید درپي کسب وکمال بود وحیات ظاهري بدون پیشرفت معنوی درحقیقت توقف ومرگ تدریجي است

کسیکه زنده باظهار زندگي باشد
دمیکه گشت زدعوی خموش گویا نیست ٦/۱۱۸

باید درکسب هنر بود وبا شرافت وبزرگي بسربرد. ولي شرافت ذاتي بتقلید حاصل نشود

شرف ذات بتقلید نگردد حاصل گاو وخر را نکند خوردن گندم آدم

اگر آدمي را هنری نباشد نباید بلند پروازی کند

هنرچونیست چه حاجت بلند پروازی
که کار شیر زشیر علم نمي آید ۳/۱٤۷

بلکه سکوت باید گزید و مهر خموشي برلب زد که صمت و سکوت گشایش بس کارها است و مفتاح ره یافتن به عوالم معنوی وعرفاني است

مهر خاموشي بلب نه تا برد عیشت بکام
بي زباني پسته را درخنده میدارد مدام ۱۰/۱۸۸

خواهي دلت کشاده شود روسکوت جوی
غیراز دهن دگر چه گشاید زگفتگوی ۶/۲۱۶

او با تمام کمالات وبا مراتب ومقامات علمي ومعنوی سکوت را ترجیح داد وقلت اشعارش نیز حاکي ازین معني است

ترك گویائي ز دخل نکته گیران رستن است
بستن لب خوشتر از مضمون رنگین بستن است ۲/۱۱۵

برلب چو آستین زده ام بخیهٔ سکوت
انگشت گرزني بلبم وا نمیشود ۵/۱۹۷

ولي خاطر نبود همیشه ساکت باشد. باید بهنگام لب گشود که سکوت برای اهل زبان چون مرگ است

شد روشنم زشمع که در بزم حریفان
خاموش شدن مرگ بود اهل زبان را ۳/۷۱

غني تمام زندگي درگوشه نشیني وعزلت گزیني بسر برد زیرا میدانست

هرکس که بکنج انزوا بنشیند
کي بردرکس چو نقش پا بنشیند
در خانهٔ خویش هرکه پیوسته نشست
نقشش چو نگین در همه جا بنشیند ۳/۲۳۱

وگوشه نشیني را موجب تعلق خاطر ورجوع بخدا میپنداشت

درگوشه بي تعلقي جای دل است
وارسته همیشه درتماشای دل است
کشتي چو قلندران به پهلو بندد
آنرا که هوای سیر دریای دل است ۳/۲۲۹

واختلاط بیشتر با مردم را موجب کدورت ورنجش خاطر میدانست

مکن با دوستان از آشنائي اختلاط افزون
در آید چون درون دیده مژگان خار میگردد
مکدر میشود دل از سخنگویان بي معني
برین آئینه رنگ طوطیان زنگار میگردد
بچشم کم مبین گرد کدورت را که در آخر
برای اختلاط دوستان دیوار میگردد ۱۴۰/۱و۲و۳

وازرفتار ناشایسته مردم آنقدر دلگیر شده بود که میگفت

غبار خاطرم ازاهل عالم جمع شد چندان
که میخواهم بپیش روی خود دیوار بردارم ۳/ ۱۸۶

ازاهل دنیا شکوه بسیار دارد واز نفاق دوستان منافق مینالد

هرچند که برگرد جهان برگردیدم
ازکس سخن ملایمي نشنیدم
شد پرده‌ی چشم من چون عینک سنگین
ازبسکه زخلق سخت روئي دیدم ۴/۲۳۸

کردم هرچند جستجو در عالم
یاران موافق بجهان دیدم کم
افسوس که همچو مهره های شطرنج
یک رنگ نیند همنشینان باهم ۴/۲۳۹

شاید علو مقام ودرجات علمي وعرفاني سبب گردیده که او محسود خلایق باشد

نیستم گردون ولي دارند مردم کینه ام
هست چشم عالمي روشن زداغ سینه ام ۷/ ۱۹۳

بسبب همین بیزاری ازمردم دنیا وگرفتگي ازانان است که بخلوت وعزلت روی کرده وعالم تجرد را ستوده است

باشد نشاط دیگر در عالم تجرد
هرکس که گشت عریان در پیرهن نگنجد ۱/۱۵۸

غني نه تنها از مال ومنال مستغني بود بلکه از زخارف دنیوی چون زیور وزینت نیز بری بوده است

از خود آرائي غني در بند زینت نیستم
میپرد چون رنگ رو از دست من رنگ حنا ۱۳/۷٤

او از شهرت نیز بي نیاز بود وکمال او ویرا از شهرت طلبي مستغني نموده بود

نیست شهرت طلب آنکس که کمالي دارد
هرگز انگشت نما بدر نباشد چو هلال ۳/۱۸۵

شعر غني بنا به پیش بیني خودش بمانند دیگران بعد از او شهرت بیشتری گرفت

نگردد شعر من مشهور تا جان در تنم باشد
که بعد از مرگ آهو نافه بیرون میدهد بورا ۸/۵۹

واگرچه در عهد خود نیز غیر معروف نبود

مشهور در سواد جهان از سخن شدیم
همچون قلم سفر بزبان میکنیم ما ٦/٦۷

ولي اورا از آن ثمرتي نبود

ز شعر من دگران کامیاب و من محروم
زبان ز گوش کجا لذت سخن یابد ۷/۱٦۲

اورا بمانند هنروران با غم الفتي است چنانکه گوید

هرکس که هنرمند زید در عالم
هست از هنر خویش دلش را صد غم ۱/۲٤۰

ومیدانست که سخنوران ذو فنون همواره همدم رنج ودرد اند و قرین محنت و فقر

برد بنمت سیه را اختلاطي با سخنگویان
بود گرسنه طوطي سواد هند جا دارد ۱۲/۱۳۵

ورنج ومحن و فکر واندیشه از روز ازل مقسوم هوشمندان است وکاملان

هوش است که سرمایه صد دردسر است
فارغبال آنکه از جهان بي خبر است
در بیضه نمیکنند مرغان فریاد
هرچند که بیضه از قفس تنگتر است ۵/۲۲۸
بود در اضطراب از اهل عالم هرکه کامل شد
طپیدن درمیان جمله اعضا قسمت دل شد ۲/۱۵۱

غني به تاثیر افلاك وآباء علوی در امهات سفلي معتقد است وگوید نباید از نابسامانیهای کار فلك شکوه کرد واستقلال خود را از دست داد

گر فلك کار ترا برهم زند از جا مرو
جامه را خیاط سازد قطع بهر دوختن ٤/۳۰٦

ولي گاه خود نیز از جفای سپهر گردون واختران دون بستوه آمده آواز برآورده است

شکل گردون گره وصورت گردون گره است
کارم از انجم وافلاك گره درگره است ۲/۱۱۲

هرچند جفای روزگار غدار بسیار است ورنجهای عالم خاك بیشمار ولي باید در دوران حیات کشاده روی وخندان بود

چون قفل اگر گرفتگي گیری پیش
آخر دلت از تیغ جفا گردد ریش
دادند چو صورت کلید ابرو را
پیوسته کشاده دار پیشاني خویش ۲/۲۳٦

باید ایام زندگاني گذران را بعیش وشادکامي گذرانید خاصه روزگار جواني را که چون شب تاریست بطرب وشادماني طي کرد

در جواني بطرب کوش که این موی سیاه
شب تار است بافسانه بسر باید کرد ۸/۱۵۹

در بهاران که گل وسنبل دامن صحرا را فرا گرفته باید "گل عیشي" چید واز لذائذ طبیعت وعیش وعشرت بهره ورگردید

غني فصل بهار آمد گل عیشي توان چیدن
برون آور چو نرگس زر ز خاك وصرف ساغر كن ٦/ ٢٠٨
بر خیز غني هوای نوروز دیدن است
مي نوش که وقت باده ایـن است ٥/ ٢٢٩

باید از شراب یاقوت گون مدد طلبید. تا رنج گیتي فراموش شود ومصائب دهر از یاد رود

خوشا روزی که اسباب طرب را بینم آماده
نباشد جز کدوی ساز ظرفي خالي از باده ١/ ٢١٨

اگر باده نباشد باید از نغمه وآواز دل بست

گر نباشد باده دل بر نشئه آواز بند
چون ز صهبا میشود خالي کدو بر ساز بند ٥/ ١٥٢

در اینجا لازم میدانیم یاد آور شویم که غني را اشعاریست در باره باده نوشي وساغر کشي واز آنجمله یکتعداد اشعار برگزیده را در زیر نقل مي کنیم

توبه از مي نکنم در پیری
میکشي در شب مهتاب خوش است ٣/ ١٠٩

از کنارم دختر رز کرد تا پهلو تهي
کار من اکنون غني با طفل اشك افتاده است ٢/ ١١١

چنان ز سیر چمن دل شکسته ام بي مي
که سبزه در ته پایم چو ریزه میناست ٦/ ١٢٠

همچو مینا زور بازوی که دارم از مي است
گر نباشد باده دستم آستیني میکند ٢/ ١٣٥

معطر است دماغم ز خوردن صهبا
مگر پیاله ام امشب سفال ریحان بود ٣/ ١٥٩

دو ختم از بسکه چشم خویش را بر جام مي
مینماید در نظر چون کاسه سر جام مي ٤/ ٢٢٢

از بس لباس خود را رهن شراب کردم
چون شیشه نیست مارا جز دست وآستیني ٧/ ٢٢٢

طفلیم بجای شیر نوشیم شراب
پستان بلب ماست حباب می ناب
مارا نبود بغیر می نوشی خواب
گهواره ماست کشتی عالم آب	۱/۲۲۸

او میدانست که بهترین نوع شراب شراب پرتگال است و در بارهٔ ان چنان می گوید:

ساقي بجام ریز مي پرتگال را
ماه تمام ساز بیك شب هلال را	۱۰/۷۰

ممکن است مطالعه اشعار فوق را اشعار دیگری چون

محنت کجا ز سردی ري مي کشیم ما
از سنگ شیشه آتش مي میکشیم ما	۶/۸۳
چند در موسم سرما شرر از سنگ کشیم
گر دهد دست زمینا مي گلرنگ کشیم	۳/۱۹۰
مي نیست چو در کاسه مرا رعشه در اعضااست
دستم بنظر پنجهٔ طنبور نواز است	۴/۹۹

در نظر بعضي دلالتي بباده نوشي شاعر ما بکند. ولي با در نظر گرفتن مقام علمي واخلاقي این شاعر بزرگ که بشهادت شاگردش مسلم "تارك مراغبت دنیای دني و مظهر کمالات سني" بود نمي توان اورا بمحض خاطر سرودن اشعاری چند که بیش از همه دلالت براستادی و چیره دستي شاعري کند مرد شرابخواره و رند و بدمست معرفي کرد.

در این امر تردیدی نیست که اشعار که در بالا نقل کردیم قابل تاویل و تفسیر صوفیانه نیست (البته بسیاری از اشعار دیگر عرفاني در دیوان غني موجوداست) ولي نباید فراموش کرد که این اشعار جزء غزلیات است و شاعر ما بسرودن این اشعار تقلید از متقدمین را در نظر داشته و باقتضای سخن چون شعرای دیگر که همواره دم از مي و مل زده اند او نیز بسرودن این ابیات پرداخته است واینگونه شعرا در تاریخ ادب فارسي بسیار اند

غني هیچگاه شادی وشاد کامي را با تردامني و نابکاری نسي آمیزد وبه مباني

شریعت پای بند است و خواهان سعادت دنیا و عقبي . او عقیده دارد باید غبار گناه را باب توبه شست وبدرگاه حضرت باریتعالي سجده برد و نیاز آورد تا مقبول حریمش گشت و منظور نظرش

از رو سیهي پاک نگردی هرگز
تا سر ننهی بسجده مانند نگین ۸ / ۲٤۰

غني را بنماز توجهي بوده است و باداى این فریضه دیني میپرداخته است ولي غرض وی از اداى صلوة نه رجاى بهشت بوده است و نه خوف دوزخ بل دفع وسواس خاطر

دفع شد وسواس خاطر از نماز با حضور
ما بدست بسته وا کردیم قفل بسته را ٤ / ٦٥

و عشق به دوست وحب و شوق بدو

از نمازم نیست مطلب غیر جستجوی دوست
میروم از اشتیاق افتان وخیزان سوی دوست ٦ / ۱۰۲

او به حضور رسول اکرم و خاندان نبوت عقیدت وارادت بسیار داشت و عشق ومحبت بدانان را وسیله نجات اخروی میدانست

ای جامه فقر زیب پیرایهٔ تو
وی شاه وگدا توانگر از مایهٔ تو
در خاتم صنع سر نزد نقش دو کون
تا صرف نشد سیاهي سایهٔ تو ۱ / ۲٤۲

تا دین تو وا کرد براتت در خیر
بر روی زمین نیست نشاني از دیر
چون سایه ذلیل گشت آن نامه سیاه
کز پیرویت گزشت و شد تابع دیر ۲ / ۲۳۵
کسي بروز جزا سرخرو تواند شد
که خاک پای شهیدان کربلا باشد ۲ / ۱۳٦

شود براه یقین پیر دستگیر ترا
امام سبحه گر از خاك كربلا باشد ۳/۱۳۶

غني در مکتب عرفاني ملا محسن فاني درس خوانده بود و از مجلس و صحبتهای عرفای عصر خود استفاده کامل برد. او برای اینکه دل از زنگار تعلقات و تعلقات زدوده شود و جسم و جان را صفایي پیدا گردد و مرغ روح را رهي بکوی جانان افتد لازم میدانست که سالك مسالك رباني ورهرو طرایق عرفاني بریاضت پردازد و تن و جسم را بفرساید تا روح وروان قوت گیرد (۱)

بي ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل
تاکدو خشك نگردید مي ناب نیافت ۳/۱۲۳

وخود نیز عمری بریاضت بسر برده و برای تزکیه نفس و تهذیب اخلاق بمجاهداتي

---

(۱) در اینجا باید متذکر گردید که صوفیه ودرویشان کشمیر این دوره مانند ریشي ها و یوگیها بریاضت و مشقتها میپرداختند تا تزکیه نفس بشود. یوگ در اصطلاح فلسفه نام یکي از شش مکتب فلسفه هندو است که اصول آن مبتني برآداب ریاضت وورزش بدني میباشد و جوگي بمعني مرتاض استعمال گردیده و مقصود از آن آماده شدن نفس برای انجام دادن کار سخت وتحمل مشقات ویا خود داری از خواهش ها ولذات است. جوگي با ضبط حواس جسماني ودماغي درون خود را از جمیع خواهشها وآرزوها خالي میکند وبه عالیترین حالت که حالت بیخواهشي است میرسد. چون شخص بیخواهش شد پرده از جلو چشمانش برداشته میشود. در این حالت او بغیر از ذات مطلق بچیزی توجه نمیکند و با جمعیت خاطر بریاضت میپردازد تا در مراقبت و مشغولي او خللي وارد نیاید. جوگي بهرچه نصیبش میشود مسازد ومهربان ونرم دل است او با آزادگي وبیتعلقي و وبي نسبتي جمیع حواس خود را مضبوط میگرداند وسپس میتواند به پیروی از طریق ششگانه بذات مطلق راه پیدا کند.

برای اطلاعات بیشتر درباره یوگ وفلسفه های هندو رجوع شود به مقدمه سر اکبر بقلم دانشمند محترم سید محمد رضا جلالي نائیني - تهران - ۱۹۴۰

اشتغال داشته است

چند خون دل توان خوردن ز دست نفس خویش

سنگ بستم بر شکم بهر شکست نفس خویش ۸/۱۷۸

چنانکه در آداب سلوك و طریقت است باید بحکم اذکروا الله ذکرا کثیرا از ذکر حق غافل نبود

غافل از ذکر مشو گر نبود سبحه بدست

رشته بند بر انگشت مکرر بستند ۱۰/۱۴۴

شبانگاهان که پرده ظلمت جهان و جهانیان را پوشانیده است فیضی خاصی دارد که روز فاقد آنست

نه بیند فیض شب را روز در خواب

بیاض دیده را کی روشنائی است ۱۱/۹۷

در دل شب سالك عاشق راست که برخیزد و بعبادت باریتعالی بایستد و براز و نیاز با معشوق و محبوب ازلی بپردازد واز خواب غفلت بپرهیزد

ای دل آگاه شبها پاسبان خویش باش

یك نفس، غافل مشو از خود که خوابت میبرد ۷/۱۵۹

سم، با زاهدان ریاکار و سالوس پیشه مخالف است و عقیده دارد آنان دام مکر گسترده اند و عوام کالانعام را گرد خود فرا آورده اند ودر بسیاری جاها شاعر مابدانان حمله کرده است واز اعمالشان انتقاد نمرده

زاهد بی آبرو گر بر لب دریا رود

میشود موج حصیر از زهد خشکش موج آب ۳/۹۲

معذور بود زاهد گر جام نگیرد

کز دانه تسبیح کفش آبله دار است ۲/۱۰۸

سزد گر زاهد خشك است رهبر بی تمیزان را

که نابینا عصا را رهنمای خویش میسازد ۶/۱۵۷

هرگز سخن زاهد دل مرده نگویم
ترسم که لبم همچو لب گور بود خشک
زاهد برواز باغ که چون مهره تسبیح
از چشم بدت دانه انگور شود خشک ۳و۲/۱۸۳

بود کلید در رزق پارسا مسواک
کجا ز دست دهد همچو آسیا مسواک ۶/۱۸۳

در فصل بهار پارسا نتوان شد
هم صحبت ارباب ریا نتوان شد
فیضي نبرد هیچکس از زاهد خشک
سیراب ز موج بوریا نتوان شد ۲/ ۲۳۲

ای بافته از ذکر خفي دام هوس
مرغ نفست گشته گرفتار قفس
خواهي که دلت گشاده گردد چو حباب
در ترک هوا کوش نه در حبس نفس ٤/۲۳۵

بازار نمد پوشي ارباب ریا
گرم است گر امروز نباشد فردا
خواهد که ز بوریا بدعوی برخاست
چون شعله خس زود نشیند از پا ٤/۲۲٦

ز بزم مي برو ای محتسب که دستارت
چو پنبه ٔ سر میناست بار خاطرها ۳/ ٦٦

پیر شد زاهد واز راز درون بیخبراست
قدخم گشته او حلقه بیرون در است ۱۲/ ۹۵

نماز پارسا بي مطلبي نيست
سلام او سلام روستائي است ۳/ ۹۷

در هر نماز دست بزانو چرا زند؟
زاهد اگر زکرده پشیمان نگشته‌است ۲/ ۱۱۶

وبالاخره او از زاهدان ریاکارومحتسبان کنه جوکناره میگیرد و صحبت رندان پاك سرشت را برآنان ترجیح میدهد

محتسب خواهي كني بيكار گر خمار را
شیشه های دانه انگور میاید شکست ۳/ ۱۱۸

با مرده دلان چند نشيني به مساجد
خمخانه نشین باش که خم زنده بگوراست ۹/ ۱۰٤

او مرد وسیع المشرب و پیرو صلح کل بود. حق وحقیقت را در هر جایي که باشد يكي ميدانست وفرق دير وحرم را روا نمیداشت

رشته راازپنبه توحيد تا منصوريافت
اختلافي درميان سبحه وزنار نيست ۷/ ۱۰۳
چشم هرکس که شداز سرمه عرفان روشن
آتش طور ز هر سنگ تواند دیدن ۱۰/ ۲۱۱

او عقیده دارد که سالك درسلوك محتاج پیرورهنمااست و بدون راهنمائي نميتوان مراحل را بخوبي پیمود

سالك نرسد بي مدد پير بجاى
بي جوركمان ره نبرد تير بجاى ۹/ ۲۲۱

ولي باوجود این آنکه در راه طلب "دستگیر" طلبد از پیشرفت باز میماند و نمیتوانند نبوغ خود را چنانکه باید و شاید بظهور رساند ومثال آنان که بکسان دیگر متکي اسند چون آسیا سنگ است که همواره بگرد قطب و محور بگردد و بجائي نرسد

دستگیر آنکه طلب کرد رهي پیش نرفت
آسیا گرد عصا گشت بجای نرسید ۸/۱۳۹

در راه فنا حاجت همراه دگر نیست
چون شمع پس قافله اشك روان باش ٤/۱۷۷

او مرد آزاده ای بود وبراه قناعت وآزادگي قدم برمیداشت

روشن بقناعت شود آئینه باطن
ماهي که دل افروز بود نان جوین است ۵/۹۸

کاری بفلك مردم آزاده ندارند
هرسروکه دیدیم غني خاك نشین است ۱۰/۹۸

مرا جمع است اسباب تعلق لیك آزادم
سراپا پنجه ام چون سرو داماني نمیگیرم ٦/۱۹٦

وبالاخره

آزاده ام زتیر زمین چون نهال شمع
بردم فروبه آب وگل خویش ریشه را ۵/۸۰

فصل پنجم

بررسي اشعار غني و سبك آن

۱- تعداد اشعار وذكر نسخ مطبوعه ومخطوطه ديوان غني

شاعرما بشهادت شاگردش مسلم به جمع آوری اشعار خود نپرداخت وبقول او "سخني چند كه از ذات شريفش يادگار مانده بود وجز بصفحه روزگار ثبت نمي نمود وخلفي چند كه طبع لطيفش بجای خود نشانده چون يتيمان بي خانمان در سفينه های مردم كوچه بكوچه ميگرديد پيش ازانكه مسوده اشعارش جمعيت پذيرد وسخنان بياضش صورت ديوان گيرد رشته حيات ازهم گسيخت" (۱) سپس مسلم كه بشاگردی غني "علم مفاخرت ميافراخت" در همان سال وفات شاعر (۲) اشعارش را جمع كرده بصورت ديواني ترتيب داد. ولي تذكره نويسان در اين مورد نيزاختلاف دارند ونظريات وداستانهای متعدد بيان داشته اند. محمد افضل سرخوش در كلمات الشعرا مينويسد (۳) - "ديوانش كه سراپا انتخاب است مرزا محمد علي ماهر ترتيب داده چنانكه ديوان ميرمعز وناصرعلي رانقير تدوين نموده" وسپس اشعاری راكه ميرمعزالدين موسوی (احتمالا برای بياض خود) انتخاب نموده درج ميكند. ديگر مير حسين دوست سنبهلي است كه ضمن ذكر داستان ملاقات صائب با غني وپرسيدن معني كلمه كرالپن اضافه ميكند (۴) " غني ديوان خود راكه از لك (۵) بيت برگزيده وهزار بيت بيانتي نگهداشته وباقي را

---

(۱) و (۲) ديباچه ديوان غني - سرينگر - ص ۵۵ (۳) كلمات الشعرا ص ۸۴

(۴) تذكره حسيني ص ۲۲۸ - ۲۲۹ (۵) لك يعني صد هزار

بآب داد و او پیش میرزا گذاشت". در قول این سه تن سه نظریه مختلف درباره ترتیب دهنده دیوان ابرازشده است

۱- غني اشعاری از دیوان خود انتخاب و سپس بقیه اشعار را از بین برد

۲- محمد علي ماهر دیوان غني را ترتیب داد

۳- مسلم شاگرد غني بکمك همشاگردی بنام ملك شهید دیوانش را ترتیب داده است

تذکره نویسان بعدی هریکي نظریه ای را تائیدکرده اند (۱). از مطالعه این اقوال چنین برمیآید که غني در اواخر زندگي بترتیب اشعارخود توجهي داشته ولي مرگ با و فرصت این کاررا نداد و بعد از وفاتش شاگرداومسلم بترتیب و تدوین دیوان پرداخته ودر همان سال وفات غني آنرا تکمیل نمود. ولي بیشتر تذکره نویسان که از همه مهمتر محمد افضل سرخوش معاصرغني است ترتیب و جمع آوری اشعار را به محمد علي ماهر نسبت داده اند و فهرست نگاران نسخ خطي کتابخانه های معروف دنیا نیز قول سرخوش را پذیرفته اند ولي آنانرا در اینمورد اشتباه دست داده است مثلا والد یممیر

---

(۱) صاحب سفینه خوشگو مینویسد — " چنانچه ازکشمیریان کهنسال شنیده ایم مسلم شاگرد غني دیباچه دیوانش نوشته .... گویند شش ماه صاحب نراش مانده در این ایام تمام اشعارخودرا بگوش تامل شنیده آنچه تازه وکارآمدگي بود نگهداشت و باقي بحضور خود مطالعه وضایع ساخت." مولف واقعات کشمیر مینویسد — " دیوانش که سرا پا انتخاب است میرزا محمد علي ماهر ترتیب داد" در مخزن الغرایب آمده —" از تمام دیوان خود دو هزار بیت چید و باقي را شست" وعلي ابراهیم خان درصحف ابراهیم نوشته است " دیوانش میر محمدعلي ماهر ترتیب داده وبقولي در حالت استیلای مرض تمام اشعارخود را بگوش تامل شنیده آنچه لایق دانست نگاه داشت وباقي را بآب انداخت ازاینجاست که غزلش اکثریك بیت ودوبیت وبعضي بي مطلع وبي مقطع است" وصاحب تاریخ حسن گوید —— " دیوان اشعارش که میرزا محمد علي انتخاب کرده است شاهد کمالات اوست"

— تاریخ حسن جلد ٤ ص ١٩

ایوانف در فهرست نسخه های خطي مربوط به انجمن آسیائي بنگال دیباچه دیوان غني را که نسخه ای از آن تحت شماره ۷۷٤ (۱) مندرج است به ماهر نسبت داده است ولي نگاهي به نسخه مذکور اشتباه ایوانف را آشکار میسازد که این دیباچه تحریر مسلم شاگرد غني است . همچنین چارلز ریو در فهرست نسخه های خطي موزه بریتانیا این اشتباه را تکرار کرده است ودیباچه ای راکه باین رباعي

ای ذات توسر دفتر افراد وجود هربود ونبود را از بود تو نمود

تا وصف جمیل تو نیامد بمیان حرفي بجهان نبود ازگفت وشنود

شروع میشود دیباچه ماهر میداند درحالیکه همین دیباچه در تمام نسخ چاپي موجود و بدون تردید تحریر مسلم است واو تقریبا پس از ۱۶ سطر بنام خود تصریح میکند و میگوید" امابعد مسلم مجرم بعرض میرساند" علاوه براین تاکنون نسخه ای بدست ما نرسیده است که ازان بتوان استنباط کردکه مرتب ومحرر آن محمد علي ماهراست .

اشعار غني بطوریکه گفته شد در همان سال وفات شاعر جمع وبشکل دیوان درآمد. این دیوان که درسال ۱۰۸۰ هجری یعني فقط یکسال بعد از وفات غني آماده شد دراکادمي فرهنگ وهنر زبانها متعلق به استان جمو وکشمیر موجود وبدون تردید قدیمترین نسخه دیوان غني میباشد . آقای علي جواد زیدی درمقدمه ایکه بردیوان غني چاپ سرینگر اضافه کرده اند شرح ۱۹ نسخه خطي راکه درکتابخانه های معروف هند وانگلیس موجود است ودر هنگام ترتیب وچاپ دیوان از آنها استفاده شده ذکر کرده اند (۲) .ازآنجمله ۷ نسخه ازکتابخانه عمومي خدابخش واقع در شهر پاتنا (هندوستان) وسه نسخه از هریکي ازکتابخانه های کشمیر وانجمن آسیائي بنگال در کلکته وکتابخانه رضا در شهر رامپور (هند) ویک نسخه از هریکي ازکتابخانه شخصي قاضي عبدالودود در پاتنا و

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the Collection of the Asiatic Society of Bengal by W.Ivanow page 351

(۱) دیوان غني سرینگر ص ٤۹ - ۵۲

مسجد جامع بمبئ و موزه بریتانیا لندن میباشد . علاوه براین کتابخانه های دیگر دنیا نیز دارای نسخ این دیوان میباشند وما اینجااز دو نسخه دیگر ذکر میکنیم . نخست نسخه موجود درکتابخانه ملي پاریس که در جلد سوم فهرست بلوشه (۱) (E. Blochet) صفحه ۳۹۵ تحت شماره ۱۹۰۶ ذکر شده ولي فهرست نگار تخلص شاعررا غني لاهیجاني نوشته است در صورتیکه از مطالعه مشخصات شاعر مانند اسم (محمد طاهر) و سال وفات (۱۰۷۹ هجری) و همچنین توضیح مطالب دیوان که در فهرست نگاشته شده چنین برمیآید که منظوراو غني کشمیری است و نسبت لاهیجاني یا اشتباه بلوشه است یا سهو کاتب نسخه . این نسخه درآخر قرن هفدهم یاآغاز قرن هیجدهم میلادی بخط نستعلیق نوشته شده است . دیگر نسخه ایست که ذکری ازآن درکتاب " الذریعه الي تصانیف الشیعه " (۲) آمده . این نسخه متعلق بآقای سید جعفرالشیرازی الرانگوني مقیم سامراء میباشد در آخرآن رباعیي که مسلم بروفات غني سروده واز مصرع

پنهان شده گنج هنری زیر زمین

تاریخ وفات برمیآید نوشته شده است . علاوه براین خانبهادر شیخ عبدالقادر سرفراز (٤) در فهرست نسخ خطي کتابهای عربي وفارسي واردو دانشگاه بمبئ دیوان غني را تحت شماره های ۳۸ صفحه ۱۱۰ و شماره ۹۱ صفحه ۱۶۹ ذکر میکند و مثنویي را بنام " جنگ نامه " تحت شماره ۱۲۵ صفحه ۲۰۸ به غني نسبت داده متذکر میگردد

---

(۱) Bibliotheque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans par E. Blochet, Bibliothecaire a la Bibliotheque Nationale. Tome Troisieme. Nos.

(۲) الذریعه الي تصانیف الشیعه تالیف العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهراني القسم الثالث من الجزء التاسع ــ چاپ تهران ص ۷۹۳

(۳) A descriptive catalogue of the Arabic, Persian and Urdu Manuscripts in the Library of the University of Bombay, by K.B. Sheikh Abdul Qadir-e- Sarfaraz - 1935.

که این مثنوی را غني درباره جنگ میان اورنگزیب عالمگیر و برادرش دارا شکوه نظم کرده است (۱) و برای اثبات مدعای خود این شعررا بعنوان دلیل نقل میکند —

غني چون برصف آن جهان برتراست   بمقصود باز آمدن بهتر است

آقای علي جواد زیدی در مقدمه دیوان غني (۲) این شعررا اینطور نوشته اند —

غني چون زوصف آن جهان پروراست   بمقصود باز آمدن بهتر است

وبنا براین میبینیم که اینجا کلمه غني بعنوان تخلص نیامده بلکه بمعنای « بي نیاز» وبعنوان صفت « جهان پرور» استعمال شده است و بنا براین دلیل فهرست نگار صحیح نیست و نمیتوان قبول کرد که جنگ نامه مزبور مربوط به غني است . همچنین نسخه شماره ۶۸ / ۲۴۱۹ کتابخانه خدا بخش در پاتنا دارای اشعار و غزلیات ورباعیات الحاقي است که بعضي از آنها از ابو طالب کلیم میباشد وودر دیوان او موجود است

قدیمترین نسخه چاپي دیوان غني چاپ مطبع مصطفائي در شهر لکنئو (هندوستان است که در سال ۱۲۶۱ هجری قمری طبع گردید وآخرین نسخه آن تا سال گذشته چاپ مطبع نولکشور لکنئو بود که درسال ۱۹۳۱ میلادی برای نهمین بار چاپ شد. تازه ترین نسخه چاپي دیوان غني کتابي است که اکادمی هنروفرهنگ وزبانهای جمووکشمیر بعد ازمقابله و تطبیق با نسخه های خطي وچاپي وبیاضهای شخصي با مقدمه ای از علي جواد زیدی در سال ۱۹۶۴ از سرینگر چاپ کرده است

---

(۱) This is a poem by Ghani describing the war between Alamgir and his elder brother Dara Shokouh. It occupies ff 42-58 and begins with

خدایا همه ملك عالم تر است   جهان پادشاهي مسلم تراست

On ff. 143 b, there occurs the takhllus of the poet in the following couplet

غني چون برصف آن جهان برتراست   بمقصود باز آمدن بهتر است

(۲) دیوان غني ص ۱۹ – ۲۰

دیوان غني داراى غزليات ــ قطعات ــ مثنویها ــ قصاید ــ رباعيات ــ و مفردات است . از اقوال تذکره نویسان و اظهارات مسلم چنین برمیآید که اشعار غني تمام و کمال بما نرسیده است و موید این مطلب آنست که غزليات غني که بمارسیده بیشتر ناقص و چنانکه پیشتر هم اشارت شد غزلیات دو بیتي و سه بیتي و چهار بیتي در دیوانش بسیار است و از اینجا معلوم میشود که جامع دیوان به هر بیتي که دسترسي پیدا کرده آن را در دیوان جا داده است و بنا برین شمارش تعداد صحیح غزليات با شرحیکه فوقا گذشت براى ما میسر نیست ولي میتوان تعداد ابیاتي را که بشکل غزليات و یا غزل پاره ها در دیوان موجود است ۱۱۶۸ بیت دانست . غزليات غني اغلب به اوزان مانوس است و بحور هزج و مضارع و رمل بکار برده است.

تعداد رباعیات موجود در دیوان غني چاپ سرینگر ۹۲ است ولي دو رباعي از آن ناقص است. از جمله ۹۰ رباعي دو در نعت حضرت رسول اکرم یکي در مدح اورنگ زیب پادشاه یکي در هجو طغراى مشهدى ــ یکي در تعریف قلندر شاعر و سه رباعي در رثاء نوشته شده است . موضوع بقیه آنها تقبیح زاهدان ریاکار ــ شکوه از مردم و روزگار ــ شکایت از بیمارى و رنجهاى بدني توصیف بهار و وصف شراب و نیز موضوعات اخلاقي ــ عرفاني و نقر و استغناء است.

در دیوان غني سه مثنوى کوتاه هم بچشم میخورد . یکي از آنها در هجو پسر حجام مشتمل است بر ۲۸ بیت . مثنوى دوم شتائیه است مشتمل بر ۳۹ بیت که در وصف زمستان نوشته شده . این مثنوى در دیوان چاپ نولکشور موجود نیست و فقط بیت اول آن جزو تک بیتها نوشته شده است . این مثنوى در دیوان غني چاپ سرینگر از نسخه خطي متعلق به قاضي عبدالودود در شهر پاتنا نقل و چاپ شده است و غیر از آن در نسخه هاى دیگر بطور کامل موجود نیست . مثنوى سوم مثنویي است سه بیتي که در پایان آن شاعر بیت حافظ شیراز را تضمین میکند و آن اینست

هندوی دیدم که مست از عشق بود — گفتمش زین جستجویت چیست سود
در جوابم گفت آن زنار دار — نیست در دستم عنان اختیار
"رشته درگردنم افگنده دوست — میبرد هرجا که خاطرخواه اوست"

از قطعات موجود در دیوان غني سه قطعه در تاریخ وفات ابو طالب کلیم - میر الهي و اسلامخان است ودو قطعه در ذکر درد اعضاء و هجو اسپ . این قطعات کوتاه است و مجموعه ابیات آنها ۳۱ میباشد.

همانطوریکه که درذکر سیرت غني گفته شد او شاعرمدیحه سرا نبود و قصاید یکه او سروده در مطالب اخلاقي و صفت زمستان و یا در وصف بیماری خود است ز تعداد ابیات این قصاید ۷۷ میرسد.

دیوان غني دارای مفردات بسیار است بطوریکه در ردیف الف ۶۷ وردیف ت ۱۰۲ وردیف دال ۱٤٤ - ردیف ش ۲۰ وردیف میم ۷۵ وردیف نون ۳۲ وردیف یاء ۲۵ فرد است . ردیفهای جیم وحای حطی وخا و سین وطاء هر یك یك فرد وردیفهای داو۲ و راء وغین وکاف سه بیت وردیف کاف ولام چهاربیت وردیف باء وقاف ۵ وردیف زاء وهای هوز ۶ بیت دارد که مجموعه این مفردات به ۵۱۱ میرسد.

چون تمام ابیات دیوان غني را جمع کنیم تعداد آن به ۲۰۳۹ بیت میرسد ولي مطمئنا شاعر ما خیلي بیش ازاین شعر سروده است که جامع دیوان به بقیه آنها دسترسي پیدا نکرد ویاآنهارا نه پسندید ودردیوان جا نداد. این حدس از قول خود غني تائید میشود و در بعضي مواضع دیوانش بکثرت شعرگوئي خود اشاره کرده چنانکه گفته است

مارا چو شمع مرگ ببرد خامشي غني
اظهار زندگي بزبان میکنیم ما ۸ / ۹۸

مابصد معني باریك نگردیم خموش
گهراست اینکه بیك رشته دهن میبندد ۵ / ۱۶۱

و نیز چنانکه گویند در اثر اشتغال بشعرو استغراق در نظم اشعار گوشه نشیني گزیده بود.

کرده زجهان شغل سخن گوشه گزینم
تا خامه مسافرشده من خانه نشینم ۲ / ۱۹٤

گزشته از اشعار یك قطعه منثور نیزاز غني بجای مانده است که بدیوان غني چاپ سرینگر ملحق شده است واین قطعه را غني بطوریکه از مطالب آن برمیآید برای دفاع از اتهام سرقه شعر ومطاب به " نغمه پردازان بزم سخن آرائي " نوشته است

حکایت این سرقت بدین منوال است . کاتبي این بیت غني را

نی جای درون رفتن ونی پای برون شد   درمانده این دایره ام همچو جلاجل

به منتخب التواریخ بدایوني الحاق نمود و چون بیت مذکور قبل ازین بنام غني شهرت یافته بود بعضي دشمنان شاعر اورا متهم بسرقت کردند . شاعر حساس ما ازین اتهام بي اساس رنج بسیار برد وتاوقتیکه موضوع بعد از تحقیق آشکار ، اتهام برطرف ونجابت کاتب ظاهر نشد غني به سخنگوئي وشعر سرائي دهن نگشود واین نثررا بعدا بعنوان دفاع از خود نگاشت ودر پایان آن " از سخن پردازان انصاف پیشه و معني طرازان عدالت اندیشه " تقاضا نمود " که اگر این بیت را در نسخه ای از نسخ تاریخ بدایوني مرقوم یابند حمل برالحاق مضمون دزدی را بخاطر راه داده گناه کاتب برگردن شاعر نبندند ". (۱)

واین قطعه نثررا به این بیت بانجام میرساند —

بر نداریم زاشعار کسي مضمون را   طبع نازك سخن کس نتواند برداشت

۲- تحلیل مضامین اشعار

قسمت اعظم اشعار غني در مضامین غنائي است واین اشعار را میتوان بچند دسته تقسیم کرد . قسمتي از اشعار در توصیف بهار مناظر طبیعي وگل وریحان وسنبل وضیمران ونرگس و شمشاد وسرو آزاد سروده شده است چون —

دامن مطرب مده از دست در فصل بهار

رشته ٔ گلدسته ٔ عیشت بود تار رباب   ۴/ ۹۲

از خجالت بر نمیدارد چو نرگس سرز پیش

هرکرا فصل بهاران نیست در ساغر شراب   ۲/ ۹۲

نوبهاراست چمن رونق دیگر گون یافت

شاه انجم بجهان دولت روزافزون یافت   ۳/ ۱۱۳

---

(۱) دیوان غني چاپ سرینگر ص ۲۵۹

تا فصل بهار روی به گلشن آورد
هنگامه افسرده دلي بر هم خورد
از حیرت عشق و شوخي حسن بباغ
بلبل به سبد گل به تفس باید برد ٤/ ٢٣٢

سبزه دشت اگر هو شربا نیست چرا
هرکه دیوانه شود دامن صحرا گیرد ٣ / ١٦٣

بیا بلبل ببین در پردهٔ گل آفتابي را
چرا از سادگی محبوب خودکردی نقابي را ٧/ ٨٣

آشیانش گره خاطر گلبن باشد
عندلیبي که ز گل میل بنها شاك كند ٤ / ١٢٨

ای عندلیب بهر تماشای عکس گل
بر روی آب همچون حباب آشیانه بند ٤/ ١٢٧

موسم گل میرود تا چشم بر هم میزني
همچو نرگس جامه ها برسرمکش در نوبهار ٦/ ١٧١

غني در وصف زمستان وسرما نیز اشعاری سروده است که یکي از آنها این رباعي است

چند در موسم سرما شرر از سنگ کشم
گر دهد دست زمینا می گلرنگ کشم
رشتهٔ شد تن من از تو جداکي باشد
که چو گلدسته ترا در برخود تنگ کشم ٢/ ١٩٠

دیگر قصیده ایست بمطلع

موسم سردی شده سرگرم یخ بندیست آب
بط اسیر بیضهٔ فولاد گردید از حباب ٣/٢٥٤

و نیز مثنوی کوتاهي است بعنوان شتائیه که مطلع اش اینست

در این موسم ازبسکه یخ بسته آب
شد آئینه خانه سرای حباب ١/ ٢٣٦

اصولا این اشعار نسبت به اقسام دیگر کمتر است. قسمتي در معاشقات و مغازلات در وصف مهرویان سیمین پیکر و شاهدان دلبر است و بیان زیبائي اندام و اعضای آنان مانند

آن چشم مست باده کشي را چو عام کرد
نرگس زریکه داشت همه صرف جام کرد ۵ / ۱۳۳

رخ زرد من آن چشم سیه را در نظر باشد
محك را هرکجا بیني مسرو کارش به زر باشد ۶ / ۱۳۱

مگر در وصف چشمت نسخه ای خواهد که بنویسد
که نرگس را دوات و خامه و کاغذ بکف دیدم ۲ / ۱۹۸

ز دراز دستي حسن شب و روز داد خواهم
بزمین رسیده زلفت ز فلك گذشت آهم ۳ / ۱۹۵

کمان چو پیش ابرویش بدعوی رفت از خجلت
تهي کرد آنچنان قالب که آوردند بر درشش ۷ / ۱۷۹

هرکس شراب آن لب جانبخش خورده است
آب حیات در نظرش خون مرده است ۳ / ۱۰۷

مژه ام برمژه از جوش حلاوت چسپید
دیدم از بسکه بخواب آن لب شیرین امشب ۳ / ۹۴

زنده نتوان بود بي لعلت که مشتاق ترا
یالب شیرین تو یا جان شیرین برلب است ۲ / ۱۰۵

از رنج فراق و شوق وصال ورشك رقیب در عشق به حبیب و جور روزگار غدار و در جدائي از یار نیز فراوان یاد شده است

زبیم هجر و امید وصال آن محبوب
گداخت خامه و بالید در کفم مکتوب ۲ / ۹۳

خاك از تیغ فراقم بجگر زخمي داشت
کفنم مرهم کافور بران زخم گذاشت ۱۰۱ / ۰

وصف مي یاقوت رنگ وشراب چون زنگ ومجالس باده گساری وباده پیمائي که اصطلاحا خمریات گویند نیز فراوان آمده است

به بزم مي پرستان سرکشي بر طاق نه زاهد
که میریزند مستان بی محابا خون مینا را ٤/٥٨

بعد مردن هم نگردم سیراز صهبا کشي
مي به خم نوشم چو گردم خاك درمیخانه ها ٩/٦٢

به مجلسي که برد باده از لب دلدار
مي در آتشه باشد بجای آب خمار ٧/١٧٠

در فصل بهار پارسا نتوان شد
هم صحبت ارباب ریا نتوان شد
فیضي نبرد هیچکس از زاهد خشك
سیراب ز موج بوریا نتوان شد ٣/٢٣٢

دیوان غني از فرائد تاریخي خالي نیست و برخي اشارات ودلالتها بوقایع وحوادث تاریخي در آن مي یابیم مانند مراثي که در حق شعراء ومعاریف عهد خود سروده است که ضمنا ماده تاریخ آن حادثه را نیز در بردارد واز آنجمله قطعاتیست که در وفات کلیم ومرگ میرالهي شاعر ووفات امیرالامراء اسلام‌خان سروده است. در بعضي موارد اوضاع کشمیررا بما نمایانده است مانند بیت زیر -

گلشن کشمیر را امسال شادابي کم است
گرگل ابری نمایان است آنهم بي نم است ٦/٩٤

واین بیت

خلق سرگردان همه از قحط آب ودانه اند
هرکرا دیدیم غیر از آسیا در گردش است ٤/١٣٠

که اشارت به قحط وغلا در دیار کشمیر کند. همچنین اشعاریکه دال بر خصوصیات فردی وحیات شخصي شاعر باشد نیز در دیوان او یافت میشود ونمونه های ازان را در حین ترجمه احوال او یاد کردیم

اعلام تاریخي وجغرافیائي واسماء کتب وبلاد ورجال ومعاریف وانبیاء واولیاء و شعراء وعرفا وغیره آنچه در دیوان غني آمده است ذیلا باذکر صفحه یاد میکنیم

کرشکن	۳/۱۳۷ و ۵/۱۷۱	وادی ایمن	۸/۶۹
	۵/۲۰۶	هندوستان	۴/۹۴ و ۲/۱۵۸
لیلی	۳/۱۱۹		۷/۲۲۴ و ۴/۲۲۵
مجنون	۹/۱۰۵ و ۹/۱۳۷	ید بیضا	۳/۱۴۸
	۹/۱۴۴ و ۲/۲۰۹	یعقوب	۳/۹۳ و ۴/۱۳۷
	۹/۲۱۲ و ۱۰/۲۱۹		۱/۱۵۱ و ۷/۲۴۷
مسیحا	۳/۵۹ و ۱۲/۹۸	یوسف	۳/۹۳ و ۵/۱۱۳
مصر	۱۲/۷۲ و ۳/۱۲۱		۳/۱۲۱ و ۴/۱۳۷
	۳/۲۲۰		۷/۱۴۶ و ۴/۱۶۲
مصطفی	۱۲/۲۵۳		۲/۱۶۶ و ۳/۲۲۰
منصور حلاج	۷/۱۰۳ و ۱/۱۸۶		و ۱/۲۲۳
موسی	۷/۲۱	....	

چنانکه قبلا نیز اشارت شد غنی بسبب استغناء ذاتی و مناعت طبع و علو همت بستایش جبابرهٔ ستمگر یا سلاطین دادگر و وزراء و امراء نپرداخته وزبان بمدح نیالوده وچون برخی شاعران درن همت چنین لفظ "دُردری" را بمانند حکیم قبادیان" درپای خرکان" نریخته وتنها مدیح وستایش که میتوانیم در دیوانش بیابیم دورباعی در نعت حضرت محمد رسول اکرم صلعم (ص ۲۳۵ و ۲۴۲) و دو بیت در مدح شهدای کربلا (ص ۱۳۶) ویک رباعی احتمالا در ستایش اورنگزیب عالمگیر (ص ۲۳۶) ویکی در تعریف قلندر (ص ۲۳۳) میباشد.

غنی را مثنویی است که در ذکر حجام سروده است و با این بیت آغاز میشود.

مرا بر تن زبانی گشت هر مو
شوم در وصف حجامی سخنگو ۱/۲۴۴

و نیز درضمن مفردات بیتی در وصف او دارد

زنقد بی نیازی کیسهٔ او آنچنان پر شد
که از دست کسی چیزی بجز ناخن نمیگیرد

غنی همچنانکه به مدیح لب نیالوده از هجا نیز بری بوده واز رکاکت الفاظ و

بذائت لسان دور بوده. هیچگاه در بیان مقاصد و احساسات خود حتي در مضامین عاشقانه و امثال آن عفت کلام را از دست نداد و شعر را که "لطیفه الهي" اش خوانند بد سخناني یاوه و بیهوده بي ارج نساخته است. تنها در ضمن رباعیات او رباعیي مي بینیم که در ذم حاسدی "طغرا" نام سروده است

طغرا که بود روح کثیفش چو جسد
با صاف ضمیران شده دشمن ز حسد
گوید که برند شعرش ارباب سخن
نامش نبرند تا به شعرش چه رسد ۱/۲۳۴

میل به تجرد وخوی عزلت گزین گوشه نشین غني و محیط پرورش و نشائت او با روح حماسي ورزم جریانه منافات کلي داشت و لهذا غني هیچ شعر رزمي نسروده و شاید اگر هم میسروده دارای اهمیت و لطفي نبود. در جزء مفردات بیتي مي بینیم که وصف رزمگاه است

رزمگاه از تیرها گشته نیستان قلم
همچو شیر بیشه آید در نظر شیر علم ۵/۱۹۵

و این یگانه شعر رزمي شاعر ما میباشد.

قسمتي از اشعار نیز وصف الحال شاعر است و بیان آلام و مصایبي است که از جور گیتي بدو روی نموده و تنش را فرسوده و ضعف قوای او را عارض گشته و دیده اش از نیرو افتاده مانند قصیده ای که بمطلع

روز و شب از بسکه زمین گیرم ز درد دست و پا
پیکر من میزند پهلو بنقش بوریا ۱۱/۲۵۲

و قبلا نیز قسمتي از اینگونه اشعار را یادکردیم و ذیلا برخي از آنها را مینگاریم

گشتم چنان ضعیف که چون نور مهر و ماه
پشتم ز بار سایه دیوار بشکند ۹/۱۴۶
بسکه نتوانم ز ضعف تن قدم زد پیش و پس
سیر پای من درون کوچه کفش است و بس ۴/۱۷۴

حبان بلب از ضعف نتوانندرسید
ما بزور ناتوانی زنده ایم ۳/۱۹۸
نماند از ضعف تن آخر بجز نامي زمن باقي
نگیني مینماید گر نهند آیینه در پیشم ۷/۱۹۹
از ضعف دست بامن گیرائیي نماندست
آخرچسان توانم راه عدم گرفتن ۱/۲۰۸
بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
ازگرمي تب گداخت جسم زارم
جز نام نشان نماند از پهلوی من
اکنون گویا چو حرف پهلو دارم ۱/۲۳۹

در امور اخلاقي و تربیتي و حکمي نیز اشعار بسیار در ضمن غزلیات و قطعات و مفردات غني آمده است و شاعر با هنرمندی خاص مطالب تربیتي و فلسفي ونکته‌های اخلاقي را درضمن تمثیلات زیبا بیان داشته‌است مانند

روشن بقناعت شود آیینه باطن
ماهي که دل افروز بود نان جوین است ۵/۹۸
تربیت را چه اثر گر نبود استعداد
آسیا صاف چو آیینه نگردد ز غبار ۵/۱۶۸
ای صاحب هوش عیب مي نوش بپوش
بیهوشي مردم بته هوش بپوش
بیني زکسي اگر بدی یا شنوی
در پرده چشم و پرده گوش بپوش ۱/۲۳۶
ای دل نخوری فریب ارباب دغا
غافل نشوی ز دشمن دوست نما ۲/۲۲۶
بدگرچه دمي چند به نیکان بنشست
سررشته نیکیش نیفتاد بدست

از تیره دلي پاك نشد خاکستر
هرچند که با آتش وآیینه نشست ۲/۲۳۰

هرکس که بخویشتن گماني دارد
چون در نگری عیب نهاني دارد

عمریست که در باغ جهان گردیدم
هرمیوه که دیدم استخواني دارد ۲/۲۳۳

گر نیل شری پای منه بر سر مور
غافل مشو از جوهر تیغ پر مور

عالم شده در چشم سلیمان تاریك
تا گشته عیان سیاهي لشکر مور ۱/۲۳۵

زنهار مکن تکیه بر افتادن سرکش
افتادن سرکش برد افتادن آتش ۵/۱۷۸

از نم احسان کس دست طلب را تر مکن
آبرو خواهي بنان خشك چون آیینه ساز ۹/۱۷٤

بر تواضع های دشمن تکیه کردن ابلهی است
پای بوس سیل از پا افگند دیوار را ۱۰/۷۱

مضامین عرفاني نیز در اشعار غني آمده و اوصافیکه از عزلت و خلوت و نقر کرده است خود از معاني صوفیانه و عارفانه بشمار میرود. مصطلحات عرفاني مانند تجرد وتجرید و سالك و پیر و فنا در اشعارش دیده میشود مانند

یوسف مصر تجرد (۱) داند
پیرهن هیچ کم از زندان نیست ۳/۱۲۱

---

(۱) "تجرد بضم برهنه کردن وشمشیر از نیام بدر کشیدن و بریدن شاخهای درخت تا آزاد شود و در اصطلاح درویشان تجرید از خلایق و علایق و تفرید از خود" دیوان غني چاپ نولکشور سال ۱۹۳۱ میلادی ص ٤۹ حاشیه ۱

سالك نرسد بي مدد پير بجاى
بي جوركمان ره نبرد تير بجاى ۹/ ۲۲۱
عاشق بفنا سير ز معشوق نگردد
ماهي طلب آب كند گرچه غذا شد
عنان نفس كشيدن جهاد مردان است
نفس شمرده زدن كار اهل عرفان است ۸/ ۱۰۳
بي رياضت نشود نشئه عرفان حاصل
تاكدو خشك نگرديد مي ناب نيافت ۳/ ۱۲۳
از سلوك صاحب باطن كسي آگاه نيست
ميرود برآب ونقش پاى اودرراه نيست ۷/ ۱۱۱

۳ ـ نقد اشعار و سبك آن

در عهد شاعر ما چنانكه از تذاكر و تواريخ و قرائن شعرى شعراء و تصريح برخي ازآنان برميآيد شعرگفتن به ابتذال كشيده بود زيرا هرنااهلي بانگيزهٔ حسن شهرت طلبي با عدم مايه علمي وادبي به شعرگوئي ميپرداخته است وبدين سبب است كه برخي شاعران نيكو سخن و مايه ور مجبور به صمت و سكوت ميشدند وآنانكه ميدان را در دست نااهلان ميديدند بگوشه عزلت ميخزيدند و در تنهائي وخلوت سكونت ميگزيدند چنانكه غني نيز باين امر اشاره ميكند

آنراكه بود در همه فن دست تمام
نامش نبرد زبي تميزى ايام
طفلي كه ز بوستان بخواند ورقي
چون سرو برآورد زموزوني نام ۵/ ۲۳۸
لاف موزوني زند مانند سرو
هركه خوانده صفحهٔ از بوستان ۷/ ۲۱٤
از بسكه شعرگفتن شد مبتذل درين عهد
لب بستن است اكنون مضمون تازه بستن ۶/ ۲۱۵

این متشاعران بی مایه با سرقت اشعار دیگران میخواستند نام "شاعر" برخود گذارند وبگفته تاج الحلاوی "از مجموع صنایع شعر این صنعت راانتخاب کرده اند ودرآن باب بغایت چالاك وماهرند" (۱) واشعار غنی نیزازسرقت یغماگران ادبی مصئون نبوده است چنانکه دراشعاری چند به سرقت اشعار خود اشارت کرده می گوید:

یاران ببرند شعر ما را .
افسوس که نام ما نبرند ۱۶۵ / ۵

ز مضمون دزدی یاران نمیباشد غمی ما را
چنان بستیم مضمون راکه نتواند کسی بردن ۲۱۰ / ۶

به بزم نکته سنجان سرخروئی از سخن دارم
پرد رنگم چودزدی معنی رنگین برد از من ۲۱۰ / ۸

اگرچه هیچ شاعری را نمیتوان یافت که از اسلاف خود متاثر نشده باشد وبنحوی از انحاء از جهة استعمال الفاظ وقوالب یا مضامین ومعانی، اوزان وقوافی تحت تاثیر متقدمین خود قرار نگرفته باشد ولی این امر شدت وضعف وکثرت وقلت دارد و بستگی دارد بقوه ابتکار وابداع از طرفی ونیروی تقلید شاعراز طرفی دیگر. هرچند غنی از پیشینان خود متاثر شده است ولی بمانند برخی متشاعران اندك مایه که مضامین دیگران رااخذکرده ودرقالب دیگری می نمایانند یا همان الفاظ ومعانی را بتقدیم وتاخیر بنام خود جلوه میدهند او به اخذ مضمون دیگران نپرداخته

بر نداریم ز اشعار کسی مضمون را
طبع نازك سخن کس نتواند برداشت ۱۰۱ / ۷

از نزاکت اوفتد مضمون من
گربمضمون کسی پهلو زند ۱۶۰ / ۶

اصولا غنی معتقد است که باید ذهن شاعر خلاق باشد وخود طرح سخن کند

---

(۱) دقایق الشعر مصحح سید محمد کاظم امام تهران ۱۳۴۱ ص ۹۷

غني طرح سخن خود کن اگر میل سخن داری
چرا باید تصرف در زمین دیگران کردن ۲/ ۲۱۲

وگرنه آن به که دهان بر بندد و لب نگشاید

گر سخن از خود نداری به که بربندی زبان
تا بکي چون خامه راني حرف مردم بر زبان ۲/ ۲۰۵

غني خود بحداثت و تازگي اشعار خود اشارت کند و گوید

بود گویا طفل نورفتار شعر تازه ام
کز لبم تا رفت بیرون برزبانها اوفتاد ۱/ ۱۶۰

اشعار غني محتوی معاني باریك و خیال تازه و مضامین بکر میباشند و این از خصایص بارزه اشعار اوست . او همواره در پي جستن معاني و مضامین بدیع بوده است و در اندیشه خیال تازه

خیال نازکم را نیست تاب ناخن دخلي
غني هرگز نباشد طاقت نشتر رگ گل را ۱۰/ ۹٤

جامم بغیر کاسه‌ٔ زانوی فکر نیست
باشد خیال تازه شراب کهن مرا ۱/ ۹۰

جلوه حسن تو آورد مرا بر سر فکر
تو حنا بستي و من معني رنگین بستم ۳/ ۱۹۷

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گلشني
هست هر بیتي درو عشرتسرای عندلیب ۱٤/ ۹۳

ازاین رو دقت در موجودات و حوادث عالم و باریك بیني در اشیاء طبیعت که اصولا باید از خصایص ذاتي یك شاعر واقعي باشد ذات او را لازم و مقارن بوده است. معاني دقیق و مضامین لطیف او نتیجه همین دقت نظر و مولود این باریك بیني است که او در اشیاء عالم داشته و با دیده محققانه در آنها مینگریسته و با تخیل شاعرانه و اندیشه حکیمانه از آنها نتیجه ای گرفته است و تا در دریای تفکر دری شاهوار نیافته است و لولویي نایاب بشست نمي انداخته از پای نمي نشست و به

حزن بسنده نمیکرد وبه جلوه آن نمیپرداخت.

از فکر تا سخن نشود قابل رقم

مانند خامه سر زگریبان نمیکشم ٤/١٩٧

شاعر به نرگس مینگرد و "جام خالي" آن جلب نظر اورا میکند و یك معني عالي عرفاني استنتاج مي نماید و میگوید

نشاني نیست درخمخانه خاك از مي عشرت

زجام خالي نرگس همین آواز مي آید ٨/١٢٦

یا چون سنگ آسیا را از نظر میگزراند چنین مضموني در خاطر وقاد شاعر نقش میبندد

فتد چون رخنه در کار تو بگشاید در روزی

زسنگ آسیا درگوشم این آواز میآید ١٠/١٢٦

وامثال ونظایر این فراوان است وازحد شمار بیرون

یکي از خصوصیات شعراء دقت در استعمال کلمات والفاظ ورعایت تناسب درمیان آنها است مثلا در این بیت

بیمار عشق در خم محراب ابرو یش

خواهد چو چشم او باشارت نماز کرد ١٠/١٣٤

تناسب و مراعات النظیر بنحو عالي مشهود است ونیز اشاره بدین مطلب دارد که چون بیمار را در نماز طاقت قیام و قعود نیست میتوانند باشارت نماز بگزارد (در بیان صنایع اشعار غني در ضمن مراعات النظیر شواهدی براین معني خواهیم آورد) و همین موضوع است که باشعار او لطفي بخشیده

چه عجب طبعم اگر دعوی اعجاز کند

که بلطف سخنم نیست کسي را سخني ٢/٢٢

یکي از خصایص شعر غني و همچنین دیگر شعرای سبك هندی چنانکه اشاره کردیم ایراد معاني دقیق وباریك است در قالب الفاظي ساده و مانوس و گاهي عامیانه و همین موضوع صفت ممیزه سبك هندی از بعض اشعار متقدمین که موصوف به

داشتن معاني و مضامين دقيقه است ميباشد زيرا در اشعار آنان الفاظ و عبارات نيز خود دارای غلاقت و عدم استيناس برای مردم اين زمان ميباشد و حال آنكه سادگي در الفاظ و عبارت يكي از خصوصيات سبك غني و شعرای همسبك اوست چنانكه خود گويد

مي نمايد سخنم ساده ولي بي ته نيست

از ته چشمه آيينه كسي آگاه نيست ۹/ ۱۰۶

وشايد سبب همين سادگي و عوام نهمي است كه اشعار شعرای سبك هندی در نزد عامه مردم مقبوليت دارد و بسياری از آنها را مردم درصحبتهای عادی و علمي بنحو مثل و شاهد ميخوانند واز خواندنش لزت ميبرند.

اگرچه غني در جايي تمام اشعار خود رامنتخ پنداشته و سرتاسر ديوانش را "بياضي" و قابل نقل دانسته است وگويد

طلب از من چه كني ديوان را

كه بياضي است همه اشعارم ۶/ ۱۹۹

ولي اين امريست غير قابل قبول و هيچ شاعری را نميتوان يانت كه جميع اشعارش در لطف ودقت ورقت يكسان باشد حتي اساتذه متقدم و بگفته غني

شعر اگر اعجاز باشد بي بلند و پست نيست

در يد بيضا همه انگشتها يكدست نيست ۱/۱۰۱/۱۰۱

خاصه اين بلندي و پستي در اشعار شعرای سبك هندی بيشتر مشهود است زيرا آنان همراره در پي كشف "خيالي تازه" وابداع معاني بكری بوده و هرگاه بدان ميرسيدند آن را در بيتي بيان ميكردند و سپس اين بيت كه ماده ساختن غزل يا قطعه ای ميگشت كه باصطلاح برخي آنرا بيت الغزل گويند وچون غرض از انشاء ابيات ديگر تكميل شعر بوده است لهذا اغلب ديده ميشود كه غزليات اين گروه از شعراء بالتمام دارای معاني بديع ولطافت و جزالت نيست وانتخاب از غزليات آنها وتنظيم منتخبات متعدد از شعرای اين دوره علت اين معني است. بهرحال پستي و بلندی در شعر "مرشگانان" اين عهد فراوان دسيده ميشود و اينكه غني گويد

نبود بلند و پستي در شعر مرشگافان
یکدست باشد آری انگشتهای شانه 6/218

سخني است گزاف و اگر در حق خود نیز گفته* است

بسکه پستي و بلندی شد ز شعرم برطرف
میشود هر مصرعم با مصرع دیگر طرف 4/181

راه مبالغه پیموده است زیرا هر صاحب ذوقي با مراجعه بدیوان او در مییابد که تمام ابیات از لحاظ فصاحت و بلاغت و جزالت و حتي " تازگي خیال " که منظور نظر او بوده است یکسان نیستند.

درمیان غزلیات غني تعداد ابیات برخي از حد متعارف کمتر است مثلا غزلهای سه بیتي و چهار بیتي بسیار است مانند این غزل بمطلع زیر

نشئه پابوس خود زین بیش مگذار آب را
ای نهال باغ حسن از خاك بردار آب را 2/83

که چهار بیت دارد و این غزل که عده ابیات آن سه بیت است

بروز هجرکي سیر گلستانم هوس باشد
که گلبن بي گل روی تو درچشمم قفس باشد 4/139

و علي هذالقیاس. وچنانکه میدانیم اینها خارج از قیاس و بیرون از حد و رسمي است که برای غزل تعیین کرده اند و هرچند در آثار استادان پیشین مانند مولانا و صایب و دیگران نیز دیده میشود ولي میتوان اینگونه اشعار را اصولا غزل محسوب نداشت (هرچند معنا اطلاق غزل برآنها صادقست) و در شمار قطعه دانست باآنکه مطلع آنها مصرع و مضامین آنها در مغازلات است زیرا قطعه هم میتواند دارای این خصوصیات باشد (1)

غني در بیتي تکرار مضامین را بي لطف شمرده و میگوید

در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست
کي دهد رنگ ار کسي بندد حنای بسته را 3/65

---

(1) رجوع کنید به تحول شعر پارسي - زین العابدین مؤتمن ص 42 و 51

ولي در ديوان او باشعاری بر ميخوريم كه آنها مكرر در ديوان آمده است و برخي تشبيهات و تمثيلات باالفاظ مختلف در مواضع متعدد تكرارشده است ، حتي گاهي بيتي عيناً با اسقاط جزئي مكرر گرديده است چنانكه درردیف تاء این بیت —

تكمه نبود كه سرازجيب برون آورد است
جامه ات گوی ز پیراهن یوسف برداست ٥/١١٣

آمده است و سپس بااسقاط "است" بعينه در رديف هاء بدينگونه نقل شده است

تكمه نبودكه سراز جيب برون آ ورده
جامه ات گوی ز پیراهن یوسف برده ٣/ ٢١٨

اما مضامين تكراری ديوان غني را در اين ابيات مي بينيم

توانگران نرسانند نفع مفلس را
كه هست زاغ كمان بي نصيب از پر تير ٥/ ١٦٧

مفلس نبرد بهره زپهلوی توانگر
كي تير پر خويش دهد زاغ كمان را ٥/ ٧١

ايضا

خار از سخت جاني فرهاد ساخت رو
بر سنگ خارا صورت شيرين بهانه ايست ١١/ ١٠٤

پيدا نبود صورت شيرين و بيستون
خارا ز سخت جاني فرهاد ساخت رو ٧/ ٢١٦

ايضا

نيست موج جوی شيرازسنگ خارا آشكار
كوهكن را شد سفيدازگريه چشم انتظار ٥/ ١٧١

چشمش سفيد شد برانتظار دوست
حرفيست اينكه كوهكن آورد جوی شير ٩/ ١٧١

ايضا

تا رقم زد خامه وصف قامت محبوب ما
جزالف حرفي نداد كاغذ مكتوب ما ٥/ ٧٩

تا وصف قد نازك او پیش گرفته
حرفي بزبان غیرالف نیست قلم را ۷/ ۸۹

از تمثیلات تکراری میتوان ابیات ذیل را برای نمونه یادکرد

روشن زمن جهان ومن از بخت تیره داغ
کي سایه چراغ شود محو از چراغ ۱/ ۱۸۱
هرجا بود روشن دلي باشد زبخت تیره داغ
تاریکي پای چراغ زائل نگردد از چراغ ۲/ ۱۸۱

مضامین ابیات زیر نیز مکرر آمده است

آب چون نیست گذارد بدهن تشنه عقیق
دیده ام لخت جگر دارد اگر شد بي نم ۶/ ۲۵۱
لخت جگر بدیده ام از قحط گریه است
چون آب نیست تشنه نهد در دهن عقیق ۷/ ۱۸۲

ایضا

نفس ما شده از سوختگي خاکستر
سزد آیینه اگر صاف شود از دم ما ۶/ ۷۸
نفس من شده از سوختگي خاکستر
گر شود آیینه روشن زدم من چه عجب ۱۲/ ۹۴

باید توجه داشت که اینگونه تکرار ها خاص غني نیست و در دواوین شعرای سبک هندی چون صائب وحتي متقدمین خاصه مولانا بکثرت دیده میشود .

٤ـ برخي نکات دستوری در اشعار غني

در سیر دیوان غني ببرخي از نکات صرف و نحوی باز خوردیم که ذیلا آنها را ذکر میکنیم واین را نیز یاد آوریم که آنچه ذکر میکنیم تماما از مشخصات خاصه اشعار او نیست بلکه آنچه از قواعد وضوابط دستوری و خلاف قیاسهای نحوی در اشعار او دیده ایم متذکر میشویم .

۱- در مقام تمني و ترجي گاهي افعال بسياق قدماء با ياء تمني آمده است مانند

تا بچشم آن تغافل پيشه ميشد آشنا
کاش بودی برگ نرگس کاغذ مکتوب ما ۶/ ۷۹

دختر رز از نگاه گرم افتد در حجاب
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۱۰/ ۹۱

دیده دررخسار خوبان دوختن خوش دولت است
کاش هر مژگان من چشمي چو سوزن داشتي ۱۸/ ۲۲۳

میکشیدیم انتقام درد خویش از آسمان
کاش بودی دست و پا مانند فکر من رسا ۶/ ۲۵۳

در برخي موارد نيز بدون ياء استعمال شده است

باریست گران بر رخم از ضعف بدن رنگ
ای کاش پرد زود زرخساره من رنگ ۸/ ۱۸۳

سیما لیدند تا مرا استادان
ای کاش که گوش میشدم سرتاپا ۱۰/ ۲۲۶

در علاج درد اعضاء سخت حیران مانده‌ام
کاش میکردم زحیرت یك نفس گم دست و پا ۴/ ۲۵۳

حلقه های دام ماهي همچو عینك شد زیخ
کاش بیند چشم او خط شعاع آفتاب ۶/ ۲۵۴

آخر دلم شکسته شد از درد استخوان
ای کاش بشکند چو دلم استخوان درد ۱۲/ ۲۵۶

۲- در مورد شرط گاهي افعال با ياء استعمال شده است مانند

از زبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند
گر نبودی سخت رو از شرم میگردید آب ۵/ ۲۵۴

۳- در بعضي اشعار در ديوان غني بضمايری بر ميخوريم كه قبل از مرجع آمده است و باصطلاح اضمار قبل الذكر است مثلا در بيت زير

گر چنین از سنگ طفلان رخنه ها افتد درو
آشیان بلبل ما میشود آخر قفس　　۵/۱۷۴

که مرجع ضمیر "او" "آشیان بلبل" است و قبل از آن یاد گردیده است. در بیتي دیگر گوید

آیینه شد از عکس رخش محمل لیلي
حق بر طرف اوست که دیوانه خویش است　　۳/۱۱۶

که اگر مرجع ضمیر "ش" را "لیلي" بگیریم ضمیر قبل الذکر است و شارح و محشي دیوان نیز متذکر این معني گردیده است و در معني بیت چنین آورده است (۱) " یعني محمل لیلي از عکس رخ لیلي بمنزله آیینه رونما شده است. اگر لیلي روی خود را درآن دیده دیوانه حسن و صفای خویش گردد حق بجانب ای سزاوار دیوانه شدن است" ولي چنانچه بتوانیم مرجع "ش" را محبوب ذهني شاعر بدانیم دیگر این امر خلاف قیاس پیش نخواهد آمد.

۴ ـ گاهي فاعل یا مسندالیه در جمله بقرینه جمله ثاني در جمله اول حذف گردیده است و نمونه های از آن در ابیات زیر مي بینیم

خبر میآورد گاهي زکوی دوست مجنون را
سگ لیلي ازین ره خوشتر از آهوست مجنون را　　۳/۷۸

شده چشم سگان کوی جانان چار از شوقش
بچشم کم نه بینید ای رقیبان استخوانم را　　۱/۸۸

تا نسوزد نکند میل بلندی چو سپند
چشم بد دور ازین اختر طالع که مراست　　۲/۱۱۰

هردم ازگوشه خاطر سر جستن دارد
معني تازه غزالیست که بستن دارد　　۲/۱۳۳

در دهان ماگره گردید چون دندان غني
دانهٔ گر شد نصیب ما ز کشت روزگار.　　۱۱/۱۶۹

---

(۱) دیوان غني نو لکشور لکنو ۱۹۳۱ ص ۴۶

از عمر دمي بيش نصيبش نبود
هر چند حباب سر زد از آبحيات ۶/ ۲۲۰

۵ - در هنگام عطف دو مصدر گاه يكي بصورت مصدر مرخم(۱) استعمال شده است مانند اين بيت

ني جاى درون رفتن وني پاى برون شد
درمانده اين دايره ام همچو جبلا جل ۴/ ۱۸۵

۶ـ شارح و محشي ديوان در اين بيت

شام غم كز چشم من دورآن مه پرنور بود
چون لگن يك ميل نور از ديده ما دور بود ۷/ ۱۴۸

قائل بتقدير حرف ' در ' گرديده است واصل كلام مصنف را " در شام " دانسته است و گويد (۲) "تقدير حروف بحرف وغيره اكثر دركلام اساتذه ميشود. صائب راست

تفنه معني تازه است مرا ساغرگوش نتوان كرد مرا خواب بافسانه خط

يعني "بخواب". ولي بايد دانست دركلماتي كه خود ظرف زمان يا مكان هستند هيچ احتياجي بتقدير حرفي مانند " در" و"ب" (كه افاده ظرفيت كنند) نيست و در واژه هاى چون " بمهرگان" و " درزمستان" و " در بهاران" تاكيد ظرفيت منظور بوده است و كلماتي چون شام و صبح و بهار و مهرگان وغيره خودبخود مفيد معني ظرفيت هستند

۷ـ حذف حرف اضافه از مفعول غير صريح (۳) در اين بيت

پروانه گو بمير ز غيرت كه شمع را
روشن كنند خلق بخاك مزار ما ۶/ ۸۸

---

(۱) البته بمعناى مصدرى زيرا مصدر مرخم گاه بمعناى حاصل مصدر و گاه بمعناى مصدر بكار ميرود (رك بدستور زبان فارسي تاليف پنج استاد ۱۳۳۴ - ص ۱۳۵ - ۱۳۶

(۲) ديوان غني نولكشور لكنو ۱۹۳۱ ص ۶۸ (۳) يا حذف علامت مفعولي صريح زيرا " را" مفعول صريح گاهي جانشين برخي حروف اضافه ميشود (رك دستور زبان فارسي غلام حسين كاشف اسلامبول ۱۳۲۹ ه ق ص ۴۵ ـ ۴۶

که دراصل "به پرزانه گو" یا "پروانه رابگو" بوده است

۸ - گاهي شاعر به تشنیه وجودش پرداخته بدین معني که گاه بدو شخصیت در خود قایل شده است واز خویش به صیغه غایب تعبیر کرده است چنانکه گوید

بسکه در گوشه عزلت چو غني دل بستم
هرکه شد گوشه نشین دردل ما جا دارد ۸ / ۱٤٦

واین نزد متقدمین نیز معمول بوده است چنانکه حافظ فرماید

گفتمش سلسله زلف بتان از پي چیست
گفت حافظ گله از دل شیدا میکرد (۱)

۹- "را" ی فك اضانه گاه بدون تقدیم وتاخیر مضاف ومضاف الیه استعمال شده است مانند این ابیات

مگر زد خنده دندان نما بروی سگ لیلي
که از شادی نگنجد استخوان درپوست مجنون را ٤ / ۷۸

زشوق گوشه دستار اوازبسکه بیتاب است
پرد مانند شبنم هر نفس چشم هوس گل را ۸ / ۸۰

آدمي در عهد پیری بیخرد گردد غني
میشمارم طفل خود را ریخت دندان مرا ۷ / ۹۰

در صورتیکه استعمال "را" فاکه اغلب واکثر در هنگام تاخیر مضاف و تقدیم مضاف الیه است (۲)

۱۰- دربیت ذیل

تا برنیامدست زکامم زبان غني
چرخ سیاه کاسه چو کلکم نداد آب ۸ / ۹۱

---

(۱) دیوان حافظ طبع میرزا محمد قدسي شیرازی بمبئ ۱۳۲۲ ص ۱۷۲

(۲) در جمله ایکه فعل متعدی یا یکي از مشتقات آن بصورت مضاف بکار رود برای فك اضافه پس از مضاف الیه علامت مفعول صریح (مستقیم) "را" آورده علامت اضافه را حذف کنند - رك اضانه دکتر معین ص ۲۰۳

فعل ماضي نقلي (نیامد است) بجای ماضي مطلق استعمال شده است ودرین موضوع باید "نیامد" گفت – بقرینه فعل بعد (نداد)

۱۱– مصدر "نمودن" بصورت معین فعل نیز بکاررفته است چنانکه درین

بیت
کلاه از نخوت شاهان ربوده
سران را زیردست خود نموده ۲/۲۴۴

---

۵ – توافي اشعار

هرچند بصیرت وآگاهي ودقت نظر در وجود شاعرما فراهم بوده است ولي گاهي توجه بسیار به انشاء مضامین ومعاني وابداع خیالات تازه سبب گردیده است که سخن پرداز کشمیر از بعض قواعد وقوانین علم قوافي دور افتد و خللي به قوافي اشعار برسد مثلا در قطعه (غزل چهار بیتي) زیر –

قوت بازو نیاید بي صفای دل بکار
تیغ تا در زنگ باشد برگ بیدی بیش نیست
آتش از سوز دلم چون دود میپیچد به خویش
شعله دوزخ بچشمم برگ کاهي بیش نیست
زور بازو مرد را وابسته مشت زر است
دست خالي درحقیقت آستیني بیش نیست
کم زحیرانات باشد پیش ارباب تمیز
آدمي کز انفعال جرم سر در پیش نیست (صفحه ۱۰۲)

خطاهای رخ داده است . نخست آنکه درین قطعه "بیش نیست" ردیف میباشد و در بیت آخر از این معني غفلت شده است واصلا روی وقافیه ای وجود ندارد. ثانیا شاعر "بیدی" را با کاهي" و" آستیني" قافیه کرده است واین نادرست است. نیز در قطعه زیر

تا رقم زد خامه وصف قامت محبوب ما
جزالف حرفي ندارد کاغذ مکتوب ما
تا بچشم آن تغافل پیشه میشد آشنا
کاش بودی برگ نرگس کاغذ مکتوب ما ۷۹/۵ و ۶

"کاغذ مکتوب ما" بعینه تکرار شده است و فساد کلي در قافیه رخ نموده است. همچنین در قطعه زیر (۱)

در چشم اهل بینش آخر سبك در آئي
گرچون حباب خواهي بر روی آب رفتن
جای که باده باشد گو محتسب نباشد
شبگرد را نزیبد بر روی آب رفتن
جای که نفع نبود اندیشه ضرر نیست
کي از سراب باشد بیم در آب رفتن

"بر روی آب رفتن" یا "آب رفتن" مکرر بدون اختلاف معني آمده است و این خبط است (۲) در تك بیتي زیر

ازان در دلبریها طاق مي بینم دو ابرویش
که ازپیوستگي باهم یکي گشته دوابرویش ۶/۱۷۸

چنانچه غرض شاعر تصریع دو مصرع باشد چنانکه گاه درمفردات معمول است تصریعي نادرست و قافیه ای نابسامان است. ازاینگونه مسامحات وتکرارات در قوافي اشعار فراوان دیده میشود و برای نمونه برخي ازآنها را یاد میکنیم. مثلا در غزلي درصفحه ۹۱ "آفتاب" یا "ناب" و "سراب" و "حباب" و "کتاب" و "آب" هم قافیه است ولي چهار مرتبه تکرار شده است و همچنین کلمه "آب" در غزلي که با ین

---

(۱) دیوان غني لکنو ص ۱۰۹ سطر آخر و ص ۱۱۰ سطر ۱ و ۲

(۲) در نسخه طبع سرینگر ص ۲۱۰ قافیه بیت دوم "در آفتاب رفتن" آمده است و در اینصورت اشکالي پیش نمیآید.

مطلع شروع میشود

آدم خاکي زخامي دارد از مي اجتناب

کوزه گل پخته چون گردد نمیترسد زآب ۹/۹۱

چهار بار آمده در غزلي که مطلعش

سرنامه مکتوب تو سر رشته کین است

سطریکه در این نامه بود چین جبین است ۱۳/۸۷

" زین است " در دو بیت آخر غزل که دنبال هم اند تکرار شده است. و " گوهر" در این ابیات از غزل نه بیتي در صفحه ۹۵

کس زفیض بحر جودش در جهان محروم نیست

پشت ماهي پر درم مشت صدف پرگوهراست

بسته شد هرچند دریك بحر معني هاى تر

معني مردم حباب و معني من گوهراست

باتر شیرین رانسنجد کوهکن در دلبری

در ترازو گرچه یکسو سنگ یکسوگوهر است

که ضمنا دنبال هم نیز آمده است. و" دامان را" در ابیات اول ودوم ازاین غزل هفت بیتي که دنبال هم نیز میباشد

بریزش زیر بار خود درآور ساده لوحان را

بیفشان سیم وزر چندانکه بردارند دامان را

زدست انداز دشمن نیست غم خلوت‌گزینان را

که بیم آستین نبود چراغ زیر دامان را ۷۳/٤و۵

و" دهان ما" و" آسیاى ما" و" رقم پیدا" و" قلم پیدا" نیز در غزلیاتي بر صفحه ٦٤ و ٦٩ و ۷۰ و۷۲ تکرار شده است وامثال این بسیار است وذکر همه آنها در اینجا میسر نیست

از عیوب ملقبه قوافي چون شایگان درغزل زیر درصفحه ۲۱۰

هموار گردد از نقر هرجا درشت خوئیست
نقش حصیر باشد بهتر ز موج سرهان
دیدم که نکته سنجان دزدند شعر مردم
من نیز شعر خود را دزیدم از حریفان
گشتیم زنده در گور از بس درین غم آباد
کردیم خاك برسر در ماتم عزیزان

که "حریفان" با "عزیزان" قافیه شده است و نیز در قصیده ای که بدین مطلع سروده است

از دم سرد زمستان بسته شد در آشیان
بیضه های عندلیبان همچو دندان در دهان ۷/۲۵۵

"رهروان" را با "بلبلان" قافیه کرده است و علاوه "بلبلان" و "دهان" نیز مکرر آمده است . نیز در غزلي بدین مطلع

بچشمم آب ورنگي نیست خوان پادشاهان را
که دارد کاسه درویش نعمتهای الوان را ۹/۷۲

"پادشاهان را" را با "بیدماغان" در این بیت

نباشد بي سر زلفت سر بوئیدن مشکم
که بوی نافه باشد مری بیني بیدماغان را ۱۳/۷۲

قافیه کرده است .

ایطاء خفي را در غزلي در دو بیت زیر

روشن به قناعت شود آیینه باطن
ماهي که دلا فروز بود نان جوین است
ساغرزدن سبز خطان بي مزه ای نیست
صهباکشي ریش سفیدان نمکین است ۹۸/۵و۶

در دو لفظ "جوین" و "نمکین" مي یابیم

اغلب و اکثر اشعار در دیوان غني مردف اند. بردیفهای اسمي و فعلي و حرفي

وغیره. درمیان آنها ردیفهای جمله ای دشوار و طویل نیز دیده میشود که اینک اشاره ای به آنها میکنیم

است وبس

قسمت ما زین گلستان خار حرمانست وبس
دست ما برگ گلی گر چید دامان است وبس ٤/۱۷۵

برروی آب رفتن

در چشم اهل بینش آخر سبک درآئی
گر چون حباب خواهی برروی آب رفتن ۲/۲۱۰

بیش نیست

ترت بازر نیاید بی صفای دل بکار
تیغ تا در زنگ باشد برگ بیدی بیش نیست ۱۱/۱۰۲

تازه است

چهره اش از سبزه خط گلستانی تازه ایست
در ریاض حسن گلرویان خزانی تازه ایست ۵/۱۰٦

چون آستین

بسکه میپیچد بیاد آن سرین چون آستین
شد پراز چین عاقبت دامان زین چون آستین ٦/۲۰۳

خویش مرا

زروی ماه سیاهی بنور ماه نرفت
نیامدست بکاری کمال خویش مرا ۱۲/٦۰

درخواب رفته است

نی چشم مست او بشکر خواب رفته است
بخت سیاه ماست که درخواب رفته است ۹/۱۰۱

راما نم

درسفر همرهم غم وطن است
گل با خار چیده را مانم ۱۲/۱۸۷

سفید شده است

زگریه ام نه همین چشم تر سفید شده است
کزآب دیده مرا موی سر سفید شده است ٤/١٠٤

شد چشمش

زخواب ناز نتواند دمي بیدار شد چشمش
مگر با سرمه نعمت سیاهم یار شد چشمش ٥/١٧٧

که دارد

آن سرو روان جای در آغوش که دارد
دستي به نوازش بسر دوش کي دارد ٥/١٣٤

نسازد صیاد

بلبل شوخ مرا رام نسازد صیاد
تاز تار رگ گل دام نسازد صیاد ٤/١٢٥

٦ـ صنایع بدیعي

چنانکه پیشتر اشارت کردیم غني و اقرانش بگاه استعمال کلمات در انتخاب و تلفیق آنها توجه ودقت خاصي داشتند و همین التفات وتوجه به خصوصیات الفاظ و در نظر گرفتن خصایصي برای آنها سبب میگردید که شاعر صنایع مختلف را مد نظر داشته باشد همواره بتناسب لفظي و معنوی بین کلمات توجه کند و بسبب این امر است که در اشعار غني صنایع بدیعي را بحد وفور مي بینیم وحتي گاه دریك بیت چندین صنعت مشاهده میشود که این نیز خود صنعتي است بنام "ابداع" یا "سلامة الاختراع".

از صنایعي که دراشعار غني بیشتر بچشم میخورد تمثیل وجناس وایهام و مراعات النظیر است که تقریبا هیچ بیتي را ازآن خالي نتوان یافت . صنایع دیگر نیز ــ خواه لفظي یا معنوی ــ در اشعار آمده است که ذیلا آنها را با ذکر نمونه

چند یاد میکنیم.

(الف) ارسال المثل یا تمثیل

"مثالیه" بطوریکه مولانا شبلي نعماني گوید "ادعائي کردن و برای اثبات مدعا دلیل شاعرانه پیش کشیدن است." (۱) و بقول او "باني این طرز کلیم — علي قلي سلیم — میرزا صائب و غني هستند. طرز مزبور منتها درجه حسن قبول پیدا کرده و تا خاتمه شاعری هم رواج داشته است." (۲) و جای دیگر گوید "مضامین مثالیه ابتدا هم معدود وانگشت شمار یافت میشد. قصیده مشهور امیر خسرو سرتاسر در همین صنعت یعني صنعت مثالیه است. لیکن کلیم — میرزا صائب — و غني آنرا گوئي یك فن خاص قرار دادند و چون این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و همقلم میزیستند و با هم مشاعره میکردند ظن غالب این است که اثر همصحبتي این طرز را جولانگاه مشترك گردانیده است." (۳) و صاحب تذکره نتایج الافکار اظهار عقیده میکند که غني "در مراتب نظم بفکر رنگین شاني عظیم پیدا کرد وازمعدن طبع متین جواهر نازك خیالي بکف آورد. کلامش در تمثیل گوئي بي نظیر است واشعار آبدارش یکسر دلپذیر" (٤). استادیي غني در صنعت تمثیل حتي امروز هم که سه قرن از فوت او میگذرد مورد قبول شعرای هند است چنانکه شاعری بنام غلام قادر گرامي از حیدرآباد هندوستان در وصف شاعر دیگری گوید (۵)

چنان تمثیل را داده رواجي   که از فکر غني گیرد خراجي

غني گاهي تمثیل را در مصراع نخست میآورد مانند —

جای بینائي سواد دیده باشد ني بیاض
هیچکس در روز فیض شبنمی بیند بخواب   ۱/۹۲

---

(۱) و (۲) شعرالعجم جلد سوم مولانا شبلي نعماني ترجمه فخر داعي گیلاني- تهران ص ۱۷
(۳) ایضا ص ۱۸۲   (٤) تذکره نتایج الافکار- بمبئی ص ۵۱۲
(۵) کشمیر جلد دوم ص ٤۵۲

ابر نتواند شدن از کثرت باران سفید
حیرتي دارم که چون شد دیده گریان سفید ٦/١٥١

دندان مار گرچه با فسون توان کشید
از زلف او جدا نتوان کرد شانه را ٣/٦٣

چون مه نوکه نگردد ز شفق هرگز سرخ
ناخن همت من رنگ نگیرد ز حنا ٣/ ٧٤

ز روی ماه سیاهي بنور ماه نرفت
نیامدست بکاری کمال خویش مرا ١٢/٦٠

دید چون پروانه را در خلوت فانوس رفت
شمع در بازار خوبان خوش دکاني گرم کرد ٣/ ١٦٠

نورکم میدهد از روغن ناصاف چراغ
کلفت از دل نبرد مي چو نباشد بیغش ٦/١٧٦

موی چون از سر جدا گردد نمیگردد سفید
عیش غربت مرد را پیوسته میدارد جوان ٤/٢٠٥

و گاه در مصراع ثاني

بجو دوری ز همجنسان نشاطي گر طمع داری
چون میبیني جدا از یکدگر لبهای خندان را ٣/ ٧٣

نمیباشد مخالف قول و فعل راستان باهم
که گفتار قلم باشد ز رفتار قلم پیدا ٣/٧٠

نور حسن از دیده تر دامنان پنهان برد
بي نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب ١٣/ ٩١

خرمن عمرش تلف شد هرکه ازکس زر گرفت
داد سر برباد چون در شمع آتش در گرفت ١/١١٢

روشندلان ندارند از هم غبار کلفت
کي تیرگي پذیرد آئینه از دم صبح ٢/١٢٥

برد در اضطراب از اهل عالم هرکه کامل شد

طپیدن درمیان جمله اعضا قسمت دل شد ۲/۱۵۱

ربود دل زمن وشد رقیب زین بیدل

چه خوش بود که برآید زیك کرشمه دوکار ۹/۱۷۰

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر

دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم ۱۰/۱۹۱

چاره سازان هم زدرد خود غني بیچاره اند

کي تواند بخیه زد سوزن بزخم خویشتن ۱۲/۲۰۸

شاعر مادر اشعار فوق بیشتر دلایل و تمثیلهای شاعرانه بکار برده ولي اصولا شاعر تمثیل گوی دارای قدرت مشاهده قوی میباشد وآنچه راکه دراطراف او روی میدهد با دقت مطالعه وباچشم گشوده مینگرد و حتي حوادث کوچکي که درنظر عموم بي اهمیت است برای شاعر دراك و حساس موضوعي قرارمیگیرد واو جهة اثبات ادعای خود دراشعار از آنها استفاده میکند و در کلام شاعر ما نیز اینگونه تمثیلات فراوان است مانند ــ

بي ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل

تا کدرو خشك نگردید مي ناب نیافت ۳/۱۲۳

زند ربط بهم پیوستگان را گفتگو برهم

سخن چون درمیان آمد دو لب ازهم جداگردد ۷/۱۳۸

رفیق اهل غفلت هرکه شد از کار میماند

چوپای خفته پای دیگر از رفتار میماند ۵/۱۵۱

توکل پیشه را روزی بدست خویش میباشد

مکد انگشت خود کودك چو نبود شیرپستان را ۱/۷۳

باتو نزدیکم ولي دورم زفیض عام تو

موم در زیر نگین خالي است از نقش نگین ۱/۲۰٤

درمکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست

کم دهد رنگ ارکسي بندد حنای بسته را ۳/۶۵

(ب) صنعت ایهام

صنعت ایهام یا تخیل و توریه (۱) یکي از صنایع بدیعي است که درکلام غني فراوان است و شعرای همعصر و همچنین تذکره نویسان وسخن سنجان متاخراواستادي اورا دراین فن قبول کرده اند چنانکه بندرابن داس خوشگو اورا " سرخیل ایهام بندان" خطاب کرده است (۲) . غني این صنعت را بمرحله کمال رسانید و سپس این صنعت بدیعي طوری مورد پسند شعرای متاخرواقع گردیدکه شاعری باسم گور بخش حضوری در جواب هر بیت غني شعری سروده دیواني فراهم آورد (۳) اینك نمونه های ازآنرا درابیات ذیل مي بینیم —

مطرب گر آرزوی تو فریاد ما بود
مانند ني بدیده فغان مي کنیم ما ۵/۶۷

نتوان چو زاهد ازره خشکي بکعبه رفت
کشتي ببحربباده روان میکنیم ما ۷/۶۷

کس وقت نزع بر سرم از بیکسي نبود
شرمنده ام زعمرکه آمد بسر مرا ۳/۷۶

آزرده ام ز دیدن مردم عجب مدار
گر اوفتاد مردم چشم از نظر مرا ۴/۷۶

زبان ني بآواز بلند این حرف میگوید
که میسازد بیکدم چوب را صاحب‌نفس گویا ۱۰/۶۳

اشعارآبدارم تا شد محیط عالم
انداختند درآب یاران سفینه ها را ۳/۸۸

---

(۱) رك به المعجم ص ۲۳۶ —۲۶۴ و حقائق الحدائق ۵۶ - ۵۹ و دقائق الشعرص ۴۰-۴۲ ودره نجفي ص ۱۸۹ - ۱۹۰

(۲) و (۳) سفینه خوشگو مرتبه عطاءالرحمن کاکوی چاپ پاتنا ۱۹۵۹ ص ۳۴۸

هرکه چون من زد قدم درراه استغنا غني
اطلس گردون بپای همتش پاتابه ایست ٤/١٠٣

مدام از حباب است ساغر بدست
شده مي بدور لبت مي پرست ٤/١١٣

ني زپای هم خبر دارم نه از دست سبو
دست و پا گم کرده چون من دراین میخانه نیست ٥/١١٨

کسي که زنده باظهار زندگي باشد
دمیکه گشت زدعوی خموش گویا نیست ٦/١١٨

بکام دل رسانیدست مي از دوستي ما را
الهي تادم آخر بکام دوستان باشد ٥/١٢٩

نمیکند بمن ناتوان نگه آن شوخ
زبیم آنکه بگویند ناتوان بین است ٧/١١٥

غني زترك محبت بسي پشیمانم
ززلف یارگرفتم دل و شدم دلگیر ١/١٦٨

(ج) مراعات النظیر

صنعت مراعات النظیر که نامهای دیگرآن تناسب (یا متناسب) و مواخاه و ایتلاف است (١) مستعمل ترین صنعت دراشعار غني است که ذیلا نمونه های ازآن ذکر میشود.

به بیداری خیال زلف خوبان میکند شبها
زبس پیوسته بیند چشم من خواب پریشان را ٦/٧٣

---

(١) المعجم ص ٢٨٣ - ٢٨٤ و حدائق الحقایق ص ٤٦ - ٥٠ دقائق الشعرص٥٢-٥٣ وترجمان البلاغه ٧٥ - ٧٦

مگر زد پرتو خورشید حسنت درجهان آتش
که برج آبي چاه است منزل ماه کنعان را ۸/۷۳

سعي بهر راحت همسایگان کردن خوشست
بشنود گوش از برای خواب چشم افسانها ٤/٦٢

ترهمچو آسیا نشد از آب نان ما
از تشنگي است خشك زبان در دهان ما ١/٦٤

از بسکه وصف چشم سیاه تو کرده ایم
گردید میل سرمه زبان در دهان ما ٤/٦٤

تا کرده ایم دره شوقت قدم ز سر
آتش بود ز داغ جنون زیر پای ما ٧/٧٢

چاره کار بدست من ومن بیچاره
بند انگشت به ناخن نتوان کردن وا ٤/٧٤

شد روشنم ز شمع که در بزم حریفان
خاموش شدن مرگ بود اهل زبان را ٣/٧١

کرد سربا نامهٔ آن ماه تا صد راه را
ای کبوتر پر مکن از اشك حسرت چاه را ٨/٧٦

رشته را از پنبه توحید تا منصور بافت
اختلافي درمیان سبحه وزنار نیست ٧/١٠٣

سالکان راه عشق آسان زخود بگذشته اند
تا کمانش پل بروی آب پیکان بسته است ٤/١١٥

بیمار عشق در خم محراب ابرو یش
خواهد چو چشم او باشارت نماز کرد ١٠/١٣٤

برزبان تانع اگر حرف لب نان گیرد
زود از شرم زبان در ته دندان گیرد ١٠/١٣٩

جوی شیراز بر فرهاد مگر میآید
که بهم خسرو و شیرین شکر آبي دارند ١/٦١

(د) تشبیهات

تشبیهات لطیف و بدیع در دیوان غني بسیار است و دراینجا بمصداق "القلیل تدل علي الکثیر" نمونه های ازآنها را یاد میکنیم

تشبیه "حروف مکتوبه" به "زنجیرقلم" (ص ۴/۷۰)

بدست از زلف اوتاسرخط دیوانگي دارم
چو کلکم شکل زنجیراست ازنقش قدم پیدا

وتشبیه "ابرو" به "مصرع" (ص ۱۱/۹۶)

یك موی فرق نیست میان دوابرویت
خوش مصرعي به مصرع دیگررسیده است

"آبله پا" به "قبله نما" (ص ۵/۱۳۲)

من از قدم سعي بمقصود رسیدم
هرآبله پای مرا قبله نما شد

تشبیه "زبان" به "بال" (ص ۱۱/۱۲۶)

زتحریك زبان دائم بهرسو میرود شعرم
چه مرغ است اینکه از یك بال در پروازمیآید

و"زخم" به "گرداب" و "بخیه" به "موج" (ص ۶/۱۵۰)

در هوای آب تیغش بسکه دل بیتاب بود
بخیه برزخم توگوئي موج درگرداب بود

"درم" به "چنار" (ص ۱۱/۱۷۰)

گلي نچید ازین باغ جز تهیدستي
کسیکه تکیه کند بردرم بسان چنار (۱)

"دندان" به "ژاله" (ص ۱۰/۱۲۸)

---

(۱) زیرا در چوب چنار نقوش مدوری بسان درم میباشد

ریخت دندان ز دهن رفت جوانی برباد

آه ازین ژاله که در مزرع بختم افتاد

و"مژگان" به "سیاه لشکر" (ص ۲/۲۱۶)

به پیش چشم تر نرگس سپر ز برگ انداخت

چو دید جمع سیاهی لشکر از مژگان

و "مژگان" به "نبض بیمار" (ص ۷/۱۰۷)

عاشقان را جنبش مژگان چشم یار کشت

عالمی را اضطراب نبض این بیمار کشت

برخی از تشبیهات که غنی در اشعار خود بکار برده چندان خوب نیست که نمونه از آن نیز که به چشم خورد در زیر نگاشته میشود مانند "میل سرمه" به "مار غبار آلود" (ص ۶/۱۹۵)

زند بی دوست زنبور نگه صد نیش بر چشمم

بود مار غبار آلوده میل سرمه در چشمم

و "گره زلف" به "مهره مار" (ص ۵/۶۳)

سامان دل خیال گره های زلف بست

گوهر بود ز مهره مار این خزانه را

و نیز "زلف یار" به "مهره مار" (ص ۱۰/۶۰)

دل از خیال گره های زلف یار پر است

گهر ز مهره مار است در خزانه ما

قسمتی از تشبیهات بصورت اضافه آمده است و آنها را بملاحظه علم دستور بدو قسمت اضافات تشبیهی و اضافات استعاری یاد میکنیم

اضافات تشبیهی

آتش صهبا (ص ۸/۶۳)

ندارد در هوای گرم لطفي آتش صهبا
هلال عید دانم گر رگ ابری شود پیدا

آیینه آب (ص ۷/۸۷)

وضع ملائم بود تیغ زبان را سپر
تیره نسازد نفس آیینه آب را

آیینه آفتاب (ص ۷/۹۳)

گر نه صفای تنت هرشربا باشد چرا
پیش دم صبح هست آیینه آفتاب

آیینه باطن (ص ۵/۹۸)

روشن بقناعت شود آیینه باطن
ماهي که دلافروز بود نان جوین است

آیینه زانو (ص ۱/۸۶)

بسکه بي زلف بتان دست زدم برزانو
صورت شانه گرفت آیینه زانوی ما

آیینه ماه (۳/۱۳۳)

زنگ از دل نبرد در شب هجرت مهتاب
بي رخت آیینهٔ ماه شکستن دارد

ابر دیده (ص ۷/۲۱۸)

بگلشن بي تو ابر دیدهٔ ما رینحت باراني
که گردید آشیان عندلیبان چشم گریاني

ابر طالع (ص ۱۲/۱۲۹)

ابر طالع را تماشا کن که در فصل بهار
بیضهٔ بلبل برای گلشن ما ژاله شد

باده عتاب (ص ۳/۹۰)

ما باده عتاب زلعل تو میکشیم
باشد می دو آتشه آب خمار را

بحر باده (ص ۷/۶۷)

نتوان چوزاهد از ره خشکی بکعبه رفت
کشتی ببحر باده روان میکنیم ما

بخیه سکوت (ص ۵/۱۹۷)

برلب چوآستین زده ایم بخیه سکوت
انگشت گر زنی بلبم وا نمیشود

برق آه (ص ۲/۲۵۰)

جسته از بسکه برق آه از دل
خرمن ماه مانند یک پر کاه

بیابان توکل (ص ۶/۱۷٤)

در بیابان توکل توشه در کار نیست
زاد این ره دانه دل بس بود همچون جرس

پرکاه هلال (ص ۱۳/۷۰)

چشم فلک که میپرد از شوق ابرویت
بر دیده مینهد پر کاه هلال را

پنبه صبح (ص ۹/۱۸۰)

درشب وصلت چوخواهد بزم ما روشن کند
پنبه صبح آورد گردون برای تار شمع

پنبه غفلت (ص ٤/۱۹۶)

تکیه گوش پر از پنبه غفلت کردم
چشم پوشیدم و خوابی بفراغت کردم

تنور فلك (ص ٣/٦٤)

گوئي که در تنور فلك تحط هيزم است
تا اشتها نسوخت نشد پخته نان ما

تير مژگان (ص ٥/٩٦)

ناوك نازتو در ديدن من جا دارد
تير مژگان ترا مردم چشمم سپر است

تير فراق (ص ١٠/٢٥٠)

بسفر رفتي واز تيغ فراقت پيهم
زخم چندان بمن آمد که نيايد بقلم

تيغ گريبان (ص ١/٨٣)

ز درد عشق ضعيف است بسکه پيکر ما
شود به تيغ گريبان جدا ز تن سر ما

جام خالي نرگس (ص ٨/١٢٦)

نشاني نيست در خمخانه خاك از مي عشرت
زجام خالي نرگس همين آواز مي‌آيد

جامه ديوانگي (ص ٦/٢٠٠)

جامه ديوانگي چون برتد خود دوختم
بخيه ها از خار پا بر دامن صحرا زدم

چراغ آيينه (ص ٤/٢٣٢)

نتوان نفس گم شده را پيدا کرد
افروختن چراغ آيينه چه سود

چراغ لاله (ص ١١/١٢٩)

تا بصحرا هرطرف روشن چراغ لاله شد
گردباد از پرتوآن شعله جواله شد

چرخ حلاج (ص ۱۰/۲۵۵)

آسمان چون چرخ حلاج است کزگردش بخاك
پنبه ودانه زبرت وژاله ریزد هر زمان

حصار جام جم (ص ۵/۷۰)

غني تا چند پرسي دستگاه اهل دنیا را
که باشد وسعت آن ازحصار جام جم پیدا

حصارخط (ص ۱۲/۶۳)

رهد کي درحصارخط زدزدان معني ررشن
کجا مهرازکلف محفوظ دارد خرمن مه را

خامه ایجاد (ص ۵/۱۳۸)

چون نباشم در ندامت کزپي تصویر من
رنگ خجلت بر جبین خامه ایجاد بود

خانه زنجیر (ص ۱/۷۷)

چنان بیاد سرزلف او گرفتار سیم
که غیرخانه زنجیرنیست منزل ما

خم افلاك (ص ۳/۱۲۸)

باده عیش نشوید زدلم گرد ملال
خویش راگرخم افلاك ته خاك کند

خواب مرگ (ص ۱۲/۱۰٤)

غافل مشوزعاقبت کار خود غني
دل نه بخواب مرگ که دنیا فسانه ایست

دراشك (ص ۵/۱۰۹)

چشم سفید زد در اشك مرا بخاك
حرفیست اینکه پنبه نگهبان گوهر است

ریگ شیشه ساعت (ص ۱۴۹/ ۵)

کسي آواره تاکي در دیار خویشتن باشد
چو ریگ شیشه ساعت مسافر در وطن باشد

رشته حب الوطن (ص ۷٤/ ۹)

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

زال چرخ (ص ۱۱۰/۵)

چنان بروی زمین نقش حسن ناپیدا است
که زال چرخ به چشمم بت هلال ابروست

زبان شیشه (ص ۱۳۸/ ۱۰)

گوید زبان شیشه نهاني بگوش جام
هرکس که سر کشد بجهان سرنگون شود

زمین شعر (ص ۹۲/ ۱٤)

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گلشني
هست هر بیتي در و عشرتسرای عندلیب

زمین طرح (۱۷٤/ ۳)

نگفته ایم غزل در زمین طرح رفیع
که میشود سخن ما درین طرح کم سبز

سنگ شیشه (ص ۸۳/ ٦)

محنت کجا ز سردی دی میکشیم ما
از سنگ شیشه آتش مي میکشیم ما

شاخ تنزل (ص ۱٦۵/ ۷)

توان ز شاخ تنزل گل ترقي چید
نفس به ني چو فرو شد بلند میگردد

شعله آواز قلقل و شمع مینا (ص ۲/۵۹)

بود از شعله آواز قلقل بزم مي روشن
سرت گردم مکن خاموش ساقي شمع مینا را

صبح ابد (ص ۹/۵۹)

ز آسیب صبا آسوده تا صبح ابد باشد
کند شمع از پر پروانه گر تعویذ بازو را

صبح بنا گوش (ص ۱۰/۱۰۱)

تا دیده ایم صبح بنا گوش یار را
از چشم ما چو چشم گهر خواب رفته است

صیدگاه دهر (ص ۵/٦٤)

از صید گاه دهر نگشتیم نا امید
زاغ کمان ماست شکار کمان ما

طائر معني (۸/۱٤۳)

آید از تار نفس طائر معني در دام
ای حریفان قفس گوش مهیا دارید

طفل هوس (ص ۲/۲۰۷)

شد بسته به پستان صدف شیر که هرگز
طفل هوس من ندهد تن بمکیدن

طفل اشك (ص ۲/۱۱۱)

از کنارم دختر رز کرد تا پهلو تهی
کار من اکنون غني با طفل اشك افتاده است

ظلمت آباد بدن (ص ۲/۱۰۵)

زنده نتوان بود بي لعلت که مشتاق ترا
یا لب شیرین تو یا جان شیرین برلب است

غنچه خاطر (ص ۱/۱٤۲)

در لحد غنچه خاطر ر کفن بگشاید
دل غربت زده از صبح رطن بگشاید

فانوس حباب (ص ۱۳/۹۱)

نور حسن از دیده تردامنان پنهان بود
بي تصيب از پرتو شمع است فانوس حباب

قید خرد (ص ۱/۵۸)

جنوني کو که از قید خرد بیرون کشم پا را
کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را

دسته نرگس (ص ۳/۱٦٥)

نیست حسن بي بقا شایسته دلبستگی
با چراغ برق يك پروانه همراهي نکرد

کلاه حباب (ص ۷/۱۱۷)

تا دید سر برهنگي طفل اشك ما
دریا بدست موج کلاه حباب دوخت

گل آتش (ص ۸/۹٦)

سوز دلم چو شمع بجای رسیده است
کز تنم اشك من گل آتش دمیده است

گل شمع (ص ۷/۱۱٦)

سنبل زلف که درگلشن بزم است امشب
که گل شمع زبویش گل شبو شده است

گلیم بخت (ص ۷/۱۹٤)

شبي بمجلس آن مه چو شمع جا کردم
گلیم بخت سیه را بزیر پا کردم

مصرع ابرو (ص ١٦٤/١)

گردون زشوق مصرع ابروی آن نگار
با آب زر رقم زده نامش هلال کرد

نهال شمع (ص ٨٠/٥)

آزاده ام زقید زمین چون نهال شمع
بردم فرو به آب وگل خویش ریشه را

اضافات استعاری

آستین انقلاب (ص ٧٨/٨)

چون بر آرد دست چرخ از آستین انقلاب
کاسه دریزه سازد چینی فغفور را

انگشت حیرت (ص ٧٣/١٠)

غني تا نقش خط گشت از نگین لعل او پیدا
دهن شد خاتم انگشت حیرت ساده لوحان را

پای خم و دست سبو (ص ١١٨/٥)

ني ز پای خم خبر دارم نه از دست سبو
دست و پا گم کرده چون من درین میخانه نیست

پنجه خورشید (ص ٢٥٥/٣)

پنجه خورشید را از دست برد دی نماند
آنقدر قوت که اندازد ز روی خود نقاب

چشم چاه (ص ١٦٢/٤)

غني مشکل بود دل کندن از خوبان پس الفت
هنوز آب از غم یوسف بچشم چاه میآید

دست رد (ص ١٠٢/٤)

تا شد انگشت نما طره ات از حسن قبول
شانه برگیسوی خوبان دگر دست رد است

دهن سوزن (ص ۱۲۶/۵)

هیچگه دم نزد از دوختن چاك دلم
رشته هرچند زبان در دهن سوزن کرد

رخسار شمع (ص ۱۸۰/۸)

چشم دلسوزی نمیباید ز دشمن داشتن
آستین کي پاك سازد اشك از رخسار شمع

زانوی فکر (ص ۹۰/۱)

جام بغیر کاسه زانوی فکر نیست
باشد خیال تازه شراب کهن مرا

زخم نی (ص ۹۹/۹)

هرزخم ني ز نغمه شیرین لبالب است
زنبور خانه ایست که ازانگبین پراست

گوش جام (ص ۱۳۸/۱۰)

گوید زبان شیشه نهاني بگوش جام
هرکس که سرکشد بجهان سرنگون شود

گلوی شیشه (ص ۹۰/۵)

بسکه برلب جانش از رنج خمار مي رسید
در گلوی شیشه آب از پنبه میریزیم ما

ناخن بیداد (ص ۲۰۹/۶)

خسته از ناخن بیداد نسازم جگری
خون لعل از رگ خارا نکند تیشه من

ناخن همت (ص ۷٤/۳)

چون مه نوکه نگردد زشفق هرگز سرخ
ناخن همت من رنگ نگیرد زحنا

(هـ) تلميحات

صورت معشوق هرجا جلوه گر گردد خوش است
کوهکن داند به از آیینه سنگ خاره را ٤/٨٩

از گریه آب تیشه فرهاد ریختم
چشمي که شد سفید کم از جوی شیر نیست ٢/٢٠

غني مشکل بود دل کندن از خوبان پس الفت
هنوز آب از غم یوسف بچشم چاه مي آید ٤/١٦٢

گندم از بهر طمع خنده بر آدم دارد
یارب این در بجهان بررخ کس باز مباد ٣/١٣٤

غني تا چند پرسي دستگاه اهل دنیا را
که باشد وسعت آن ازحصار جام جم پیدا ٥/٧٠

حمائل کرد شیرین دست خود در گردن خسرو
مگر میل حنا بندی زخون کوهکن دارد ٣/١٣٧

مرید خضرتوان شد که با حیات ابد
تن از حباب باظهار زندگي ندهد ٦/١٥٩

چون قبله نما خضرره اهل جهان باش
سرگشته خودورا هنمای دگران باش ٣/١٧٧

چاك پیراهن یوسف نبرد بي معني
خنده برپاکي دامان زلیخا دارد ٧/١٤٦

چشم کرم مدارزشاهان که جزنهد
آیینه خلعتي زسکندر نیافت است ٤/١٢٢

ای که خواهي رخنه در ملك سلیمان افگني
درزمین خاکساری خانه چون مور گیر ١/١٧٢

تن ضحاك کشید از رگ گردن آزار
قصه مارکه مشهور شدافسانه شمار ٣/١٦٨

میزنند پهلو به نخل طور از آتش چنار
زیبدار خود را کلیم وقت دادند باغبان ۱/۲۵۵
دم بریدن سر شمع میکند روشن
که خوشتر از دم عیسی بود دم شمشیر ۱۰/۱۶۷
فریب نعمت شاهان مخور که از فغفور
صدای کاسه خالی بگوش میآید ۶/۱۵۴
دولت ظاهر باطن شود از می حاصل
خم روایت ز فلاطون کند و جام ز جم ۹/۲۵۱
قارون ته خاك رفت از طول امل
تا بردارد درم ز پشت ماهی ۱۰/۲۴۲
مگر آن شاه خوبان کرد مصر حسن را غارت
که باشد برجبین داغ غلامی ماه کنعان را ۱۲/۷۳
نمی بینم نهالی سایه افگن بر سر مجنون
مگر گاهی که بنشیند بزیر شاخ آهوی ۱۰/۲۱۹
نه دار آخرت نی دار دنیا در نظر دارم
ز عشقت کار چون منصور با دار دگر دارم ۱/۱۸۶
براه جستجوی او قدم نهمیده نه سالك
که موسی بی عصا این راه نتوانست طی کردن ۷/۲۱۰
چشم عاشق روشن است از پرتو دیدار دوست
شمع نخل وادی ایمن بود پروانه را ۸/۶۹
کس ز همرنگی ما مدعی ما نشود
که کف بحر حریف ید بیضا نشود ۳/۱۴۸
غنی روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن
که نور دیده اش روشن کند چشم زلیخا را ۷/۵۸
خضاب موی زلیخا مگر کند یوسف
که برده است سیاهی ز دیده یعقوب ۳/۹۳

زبوی جامه میانداز بخود یعقوب زین غافل
که یوسف با زلیخا عشق دریك پیرهن دارد ٤/١٣٧

(د) تضاد

صنعت تضاد که آنرا با نامهای متضاد ـ تطبیق ـ مطابقه ـ طباق و تکافو نیز نامند (١) از صنایع کثیرالاستعمال در دیوان غني است و نمونه های از آنرا درابیات زیر میبینیم

به بیداری خیال زلف خوبان میکند شبها
زبس پیوسته بیند چشم من خواب پریشان را ٦/٧٣

خون بجوش آمده از ذوق شهادت ما را
به که آبي بزند تیغ تو بر آتش ما ١٣/٧٣

تو نونهالي وما همچو ریشه ایم ترا
بود ترقي حسنت گل تنزل ما ٢/٩٠

آدم خاکي زخامي دارد از مي اجتناب
کوزه گل پخته چون گردد نمي ترسد زآب ٩/٩١

بحث کج در طبع شاعر میخلد ني دخل راست
طاقت خاراست ماهي را وتاب شست نیست ٢/١٠١

حساب روز وشب هجر را چه میپرسي
که روزنامه ما چون سیاهه شب بود ٥/١٥٨

هست رویش گل روی سبد باغ وجود
گرچه باشد دهنش غنچه گلزار عدم ١٤/٢٥٠

---

(١) المعجم ص ٢٥٦ ـ ٢٥٧ حدایق الحقایق ص ٢٧ ـ ٢٨ ودقائق الشعر ص ٢٩ و درة نجفي ص ٢٩ وترجمان البلاغه ص ٣١ ـ ٣٦

(ز) تـــكـــرار

صنعت تکریر یا تکرار (۱) نیز در ابیّات غني ملاحظه میشود.

شکل گردون گره و صورت اخترگره است
کارم از انجم وافلاك گره در گره است ۲/ ۱۱۲

کشمیر از صباحت روشن گر جمال است
حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است ۳/ ۱۱٤

پیرهن گل تن گل عارض گل لب دلدار گل
باغبان صنع بسته دسته زین چار گل ٦/ ۱۸٤

پیکر ساقي سراپا گوئي از گل ساختند
دست گل پا گل بدن گل چهره گل رخسار گل ۸/ ۱۸٤

(ح) جـنـاس

جناس یا تجنیس یا مجانسه را اقسامي بسیار است و در کتب علوم بدیعي شرح مفصل و مبسوطي در باره آن بیان شده است. ذیلا اقسام تجنیسات را که در دیوان غني یافته میشود با مثال ذکرمیکنیم.

تجنیس تام

بسکه آزرده ام از دیدن مردم چه عجب
مردم دیده اگر از نظرم افتاد دست ۷/۱۰۵

دم بریدن سر شمع میکند روشن
که خوشتر از دم عیسي بود دم شمشیر ۱۰/۱٦۷

---

(۱) المعجم ص ۲٥٤ ـ ۲٥٥ ردقائق الشعر ص ۱۷ ـ ۱۹ و دره نجفي ص ۱۳۲

تجنیس ناقص یا مختلف

گرد خود گرد غني چند کني طوف حرم
رهبری نیست دراین راه به از قبله نما ۶/۷۴

شدیم خاك زبس درخیال عارض او
سزد اگر گل خورشید روید از گل ما ۲/۷۷

ترك خواب آن ترك خونریز از پي نخچیر کرد
پر برون آورد از بالین وصرف تیر کرد ۵/۱۴۲

تجنیس زائد

زنقش پای تو گلها شگفت قالي را
نهال ساخته سرو قدت نهالي را ۱۳/۶۷

زروی ماه سیاهي بنور ماه نرفت
نیامدست بکاری کمال خویش مرا ۱۲/۶۰

آتش مي تیز سازد شعله آواز را
برکدوی باده باید بست تار ساز را ۳/۸٤

یکتن دراین زمانه بي داغ ماتمي نیست
کردیم سیر عالم از ماه تا به ماهي ۲/۲۲۱

تجنیس مرکب

شد شکرآب زشرم سخن شیرینم
گرمیان من وطوطي شکرآب است بجاست ۱/۱۰۰

تجنیس مطرف

خاره زسخت جاني فرهاد ساخت زر
برسنگ خاره صورت شیرین بهانه ایست ۱۱/۱۰٤

نگاه تیز می بینم بسوی او غزالان را
نگه دارد خدا ازچشم بدآن تیرمژگان را ۱۰/۷۲

تجنیس خط

جزشکار دل شیران نبود پیشه عشق
کز پر تیر بود برگ نی بیشه عشق ۳/۱۸۲
دولت ظاهر و باطن شود از می حاصل
خم روایت ز فلاطون کند و جام ز جم ۹/۲۵۱

تجنیس مردوف

ز غنچه تکیه چو شبنم بزیر سر ننهم
که به ز بالش پر هست بال خویش مرا ۱/۶۱

از صنایع دیگری که در ابیات غنی ملاحظه میشود نمونه چند مینگاریم

قلب یا مقلوب

دل از خیال گره های زلف یار پراست
گهر ز مهره ماراست در خزانه ما ۱۰/۶۰
شد رشته گلدسته زیادش دل زارم
آن دسته گل جای در آغوش که دارد ۷/۱۳٤

لف ونشر

عشق را دامیست درپست و بلند روزگار
کوهکن در بیستون ومجنون بصحرا بندشد ۹/۱۳۷

مبالغه واغراق

در موج خیز گریه من میکند شنا
دریا به پشت خویش کدوی حباب بست ۵/۱۱۶

بسکه پر آب است چون چشم ترم هر آبله
رفته ام در گل نرو هرجا که پا انشرده ام ۸ / ۱۹۹

<u>اشتقاق</u>

محرم است آیینه و آب ز عکست محروم
آب خواهد که به آیینه رساند خود را ۸ / ۷۹

بحرف قتل من روزی زبانت گشت میترسم
که از تاخیر بخت من دم شمشیر برگردد ۵ / ۱۵۷

کي زند پهلو بمن مجنون که در خاك جنون
سنگ طفلان شد مرا چون استخوان جزو بدن ۲ / ۲۰۶

---

(۷) تصرفات شعری

ایراد مضامین در قالب شعر و تقییداتي چون وزن و قانیه شاعر را وا میدارد که در جملات و عبارات دخل و تصرفي کند. تقدیم و تاخیر ارکان جمل و بعضي حذفها و اسقاطها در عبارات ازینگونه است. در کلمات و الفاظ نیز بمقتضای همان قیودی که وزن و قانیه برای شاعر پیش میاورد تصرفاتي چون تخفیف و تسکین و تصحیف وغیره نیز بوجود میآورد و بهمین جهت گفته اند "یجوز للشاعر مالا یجوز لغیره" و در کلام غني نیز بدینگونه تصرفات و حذفها بر میخوریم مانند اماله الف عیسي به یای در بیت زیر—

اهل دل از ترك خواب سیر فلك میکنند
عیسي وقت خود است هرکه شبي زنده است ۱۰ / ۱۰۷

وهمچنین تصرف و تغیر در حرکات کلمه "خورد" در رباعي زیر— (۱)

---

(۱) دیوان غني چاپ نولکشور لکنو ص ۱۲۳ ولي دیوان چاپ سرینگر ص ۲۳۲
(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تا فصل بهار رو به گلشن آورد
هنگامه افسرده دلي بر هم خورد
از حیرت عشق وشوخي حسن بباغ
بلبل به سبد گل به قفس باید کرد

تخفیف کلمات یکي از تصرفات شایع شعراست و هیچ دیوان فارسي را تهي ازان نتوان یافت . اما کلمات مخففه از شمار " محزوفات مستحسنه " است که "کلمه فصیحتر و ملایمتر گردد یا حذفي مشهور و متداول باشد" (۱) واز محذوفات مستکره و حذفهای نا روا در اشعار وی دیده نمیشود واگر قاعده ای را که صاحب لسان القلم در مورد استکراه محذوفات بیان داشته وآنرا تخفیف مشدد داشته (۲) در نظر بگیریم باید تخفیف " دکان " (۳) را در شعر زیر

دید چون پروانه را درخلوت فانوس رفت
شمع در بازارخوبان خوش دکاني گرم کرد ۲/۱۶۰

حذفي مستکره بدانیم . ولي باید گفت که تخفیف مشدد همواره مستکره نیست چه بسیار مشدداتي که پارسي زبانان به تخفیف استعمال کنند و فصیحان متقدم نیز بکار برده اند چنانکه همین کلمه " دکان " را مولانا مخففا استعمال کرده است و میفرماید —

بر دکان بودی نگهبان دکان / نکته گفتي با همه سوداگران
جست از سوی دکان سوبي گریخت / شیشه های روغن گل را بریخت (٤)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

بجای "بایدکرد" " باید برد" نوشته ودر دو نسخه خطي دیگر نیز " باید برد" آمده است ودر اینصورت تصرفي وتغییری درحرکات کلمه "خورد" لازم نیست .

---

(۱) لسان القلم في شرح الفاظ العجم تالیف عبدالقهار بن اسحق شریف مصحح ادیب هروی تهران ۱۳۳۶ ص ۳۸ . (۲) ایضا ص ۳۸

(۳) به تشدید تانب رجوع کنید المنجد چاپ بیروت

(٤) مثنوی معنوی مصحح رینولد نیکلسون طبع لندن ۱۹۲۵ جلد اول ص ۱۷

و آنند راج متذکر این استعمال مخففانه گردیده است و در ذیل ماده دکان گوید ــ « فارسیان بتخفیف استعمال نمایند » (۱) بنابراین در کلمه « دکان » حذفي مستکره نیافتادست و عرف مستعمل و مصطلح فارسي زبانان است . ما در زیر مخففات دیوان غني راا عم از اسم یا فعل یا حرف استنحراج کرده ذیلا بترتیب حروف تهجي مي نویسیم (۲)

آگهي	ص ۱۵	دگران	ص ۶۶ و ۸۱ و ۸۷
آیینه	ص ۱٤		و ۱۱۵
ار	ص ۱۰۸ و ۱۲۸	دهن	ص ۱۰ و ۱۱ و ٤۷ و
استادگي	ص ۱۰ و ۸٤		۱۳ و ۵۱ و ۶۰ و ۶۳
استادن	ص ۹٤		و ۷۷ و ۹۱
استاده	ص ۸۷	ره	ص ۱۳ و ۲۸ و ٤۷ و
اگه	ص ۳٤ و ٤۰ و ۱۲		۵۱ و ۵۲ و ۵۷ و ۶۱
بستان	ص ۵٤ و ۸۹ و ۱۳۱		و۶۵ و ۶۶ و ۷۰ و
بیهده	ص ۵۵		۸۳ و ۸۵ و ۸۶ و
پیرهن	ص ۸ و ۱۸ و ۵۰ و		۹۵ و ۹۶ و ۱۰۲ و
	۷٤ و ۸۰ و ۹۲		۱۰٤ و ۱۰۵ و ۱۰۹ و
چار	ص ۸۱ و ۹۲		۱۱۱ و ۱۱٤ و ۱۱۶ و ۱۲۷
چو	ص ۱۳ و ۱۱۰ و ۱۰۳		و۱۲۸ و ۱۳٤ و ۱۳۶
خامشي	ص ۱۳ و ۵۷		و ۱۳۷ و ۱۳۹
خانقه	ص ٤۵ و ۸۰	رهبر	ص ۱٤
خموش	ص ۱۲ و ۱۶ و ۷۷	رهنما	ص ۶۵
خموشي	ص ۳۹ و ۱۰۸ و ۱۱۱	ز	ص ۱۳ و ۱٤ و ۳۰ و ۶۲ و ۶۸
دگر	ص ۱۰٤ و ۱۳۰ و ۱۳۵		و۷۲ و ۱۰۸ و ۱۱۶ و ۱۲۵

---

(۱) فرهنگ آنند راج طبع دبیر سیاقي تهران ۱۳۳۶

(۲) شماره صفحه از روی دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو سال ۱۹۳۱ میباشد

بمراتب علمي و مقامات دانشي غني پيش ازاين اشارت كرديم . در اشعار وى بندرت باصطلاحات علمي وحكمي بر ميخوريم وشايد سبب آن باشد كه اشعار موجود غني اكثر غزل است و مضامين آن مطالب عاشقانه و توصيفات شاعرانه است واصولا اگر در قالب غزل كه بايد حقا محتوى مضامين لطيف و دقيق باشد مصطلحات علمي وفني را ايراد كنند آن لطافت ورقت كه لازمه آن است از دست ميرود ولي خواه ناخواه در اشعار شاعرى كه مدتها عمر خود را درمكاتب و مدارس بسر برده وبتفحص كتب و تصفح رسالات اشتغال داشته اثراتي باقي خواهد ماند واين معني در اشعار غني مشهود است چنانكه دربيت

در عالم مثال مثالت نبوده است
هرچندكز دريچه آيينه ديده ايم ۷/۱۸۶

اشاره به " عالم مثال " كرده است (۱)

ودرين بيت

حسن وجمال ذاتي است دشمن زيب عارضي
سرمه غبار خاطراست چشم سياه يار را ۲/۸۶

بدو اصطلاح " ذاتي " و " عارضي " بر ميخوريم (۲)

باآنكه محقق نيست كه غني خود سالك طريقت و رهرو مسالك عرفاني بوده است

---

(۱) " عالم مثال بالاتر از عالم شهادت است وفروتر از عالم ارواح وعالم شهادت سايه عالم مثال وعالم مثال سايه عالم ارواح است وآنچه دراين عالم است سايه عالم ارواح است وآنرا عالم نفوس نيز گويند ودر خواب چيزى كه ديده شود آنرا صورت عالم مثالي گويند " ديوان غني نولكشور لكنهو ص ۹٤ حاشيه ۱۰

(۲) " ذاتي - ذاتيات اشياء امورى هستند كه شئي را از غيرش جدا ممتاز

(بقيه حاشيه در صفحه بعد)

ولي در اشعارش با بعضي اصطلاحات عرفاني برميخوريم چون "تجرد" و "تجريد" و "سالك" و "پير" "فنا" وغيره در اشعار زير

چشم هركس كه شد از سرمه عرفان روشن
آتش طور ز هرسنگ تواند ديدن ۹/۲۱۱

در راه فنا حاجت همراه دگر نيست
چون شمع پي تا نله اشك روانم ۷/ ۱۹۱

چنان پرورد تجريدم بدامان تن آساني
كه ميگردد كبود از كسوت خارا برو دوشم ۱۱/ ۱۸۷

گر انجان كي بقطع راه تجريد آشنا گردد
كه خواهد زاد ره گر گرد خود چون آسيا گردد ۶/ ۱۳۸

از سلوك صاحب باطن كسي آگاه نيست
ميرود برآب ونقش پاي او در راه نيست ۷ / ۱۱۱

سالك نرسد بي مدد پير بجاى
بي جور كمان ره نبرد تير بجاى ۹/ ۲۲۱

عاشق بفنا سير ز معشوق نگردد
ماهي طلب آب كند گر چه غذا شد ۷/ ۱۳۲

همچنين مصطلحات طبي نيز در ديوان غني بچشم ميخورد

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)

ميسازند وذات هر چيزى عبارت از نفس آن چيز است اعم از شخص است . و در هر حال اركان وجودى ومقومات هر شي را ذاتيات آن ناميده اند در مقابل عرضيات كه امور خارج از ذات بوده و مقوم ذات نميباشد." و عارضي منسوب است به عارض و "عارض عبارت از امرى است كه خارج از اشياء و موجودات باشد"

(فرهنگ علوم عقلي دكتر سيد جعفر سجادى تهران ۱۳٤۱)

زسودا (۱) حرف مردم گوش کردن شد فراموشم
زخشکي مغز سرگردید آخر پنبه گوشم ۸/۱۸۷

صبا دمیکه بسودای (۲) زلف او برخاست
مرا زرشك به تن همچو شانه مو برخاست ۳/۱۱۲

چه خوش بالیده است ازگریه برخود مردم چشمم
نشاده درمیان آب گویا تخم ریحاني ۲/۲۱۹

گشتم زحرارت غریبي بیتاب
از صبح وطن بده تباشیر مرا ۵/۲۲۵

ونیز با مصطلحات برخي بازیها مانند بازی بیضه و طشت در این بیت

در چشم اهل بینش دنیا تمام بازیست
این انجم وفلك را دانند بیضه و طشت (۳) ۸/۱۰۸

واصطلاحات شطرنج در این ابیات

رفت عمرم در غریبي بر بساط روزگار
گرچه همچون مهرهٔ شطرنج دارم خانها ۸/۶۲

---

(۱) و (۲) "سودا بالفتح سیاهي ونام خلطي از اخلاط اربعه ودر فارسي بمعني دیوانگي و این مجازاست زیرا که بسبب کثرت خلط سودا جنون پیدا شود" دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو ص ٤٤ حاشیه ٦ ونیز بمعني عشق آمده.

(۳) "بازی بیضه و طشت چنان است که بازیگران بیضه را در طشت نهاده غایب میکنند وبازپیدا میآرند" دیوان غني نولکشور لکهنو ص ٤١ حاشیه ٦. مولف برهان قاطع در ذیل "تشت وخایه" آورده است — "نوعي بازی باشد وآن چنان است که بیضه ای را خالي کنند واز شبنم پرسازند وراه آنرا محکم ساخته در هوای گرم طشت مس گزارند واگر هوا گرم نباشد اندك آتشي زیرطشت نهند چون طشت گرم شود بیضه بجانب هوا پران گردد تا از نظر غایب شود" (برهان قاطع مصحح دکتر معین طبع دوم تهران ۱۳٤۲ جلد ۱)

پا بسکه کشید در سفر رنج
شد خانه نشین چو اسپ شطرنج 1/125

جای خود چون مهره شطرنج خالی میکنیم
دشمن ما میشود در خانه ما میهمان 3/205

سیلی نخوری تا زکف اهل زمانه
چون مهره شطرنج مرو خانه بخانه 3/217

---

(۹) تاثرات از زبان تازی

تاثرات غنی از زبان و معارف عربی که نسبة زیاد هم نیست به چند گونه است -

۱- تاثرات لغوی لغات تازی مستعمل در دیوان غنی از واژه های مانوس وآشنا است نه از لغات غریبه و مهجور و غرابت استعمال نیز ندارد یعنی خواننده بهنگام مطالعه اشعار غنی با واژه های غریب که برای فهم آن محتاج تامل وتفکر یا مراجعه به قوامیس و معاجم باشد بر نمی خورد. آنچه از لغات عربی بکار رفته است آنهایی است که نزد عامه اهل زبان آشنا است و لباس فارسی پوشیده است و صرف نظر از ریشه آنها جزء لغات فارسی بشمار میآید مانند احول (ص ۱۷۰/۲) اختلاط (ص ۸۱/۱) اضطراب (۱۰۷/۷) انفعال (ص ۲۸/۲) برقع (ص ۱۵۹/۵) بنط (ص ۱۰۹/۱) تردد (۱۲۶/۹) تشریف (ص ۱۵۲/۷) تغافل (۱۴۸/۲) تمول (ص ۱۸۷/۸) صنم (ص ۲۵۱/۵) صهبا (ص ۸۵/٤) طالع (ص ۸۱/۲) غواص (ص ۱۰۶/۸) تقاضا (ص ۶۹/۶) کلفت (ص ۱۳۲/۱۰) ملائم (ص ۸۳/۳) موهوم (ص ۹۱/۳) و نزع (ص ۷۹/۱۰)

برخی از لغات عربی را نیز بصورت متصرف فارسی چنانکه معمول فصحا نیز بوده است بکار برده است مانند خجالت (ص ۶۰/٤۰ و ۹۲/۲ و ۱۰۲/۷ و ۲۰۵/۷ و ۲۵۳/١٤) وتماشا (ص ۵۸/۷ و ۱۳۹/۱۲) و محابا (ص ۵۸/٤ و ۱۹/۲) و مدارا (ص ۲۰۷/۱).

ترکیبات عربي اصلا در اشعار غني دیده نمیشود جز در دو مورد . یکي " لایموت" در این بیت (ص ۲/۱۰۶)

میشود پیمانه پر از کثرت نعمت غنی
خضر وقت است آنکه قانع شد بقوت لایموت

و این ترکیب نیز چنانکه میدانیم باتصرف استعمال شده است زیرا " لایموت" در عربي جمله ایست فعلیه و در این مورد مانند برخي افعال عربي دیگر مانند "لایعلم" بصورت صفت استعمال گردیده است . و دیگر حب الوطن در این بیت (ص ۹/۷٤)

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

۲- تاثر از قواعد زبان عرب : یکي از تاثرات غني از زبان عرب تبعیت از قواعد آن زبان مانند قاعده جمع و تثنیه و استعمال جموع عربي است . مثلا لفظ "کونین" که مثنای "کون" است در این بیت

غني اگرچه نقیر است همتي دارد
نشانده است بکونین دست خالي را (ص ۳/۸٦)

جمعهای مانند حیوانات - خرابات - خدمات و همچنین احباب و ارباب - اسباب - اسوار - اطفال - اعضاء - اغیار - املاك - الوان - ایام - اوراق - جواهر - حوادث - عشاق - کتب - مساجد وغیره نمونه های از جموع عربي مستعمل در دیوان غني است وچنانکه دیده میشود همگي مانوس و معمول اهل زبان است و هیچگونه غرابت و مهجوریت ندارد . وجمع بستن کلمات عربي با علایم فارسي مانند قدسیان (ص ۱/۱۳۸) وعاشقان (ص ٤/۱۰٦) و طفلان (ص ۵/۸۸ و ۵/۱۷٤) و شهیدان (ص ۲/۱۳٦) بکثرت دیده میشود .

۳- امثال سائره عرب : مضمون برخي از امثال سائره عرب در اشعار غني مشهود است که مسلما غني با مراتب علمي و فضایلي که دارا بوده است بهنگام انشاء این اشعار بدانها نظر داشته است مثلا مضمون این بیت (ص ۵/۹۵)

گر محبت درمیان باشد تکلف گو مباش
شیر مادر در حلاوت بي نیاز از شکر است

مطابق است با این مضمون « بین الاحباب تسقط الآداب » و « من الادب ترك الادب (ای بین الاخوان) » (۱) و « شرط الالفت ترك كلفت ».

ودر این بیت (ص ۱۰۵/۶)

عاقل از نام برد پی به نشان همه کس
جوهر دانش اگر هست نگین آیینه است

اشاره است به این مثل « الغافل یکفیه الاشارة » (۲)

ومضمون این مثل « کل شي یرجع الي اصله » (۳) درین بیت (ص ۱۶۹/۴)

هرکجا فرع است آرد رو باصل خود غني
سر بپای نخل آخر میگذارد برگ و بار

واین بیت (ص ۲۳۷/۶)

دنیا گویند مزرع آخرت است
ای شیخ بریز دانه سبحه بخاك

اشاره است بدین حدیث معروف ومشهور « الدنیا مزرعة الاخرة » (٤)

---

(۱۰) فوائد لغوی

اشعار غني از جهت لغت متضمن فوائد بسیار است وبسي از لغات نادره وترکیبات بدیعه ومصطلحات واردات مستحدثه را درآن میابیم ودر باره هریك از آنها جداگانه بحث خواهیم کرد.

---

(۱) امثال وحکم دهخدا تهران ۱۳۱۰ جلد اول ص ٤۹۱

(۲) امثال وحکم دهخدا ص ۲۵۸

(۳) ادیب صابر گوید ـ باصل باز شود فرع وهست نزد خرد ؛ مراین حدیث مسلم این مثل مضروب (امثال وحکم دهخدا ج ۳ ص ۱۲۲۷)

(٤) ایضاً جلد اول ص ۳٤۷

۱- لغات : لغات وواژه هايي که در معاني خاص بکار رفته يا آنهائيکه در زبان پارسي جديد الاستعمال هستند بسيارند وذکر تمام آنها موجب اطناب وتطويل ميشود بنابرين ذيلا برخي ازآنها را ياد مي کنيم

افتادن = تواضع وفروتني (ص ۵/۱۷۸)

زنهار مکن تکيه برافتادن سرکش
افتادن سرکش بود افتادن آتش

ريزش = سخاوت وبخشش (۴/۷۳)

بريزش زيربارخود درآور ساده لوحان را
بيفشان سيم وزر چندان که بردارند دامان را

رنگ ريختن = طرح عمارت انگندن (۱) (ص ۵/۵۸)

شکست از هر در وديوار مي بارد مگر گردون
زرنگ چهره ما ريخت رنگ خانه ما را

شايد = بصورت ادات ترديد وشك استعمال شده است ونه بصورت فعل ازمصدر شايستن چنانکه نزد قدماء معمول بوده است (ص ۶/۵۹)

غني ساغر بکف جمشيد پيش مي فروش آمد
که شايد در بهای باده گيرد ملك دنيا را

بپای يار افتادم که شايد
بدست زلف پيغامي فرستد ۱/۱۶۶

غازه = گلگونه ايست که زنان برروی مالند (ص ۸/۱۴۱)

رياض حسنش ازخون دل من تازه ميگردد
زرويم ميپرد رنگ وبرويش غازه ميگردد

هرمرد که بازنان بخواهش بنشست
برعارض خويش غازه خواری بست ۷/۲۳۰

---

(۱) ديوان غني چاپ نولکشور ص ۷ حاشيه ۵ ايضا رجوع شود به شعرالعجم ج ۴ ترجمه فخر داعی ص ۱۶۶

گل = بمعني قطعه و پاره استعمال شده است در" گل ابر" و نیز بمعني آبله ای که از چشم برمیآید و موجب نابینائي شود بکار رفته است

دختر رز از نگاه گرم افتد در حجاب
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۱۱ / ۹۱

افتاد گل ز دیده یعقوب همچو اشك
دانم نسیم مصر بکنعان وزیده است ۱۳/۹٦

گلگون = لعل سرخ (ص ۱۰٤/۱۰)

دایم براه شوق جلو ریز میرود
گلگون اشك را مژه ام تازیانه ایست

مگر = از ادات شك و تردید بمعني " شاید" (در اصطلاح حالیه) بکار رفته است

حمائل کرد شیرین دست خوددر گردن خسرو
مگر میل حنابندی زخون کوهکن دارد (ص ۳/۱۳۷)

مي پرتگال = پرتگال " نزد بعضي بالفتح و تای فوقاني موقوف عربي نام ملکي و قرمي از فرنگ که پرتکیش مبدل آنست و نوعي از شراب که بعد از هفت بار جوشیدن حاصل شود و بقول شارح این کتاب پرتگال نام شهریست که شراب آنجا شهرت دارد" (۱)

ساقي بجام ریز مي پرتگال را
ماه تمام ساز بیك شب هلال را ۱۰/ ۷۰

نزاکت = که صیغه ایست مجعول از " نازك" فارسي بقیاس عربي ساخته شده است و درین بیت آمده

اگراز لب سخن گوئي فرو بندیم جا دارد
که نبود از نزاکت تاب بستن معني مارا ٤/ ٥۹

راشدن = بمعني های مختلف آمده مانند

---

(۱) دیوان غني چاپ نولکشور ص ۱٦ حاشیه ۱۳

گره بند قبایت نشد از دستم وا
بند انگشت شد آخر گره بند قبا ۱۲/۷۳

آید مرا ز خنده گل این سخن بگوش
وا شد دل کسی که سر کیسه باز کرد ۱/۱۳۵

گراشر دارد نسیم آه گلچینان فصل
غنچه گوی گریبان تو وا خواهد شدن ۲/۲۱۱

واکردن = در ۱٤ مورد در دیوان غنی استعمال شده است (۱) برای نمونه بیتی چند در اینجا مینگاریم

چاره کار بدست من و من بیچاره
بند انگشت بناخن نتوان کردن وا ٤/۷٤

در دلدار واکردم رقیبم شد دچار آنجا
زدم نقبی برون آمد بجای گنج مار آنجا ۸/۸٤

واگشتن =

در فیض سخن هرگز بدست سعی نگشاید
بدندان وا نمیگردد گره چون برزبان افتد ۸/۱٤۲

نباشد از تغافل گر بما گویا نمیگردد
لب او بسکه شیرین است از هم وا نمیگردد ۲/۱٤۸

زشرم پیش لب یار وا نمیگردد
دهان تنگ بتان گشت غنچه تصویر ۸/۱٦۷

۲- از صفات جدید و بدیع که در دیوان غنی آمده است میتوان صفات زیررا شمرد.

باده سر بمهر

زان لب میگون غنی را باده ده سر بمهر
کز سرش بیرون رود باد همه پندارها ۱۱/۷۱

---

(۱) برای موارد دیگر ملاحظه شود ص ۱۰/۱۰۸ و ۸/۱۲۰ و ۲/۱۸٦ و ۸/۱۹۵ و ۲/۲۰۳ و ۷/۲۰٦ و ۹/۲۰۷ و ۱۰ و ٤/۲۲۸ و ٤/۲۳۵ و ٦/۱٤٤

پای بخواب رفته

تابوت مرده‌ای دوش هشیار کرد ما را
پای بخواب رفته بیدار کرد ما را ۳/۸۵

چرخ سیاه (سیه) کاسه

تا برنیامدست زکامم زبان غني
چرخ سیاه کاسه چوکلکم نداد آب ۸/۹۱
تا زبان چون قلم از کام نیامد بیرون
یکدم این چرخ سیه کاسه نداد آب مرا (۱) ۱۲/۶۶

چشم ناوك انداز

زچشم ناوك انداز تو دارد وعده زخمي
باین امید آهو خون خود را مشك میسازد ۴/۱۵۸

خم زنده بگور

با مرده دلان چند نشیني بمساجد
خمخانه نشین باش که خم زنده بگوراست (۲) ۸/۱۰۴

سخن پوست کنده

از مالدار کیسه خالیست یادگار
گوید بگوشم این سخن پوست کنده مار ۱۳/۱۶۹

سخن زیرلبي

امشب نفسي زمزمه داشت مغنـي
ني کرد بلند این سخن زیرلبي را ۷/۸۸

---

(۱) "بیان جفای فلکي است ومشابهت سیاه کاسه برعایت معنوی با دوات ومثال زبان بقلم که ازکام بیرون میباشد" دیوان غني چاپ لکهنو ص ۱۵ حاشیه ۱۶

(۲) " یعني در زندگي خود را مرده وار ساز واز زمره مردان مرتوا قبل ان تموتوا باش واز اینکه خم را بخاك فرو میبرند نسبت زنده درگور بودن یاد نمود" دیوان غني نولکشور ص ۳۸ حاشیه ۱۱

سینه صد چاك

هیچگه از سینه صد چاك ما یادی نکرد
گرچه بستم رشته برانگشت سوزن بارها 　　۷/ ۷۱

شراب نیمرس (۱)

عقل گر داری مکن کسب کمال از ناقصان
کي رسد آخر دماغت از شراب نیمرس 　　۱۰/ ۱۷٤

مرغ رشته برپا

ندارد ره بگردون روح تا باشد نفس درتن
رسائي نیست در پروازمرغ رشته برپا را 　　٦/ ٥٨

مصرع ریخته (۲)

بي چراغست اگر بزم خیالم غم نیست
مصرع ریخته شمعي است که درمحفل نیست 　　٥/ ۱۱۸

مي دو آتشه

بمجلسي که بود باده از لب دلدار
مي دوآتشه باشد بجای آب خمار 　　۷/ ۱۷۰

نگاه گرم (۳)

دختر رز از نگاه گرم افتد درحجاب
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب 　　۱۱/ ۹۱

---

(۱) " شراب خام ناتمام که بمراد خود نرسیده باشد دررسیدن دماغ سرخوش بودن و صاحب نشئه شدن" دیوان غني ــ لکهنو ص ۸٥ حاشیه ٥

(۲) " مصرع ریخته مصرع بي تکلف که بي محنت و فکر طبع موزون شود ــ طغراگوید
داریم خیال تاآنکه روی دهد 　　چون مصرع شمع مصرع ریخته
بدانکه لفظ ریخته مناسب شمع است زیراکه شمع ریختن بمعني ساختن وتیارکردن شمع است" دیوان غني لکهنو ص ٤١ حاشیه ٤ 　　(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

۳ـ مصطلحات وکنایات : برخي اصطلاحات در اشعار غني مي بینیم که خاص او واقران و امثالش میباشد وازآنجمله است:

آب سیاه (۱)

نوت { معني مصطلحات وکنایات که در پا ورقي نوشته میشود از حواشي دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو ـ ۱۹۳۱ نقل شده است وشماره صفحه وحاشیه در پاورقي ازآن دیوان است

زبسکه گریستم بشبهای فراق
گردید سواد دیده ام آب سیاه ۸/۲۴۲

آب گردش (۲)

دارد ببزم مستان جام شراب گردش
زاهد نیاید آنجا ازبیم آب گردش ۱/۱۷۶

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۳) " نگاه گرم نگاه تیز ونگاه محبت ــ گل ابر یعني قطعه ابر . صائب راست:

تازه میگردد ز چشم اشکباری جان ما گلشن مارا گل ابري گلستان میکند

گل بمعني داغ سینه بسیار مي آید وگل چشم آنچه بصورت آبله از چشم برآید وموجب نابینائي گردد ــ یعني دختر رز از نگاه گرم محجوب ومستور میشود کاش قطعه ابر پیدا شود که چشم آفتاب را گل شود ای نابینا سازد یعني آفتاب درابر پوشیده گردد که باده نوشي در ابرو باران میسرآید " دیوان غني ـ لکهنو ـ ص ۳۰ حاشیه ۳

(۱) آب سیاه نام مرضي که چشم را نابینا کند . سعید اشرف گوید

گر برم آب سیاه از دیده میگردد سفید
کي توان کردن بلای تیره روزان را علاج

وحقیقت آنست که آب سیاه خصوصیت بچشم ندارد ونیز درکلام اساتذه دیده میشود وآن مشهوراست این مرض باسپان میشود که در هند " رس " گویند بفتح رای وسین مهمله " ص ۱۲۸ ج ۱

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

آهوی آهوگیر (۱)

غزالان را بدام آرد ز مژگانهای برگشته
مگر آهوی آهوگیر باشد چشم جادو سیش ۱۱/۱۷۵

تنخته بندی دکان (۲)

مرا جز تخته بندی‌ها دکانداری نمیباشد
شکست افتاد تا از سستی طالع ببازارم ۴/۱۸۷

خط جام (۳)

اشک گلگون شراب گلفام است
بخیه آستین خط جام است ۱/۱۰۴

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۲) "آب گردش یعنی زبونی آب و هوا و .... تغیر اب و هوا که بیمار را از جای بجای دیگر برند برای اصلاح آب و هوا ــ تاثیر گوید ــ" غم برنت از دل می بیغش بفریادم رسید ؛ چارهٔ آخر بگردش بود بیمار مرا " ص ۸۶ ج ۷ و صاحب مصطلحات الشعراء این شعر غنی را سند آورده است ولی مصرع اول آنرا اینطور مینویسد ــ" در محفلی که دارد جام شراب گردش ". مصطلحات الشعراء تالیف امام قلی رازی وارسته ــــ نولکشور کانپور ۱۳۱۶ هجری ص ٤

(۱) " آهوی آهوگیر آنست که آهوی آموخته را در چراگاه آهوان صیاد سر دهد که آنرا بهمراهی خود نزدیک دام صیاد آرد و باین حیله صید آهوان نماید و نیز شنیده شد که چون آهوان رم خورند آهو آموخته آنها را برگردانیده باز طرف دام می آرد " ص ۷۶ ج ۶

(۲) " چون عضو شکسته را از چوب بسته درست مینماید و تنخته بندی دکان بمعنی بستن دکان است مناسبات آن بالطافت معنی ظاهر ص ۹۳/ج ۶

(۳) خط جام نشنی که از پر شدن جام بر دور نمودار باشد چون برای باک ساختن

(بقیه در صفحه بعد)

سالگره (۱)

گشت چون رشته عمرم کوتاه
معني سالگره نفهميدم ۳/۲۰۲

شانه بيني (۲)

خاطرش چون از غبار لشکر خط جمع نيست
هردم آن زلف پريشان شانه بيني ميکند ۴/۱۳۵

فتيله داغ (۳)

چون غنچه خشك گشت غني مغز درسرم
زيبد اگر فتيله داغ جنون شود ۱۱/۱۳۸
تا آن غزال گرم ز پيشم گذشته است
موبرتنم فتيله داغست چون پلنگ (۴) ۱/۱۸۴

قند مکرر (۵)

ديده چون آن دو لب شيرين ديد
معنی قند مکرر نفهميد ۳/۱۴۳

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)
اشك آستين بر روی وچشم ميگذارند ميگويد که اشك چشم شراب رنگين من است وآستين که بصورت او بجام مينمايد بخيه اش خط جام است ـ حاصل که شراب من اشك و جام من آستين و بخيه آستين بمنزله خط جام در حق من است" ص ۳۸ ج ٤

---

(۱) رشته سالگره رشته ايست که برای تعين سال باشد برای توضيح رجوع شود به قسمت اين رساله " تاثرات غني از محيط هند وکشمير"
(۲) شانه بيني فال ديدن وآن معروفست که فالگيران برشانه گوسپند ازاحوال گزشته وآينده خبر ميدهند ص ۵۹ ج ۱

(بقيه حاشيه درصفحه بعد

کدوی باده

آتش می تیز سازد شعله آواز را
برکدوی باده باید بست تار ساز را ۳/۸۴

و

تا تو رفتی می ندارد کار با مینای ما
ازکدوی سبز فرقی نیست تا مینای ما ۵/۸۴

گره برباد = یعنی گره زود گسل

تکیه تا چند کنی بر نفسی همچو حباب
چشم بگشای که هستی گرهی برباد است ۸/۱۰۵

گنج روان

چرا دوزد غنی چشم طمع بر نعمت
که از نقد سخن گنج روان درهر زمین دارد ۷/ ۱٤

مقری تسبیح (۱)

بگوشم این صدا از مقری تسبیح می آید
که صد دل مضطرب گردد چو یک دل یابد آرامی ۲۲۱ / ۵

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۳) فتیله داغ عبارت از پنبه مرهم که برسر داغ گذارند ـ ص ٦١ حاشیه ٦

(٤) داغ پلنگ همان نقوش سیاه که بصورت داغ بر پوست او باشند یعنی از گرم و شتاب ری از مو برتن من فتیله داغ شده است مانند پلنگ که موی او فتیله داغ اوست ـ ص ۹۲ حاشیه ٦

(۵) مراد از قند بسیار صاف زیرا که چون اورا مکرر القوام آرند لطیف میباشد. ص ٦٤ حاشیه ۵

---

(۱) مقری بضم میم و سکون قاف امام سبحه و دانه کلانی که واسطة العقد تسبیح باشد از آنجا که امام تسبیح درشمار نمی آید و چون مهره های تسبیح گردش نیارد و مشابه یک دل آرام گرفته است. ص ۱۱۷ حاشیه ۳

گذشته از اینها کنایات و مصطلحاتي دیگر بصورت نعل در دیوان غني دیده میشود که آنها را با ذکر معاني نقل میکنیم

اصطلاحات	معاني	شماره صفحه وسطر دیوان غني چاپ لکهنو که اصطلاح درآن درج است.
آتش زیرپا داشتن	کنایه از اضطراب	۱۲/۲۰ و ۱۱/۵۳
	ناراحتي و بیقراری	و ۷/۵۸ و ۵/۵۹
آفتاب دادن	آفتاب کنایه از شراب و آفتاب دادن چیزی یعني انداختن آن به آفتاب که خشك یا گرم شود	۷/۲۹
از دیده افتادن	حقیر و خوار شدن	۱۵/۳۳
از جا بردن	بي صبر و بي حوصله کردن	۱/۵۶
از جا رفتن	بیقرار و بي صبر شدن	۱۸/۱۰۵
افتادن آتش	در گرفتن آتش	۱۷/۵۵
الف کشیدن	شرمنده شدن	۵/۹۷
انگشت بلب زدن	کنایه از استدعای سخن کردن	۱/۶۰
انگشت بخون آلوده در دهن داشتن	کنایه به خونخواری	۳/۶۰
بجان رنجانیدن	بکمال رنجانیدن	
بچشم کم دیدن	حقیر و کوچك انگاشتن	۳/۲۹
بخواب ندیدن	کنایه از کمال نایابي	۱۶/۳۳
برآب رفتن	کنایه از کرامت اولیاء است	۸/۶۸
بر روی آب رفتن	ایضا	۱۰۹/آخر و ۲/۱۳۹

بردر پستي زدن	کنایه از تواضع وخاکساری	۳/ ۹۷
بزبان افتادن	مشهور شدن	۱/ ۱۷
برسرکشیدن جام	تمام نوشیدن	۶/ ۸۳
بر طاق نهادن	ترك کردن	٤/ ۷
بوکردن	سراغ چیزی یافتن وکنایه	
	ببوسه زدن	۶/ ۷۳
پا قایم کردن	توقف کردن و دریك جا	
	ایستادن	۹/ ۲۷
پای بزمین نرسیدن	کنایه از غایت شادی	۳/ ۱۸
پر بودن دل	کنایه از ملال خاطر و گله	
	مند بودن	۵/ ۳۶
پشم درکلاه نداشتن	عزت واعتبار نداشتن	٤/ ۱۱۵
پهلو بچیزی زدن	برابری به آن کردن	۳/۶۸ و ۱۶/۱۰۵
پهلو تهي کردن	کناره گرفتن	٤/ ۸
پهلودزدیدن	خودرا بیك جانب کشیدن	۶/ ۳۳ و ۱۱/۱۲۱
جاخالي کردن	از جای خود تعظیماایستادن	
	و تواضع کردن	۲/۷ و ۱۱۶ / ۱۵
چار چشم شدن	کنایه از غایت اشتیاق	۶/ ۲۷ و ۹/۸۱
خار از پهلو روئیدن	کنایه از بیقراری بسیار	۱۰/ ۱۱
خواب بستن	کنایه از بیداری	۸/ ۱۵
دامن برآتش زدن	افزوني وترقي دادن آتش	۱/ ۷۷
دامن بمیان برزدن	مستعد شدن بکاری	۱۷/ ۱۹
دانه گره گزدیدن	آسوده نبودن	٤/ ۸۲
دریك پیرهن بردن	کنایه از کمال اختلاط	۵/ ۶۰
در آستین داشتن	موجود و حاضر داشتن	۵/ ۶۳

در پرواز داشتن	معروف و مشهور بودن در هر جا	٣/٧
دست بر چیزی انشاندن	ترك كردن	٤/١٣
دست در بغل کشیدن	کنایه از بیکاری و مفلسی	١٥/٩٤
دل برداشتن	غم و غصه بدل خوردن	٧/١٤
دل دادن	استمالت کردن	٤/٢٣
رشته برانگشت بستن (یا پیچیدن)	اصطلاح آنکه چون از کسی وعده گیرند رشته ای برانگشتش پیچند که آنرا دیده وعده یاد بیاورد	١٢/١٦
رو بآفتاب رفتن	کنایه از اینکه هرکسی رو بآفتاب رود چشمهایش خیره شود وچیزی نبیند	٨/٢٩
رو ساختن	شرمنده شدن	١/٣٩
روی دل دیدن	التفات و توجه از کسی یافتن	٣/٢٨
زبان در دهان کسی کردن	آموزانیدن وتعلیم کلام نمودن وبحرف آوردن	١٥/٥٥
زر به سپر دادن	زر بکثرت دادن	٧/٢٢
سرکردن	ظهور نمودن	١٣/٥٣
سفید کردن چشم	کنایه از بسیار گریستن	٧/١٠٢
شانه در آب داشتن	کنایه از مهیای آرایش بودن	٦/٤٤
شهید کردن معنی	عبارت از معنی رسا ومضمون عالی است که در قالب عبارات سقیمه بندند که از پایه بلاغت وفصاحت افتد	١٩/١٣٦

سینه صاف	کنایه از نداشتن پستان	۱۰/۸۳
صورت دادن	تصویر کشیدن	۱۱/۸
طرف بستن	فایده حاصل کردن	۳/۱۰
طشت ازبام افتادن	رسوا شدن	۵/۴۲
کدو برساز بستن	کنایه از درست نمودن ساز نغمه وآهنگ ساز	۳/۷۱
گره بر گلوزدن	کنایه از خاموش بودن	۸/۸۷
گل بچشم افتادن	نا بینا شدن	۲/۴٤
گل شدن چراغ	خاموش شدن چراغ	۱۱/۷۸
مسطرازشانه‌کشیدن	کنایه بدندان شانه که بصورت مسطربرابرباشند	۱۶/۱۹
ناخن بدل زدن	مرغوب واقع شدن	۸/۱۰۸ و ۲/۲۰
نان بروغن افتادن	خاطرخواه واقع شدن	۱۱/٤۰
نقش نشستن	خاطرخواه برآمدن	۱۵/۹۳
ورق گردانیدن	تغییر اوضاع واطوارنمودن	۱۷/۱۹

٤ ــ ترکیبات با انواع مختلف آن مانند ترکیبات بوسیله پسوند وپیشوند یا ترکیبات اسم وفاعل واسم ومفعول مرخم وغیره دراشعار غني بسیار آمده است وقسمتي از آنها را ذیلا مینگاریم.

آبله دار (۱)

معذور بود زاهد اگر جام نگیرد
کز دانه تسبیح کفش آبله دار است ٤/٤۱

(۱) شماره صفحه بیت مربوط به دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو میباشد

آتش خانه

میکند هرکس که گردد ساکن این سرد سیر
نور پرش از شوق آتشخانه را همچو کمان ۱۹/۱۳۹

آشیان بندی

جمع کردم مشت خاشاکي که سوزم خویش را
گل گمان دارد که بندم آشیان در گلستان ۱۲/۱۰۵

آیینه خانه و پریخانه

هرکس که دید روی تو دیوانه میشود
آیینه خانه از تو پریخانه میشود ۹/ ۷۰

اهل دل

اهل دل از ترك خواب سیر فلك میکند
عیسي وقت خود است هرکه شبي زنده‌است ۲/٤۱

بال نشان

پیش صیاد روم بال نشان از سر شوق
گر بدانم غرضش بال من است ۱۳/ ٤۲

برگشته بخت

نصیبي نیست از اهل کرم برگشته بختان را
که هرگز پر نسازد کاسه گرداب را دریا ۲/۱٤

بیدماغ

نباشد بي سر زلفت سر بوئیدن مشکم
که بوی نافه باشد موی بیني بیدماغان را ۵/۱۰

تر دامن

نور حسن از دیده تر دامنان پنهان بود
بي نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب ۵/۳۰

تنك ظرف

غني راز تنکظرفان نهان آخر نمیماند
اگر چون شیشه ساعت نفس درسینه میزدند ٢/٧٢

جبه سائي

جز ابرویي نمانده در جبینش
زبس مه بردرش درجبه سائي است ١٨/٣٢

چشم آشنائي

مگر باسرمه ات چشم آشنائي است
که کار چشم خوبان سرمه سائیست ١٠/٣٢

خاك نشين

عمریست که ازشوق خدنگ تو بهر سو
دردشت هوس خاك نشينند نشانها ٥/١٧

خود نما

کند گر خود نما چون مه سواد صفحه راروشن
بگردون میرساند دعوی صاحب کمالي را ٨/٢٥

دریا بار

طفل اشکم گر ببازی روبصحرا آورد
کاغذ بادی شماردابر دریا بار را ١/٩

دو زباني

هرکه کرد از دو زباني دل مردم افگار
عاقبت دهرکند در دهنش خاك چو مار ١/٨١

روزنامه وسياهه

حساب روز وشب هجر را چه میپرسي
که روزنامه ما چون سیاهه شب بود ٤/٧٥

زنبور خانه

هر زخم نی ز نغمه شیرین لبالب است
زنبور خانه ایست که از انگبین پراست ۷/۳۴

زهر چشم

زهر چشم توچنان کرد سرایت در من
که مرا پوست بتن سبز چو بادام تراست ۴/۳۳

زهرخند

تلخ است عیش پسته زرشك دهان یار
این زهر خند را نبود هیچ اعتبار ۱۱/۸۲

سبز خط

ساغر زدن سبز خطان بی مزه‌ای نیست
صهبا کشی ریش سفیدان نمکین است ۵/۳۲

سپند آسا

سپند آسا اگر پیش خودم در آتش اندازد
ازان بهتر که دور از خویش چون چشم بدم سازد ۴/۷۱

سرنامه و سررشته

سرنامه مکتوب تو سررشته کین است
سطریکه در این نامه بودچین جبین است ۱۳/۳۱

سیر چشمی

درجهان نتوان نشان از سیر چشمی یافتن
چشمه خورشید هم محتاج آب شبنم است ۱۵/۳۵

سیه بهار

فیض سیه بهار شبم بود آرزو
بوی گل چراغ مرا بسید ماغ کرد ۵/۷۴

سیه مست

سرمه افتاده ز چشم تو و رسوا گردید
چون سیه مست که در روزن میخانه فتر ۳/۶۲

شکرآب

شد شکرآب ز شرم سخن شیرینم
گر میان من و طوطي شکرآبست بجاست ۱۱/۳۴

صاحب نفس

زبان ني بآواز بلند این حرف میگوید
که میسازد بیکدم چوب را صاحب نفس گویا ۳/۱٤

طاق بندی

گردون ز طاق بندی قوس قزح گذشت
تا خانه کمان ترا ریختند رنگ ٦/۹۲

ظلمت آباد

دل منور کي شود در ظلمت آباد بدن
شمع را روشن نمیسازند تا در قالب است ۳/۳۹

کاغذ گیر

یار از چشم تهان گشته چوشد دیده سفید
مانع پرتو خورشید شد این کاغذ گیر ٥/۸٤

گرانجان

گرانجان کي بقطع راه تجرید آشنا گردد
که خواهد زاد ره گر گرد نخود چون آسیا گردد ۲/٦۱

گرسنه چشم

فیض چون گرسنه چشمان نبرد کس ز کریم
آب دریا همگي صرف بگرداب شود ۳/٥۲

میگون

زان لب میگون غني را باده‌ء ده سر بمهر
کز سرش بیرون رود باد همه پندارها ۱۵/۱۶

نمك چشي

چشم سفید هست نمکدان خوان عشق
بي ما نمك چشي نکند مهمان عشق ۱۵/۹۰

نیستان

تنش از تیر جفای تو نیستان گردید
علم شیر دلي هرکه بعالم افراشت ۱۲/۳۷

ني سوار

از تنزل پست نطرت را نباشد هیچ باك
بیم افتادن نباشد هرکه باشد ني سوار ۱۲/۸۱

هرزه گرد

معني آرام را هرگز نفهمیدم که چیست
هرزه گرم چون قلم باآنکه پایم درگل است ۸/۴۲

---

(۱۱) تاثرات ازمحیط هنرکشمیر (۱)

حیات ونشائت غني در سرزمین کشمیر ومسافرتهای او بهند سبب گردید که مانند بسیاری ازشعرای مقارن ومعاصرش (اعم از هندی یا مهاجربهند) تحت‌تاثیر

---

(۱) درتهیه این قسمت نویسنده ازمقاله دانشمندگرامي جناب آقای شمس‌الدین احمد دانشیار دانشگاه کشمیربعنوان " غني کي شاعری مین مقامي رنگ" که چند سال پیش ازرادیوسرینگربه زبان اردو منتشرگردیده نیزاستفاده کرده است و بدینوسیله ازآن دوست ارجمنداظهار امتنان مینماید.

آن محیط قرار گیرد و بسي از لغات و مصطلحات آن دیار در کلامش راه یا بد مثلا در این بیت

خال رویش زیر برقع صید دلها میکند
در زمین حسن نتوان دانهٔ بیدام دید ۵/۱۵۹

از دام اشاره ایست به برقعي مشباك كه شبكه هايش چون شبكهاى دام است و زنان هندی برروی افگنند. و درین بیت

هیچگه از سینه صد چاك ما یادی نکرد
گرچه بستم رشته برانگشت سوزن بارها ۷/ ۷۱

و

برانگشتش بپیچم رشتهٔ باریکتر از مو
دهد تا آن تغافل پیشه را یاد از تن زارم ۳/۱۸۷

اشاره ایست به رسم و طریق کهنه برای بیاد آوردن موضوعي .رشته ای را بدور انگشت سبابه مي پیچید ند تا هرگاه نگاهي بانگشت بیافتد آن مطلب بیاد آید و نیز چون ازکسي وعده گیرند رشته برانگشتش پیچند که آنرا دیده وعده بیاد آورد و این رسم دیرینه هنوز هم میان پیرزنهای دهکده مرسوم است.

کشمیر بطوریکه میدانیم سرزمیني است کوهستاني وزمستانهای آنجا بسیار شدید است و مردم برای حفظ وجلوگیری از سرما لباسهای گرم وگشاد میپوشند .یکي از لباسها مانند خرقه ایست که از پارچه دستباف پشمي ساخته میشود و آنرا بزبان کشمیری " پهرن" گویند آستینهای پهرن و همچنین پهنا وقدش خیلي بلند و گشاد است تا پوشنده بتواند هنگام نشستن خود را در آن خوب بپیچاند واحساس سردی نکند. این لباس چون زیاد گشاد هست هنگام پوشیدن چین برمیدارد وشاعرما از این لباس وچین های آن نیز الهام میگرد و برای اظهار مطالب ازان استفاده میکند چنانکه گوید -

چون آستین همیشه جبینم زچین پر است
یعني دلم زدست توای نازنین پر است ۷/۹۹

یکی از عادات کشمیریان این است که چون نان از دکان نانوا بخرند آنرا زیر

پهن پنهان کرده بخانه بیارند . غني باین امر اشاره کرده میگوید —

اگر از فاقه ببندیم بر شکم سنگی

گمان برند که داریم در بغل نان را ۹/۶۵

در فصل زمستان مرقعیکه برف همه جا را پر شانده است وسرمای شدید مجال رفت وآمد بخانه ها ویا بمحل اجتماع عمومي بمردم نمیدهد گزراندن شبهای تاریك و طولاني مسئله مهمي را تشکیل میدهد . مردم ازاینکه شب وروز در خانه بمانند کسل وکم حوصله میشوند وبرای رفع این وضع یکنواختگي گاه گاهي یکي از قصه گویاني را که بازارآنان فقط دراین فصل رونق میپذیرد بخانه خود دعوت مي کنند تااو باگفتن داستانهای شیرین باعث سرگرمی ونشاط افرادخانه شود. دراین هنگام صاحب خانه باچای مخصوص ومطبوع کشمیرونقل وشیریني پذیرائي میکند . غني نیزکه پرورده این محیط بود وازاین داستانها بسیارشنیده بود ذکراین افسانه سرائي را بدینگونه در شعرخود جا داده است:

بجواني بطرب کوش که این موی سیاه

شب تاراست وبافسانه بسر باید کرد ۸/۱۵۹

موضوع دیگری که سرمای شدید کشمیردر فکر شاعر ما تاثیرگزارده عبارتست از یخ بستن آب . درزمستان هر جائیکه برف زیاد میبارد آب جوی ها ودریاچه ها یخ میبندد وچون تنها وسیله آب دراین دیار همین نهرها ودریاچه ها بوده است مردم برای گرفتن آب یخ را با بیل مي شکستند تا زودآب شود . غني این موضوع را برائی ایهام شاعرانه بکار میبرد چنانکه گوید —

اززبان شیشه یخ را سرزنشها میکنند

گر نبودی سخت رو از شرم میگردید آب ۵/۲۵۴

همچنین راه رفتن در زمستان که تمام کوچه وخیابان ازبرف پراست موجبات ناراحتي مردم بزرگسال ولي درعین حال اسباب بازی اطفال را فراهم میآورد . پیرمردها برای جلوگیری از لغزیدن برروی یخ زیر نعلین میخ میزنند واین نعلین را مخصوصا در این ایام میپوشند تااز خوردن بزمین در امان باشند —

هیچ رو راه گریزان نیست از دست شکست

تخته نعلین ازان بستند در پا شیخ وشاب ۵/۲۵۵

ولي بچه های مدرسه ازآنچه که پیران گریزانند بدان سوی راه روان

چون طفلان قدم سوی مکتب زنند
براوراق یخ مشق مرکب زنند ۲/۲۴۸

یکي از عادات ورسوم قدیم زنان سالخورده ودرس ناخوانده کشمیر آنست که برای حساب سن وسال افراد خانواده رشته های مختلف الالوان در گوشه ای از خانه آویزان کنند و همینکه سالي اززندگي فرد خانواده میگزرد گره ای بآن رشته میزنند وبدین طریق حساب دقیق وصحیح سن وسال هر فرد خانواده دراختیار آنان هست وچون گره ها بررشته افزوده شود کوتاه ترگردد وغني بدین رسم دیرینه کشمیر اشاره کرده معني لطیفي را که از استعمال کلمات "گره" و"رشته" و "کوتاه" ایجاد شده بیان میکند ودرسي بما میدهد چنانکه گوید —

گشت چون رشته عمرم کوتاه
معني سالگره نفهمیدم ۳/۲۰۲

غیرازین واژه ها واصطلاحات دیگر نیز در اشعار غني مشهود است که برخي از آنها را ذیلا یاد میکنیم

پان = برگي است سبز که مردم هند اعم از مرد وزن پیر وجوان اعیان و نقیر آنرا میجوند و بعضي ها معتاد به آنند. درمحافل جشن و همچنین در جلسات تعزیت وسوگواری از طرف مهماندار برای پذیرائي مهمانان تعارف میشود وخوردن آن لبها را سرخ میکند چنانکه غني بآن اشارت کرده است —

شده از خوردن پانش زبان لعل
لبش لعل ودهن سوراخ آن لعل ۱/۱۸۵

استعمال پان در کشمیر زیاد رواج نداشته و ندارد واز همینجاست که غني پان را فقط به دلربان وگلرخان هند تخصیص میدهد —

هست میل خوردن پان گلرخان هند را
عاشقان گوئي که ازخون خورش دادند آب

همچنین در هند رسم برآنست که در مواقع اعیاد مردم "پان" را بعنوان شگون

سرسبزی و خرمي بدوستان و آشنایان و بزرگان هدیه میفرستند. غني درین رباعي از دوستان خود که "پان" برای او هدیه فرستاده اظهار امتنان میکند (۱)

زین کاغذ سبز داد عشرت دادم
گل گل بشگفت خاطر ناشادم
ممنونم از آن نخل برومند که کرد
بعد از عمری ببرگ سبزی یادم ۶/۲۳۹

ودر این شعر اشاره ای به صندل سرخ میکند.

چو سر بپای تو سودم ز درد سر رستم
حنای پای تو ام کرد کار صندل سرخ ۳/۱۲۵

" و صندل چوبي است معروف که سپید آن خوشبو بود و سرخ آن بوی ندارد. و این ظاهرا معرب چندل است و چندن به نون مشترك است در هندی و فارسي" (۲) و مشهور است برای رفع درد سر چوب صندل را در آب سائیده به پیشاني مالند.

ودرین بیت غني یکي از عطریات هند را نام میبرد

گر برود لحظه ای نرگس مستش بخواب
عشوه برویش زند از عرق فتنه آب ۶/۹۳

عرق فتنه بقول محشي دیوان غني " نوعي از عطریات موضوع هندوستان و آن شهرت دارد "

---

(۱) پان" برگي است معروف در هند که با فوفل و کات و نوره خورند و تمام سال سبز ماند و چون آنرا در برگي دیگر برسم معهود به پیچند بیره (بوزن خیره) خوانند و هردو لفظ در اشعار امیر خسرو و بعضي متاخرین آمده صائب:- بوی گلزار شهادت هرکرا بیتاب کرد؛ چون لب پان خورده میرسد دهان شمشیررا" (فرهنگ آنند راج تالیف محمد شاه باهتمام دبیر سیاقي - تهران) مرحوم دهخدا در ذیل ماده پان آورده است" اسم هندی تنبول است تامبل - تامول - تنبون - تنبل.

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

ودر مصرع دوم این بیت

توشه راهي بمنزل پیشتر از خود فرست

هرکجا موری به بیني دانه، برخاک ریز ۳/۱۷۳

اشاره ایست برسم هندوان که برای حصول ثواب عصرها آرد یا شکر یا حبوبات در دست گرفته خارج از شهر روند ودر میدانهای وسیع هرجائیکه نشاني از مورچه بینند آن غذا را بزمین ریزند واین کار را وسیله گشایش رزق وتوشه برای سفر اخروی پندارند.

غني از نظر دیگران

اکنون که با احوال زندگي — افکار و عقاید و سبك شعر غني کشمیری آشنا شدیم شایسته است ببینیم شاعر ما درمیان معاصرین ومتاخرین خود چه نفوذ و تاثیری داشته وآنان چگونه از او استقبال کرده اند و درباره او چه نظر داده اند. تذکره نویسان و شاعران معاصر غني و نویسندگان خلف او تا روزگار ما از او به نیکي و بزرگي یاد کرده اند و او را بسیار ستوده اند. اینك بنقل مختصری از سخنان آنان میپردازیم.

۱- محمد طاهر نصرآبادی در تذکره معروف خود از غني چنین یاد میکند (۱)

"حقا که درست سلیقه وغریب نمیال بود— اشعارش همگي لطیف است"

۲- محمد افضل سرخوش در تذکره موسوم به کلمات الشعراء چنین نوشته است (۲)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

شاه حسیني (دمشقي) وآن برگي باشد از قسمي فلفل که آنرا در هندوستان با آهك و فوفل خایند تالبها را سرخ گرداند (برهان) مخلوطي از تانبول و فوفل و توتون که هندوان در دهان گیرند وآب آن بیرون کنند. معجوني از برگ تانبول وآهك و فوفل که هندوان همیشه در دهان دارند وآب ان بیرون کنند" (لغتنامه)

(۲) فرهنگ آنند راج

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥ (۲) کلمات الشعرا، ص ۸۳ - ۸۵

" صاحب طبع عالي برده پایه سخنوری را بدرجه کمال رسانده . ازخطه کشمیر بلکه تمام اقلیم هند همچو او سخنوری خوش خیال نازك بند معني یاب برنخاسته ...... گویند صائبا بریك بیت اورشك آنقدر میبرد که میگفت ای کاش آنچه درین عمر گفته ام باین کشمیری میدادند واین بیت او بمن میدادند —

غني = حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر
دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

حکیم صاحب ازروی این شعر معني پیدا کرد و نقیر نیز — هر دو نوشته میشود —

حکیم = خط سبز آفت جان بود نمیدانستم
دام در سبزه نهان بود نمیدانستم

سرخوش = خوردم زخط فریب جمال عذار او
همرنگ سبزه بود لباس شکار او

٣ — امیر شیر سیخان لودی مولف مراة الخیال اورا بدینگونه مي ستاید (١)

" اشعارش مانند گلهای کشمیر همواره باطراوت معني و طرز کلامش چون کلام خوبان پیوسته باحلاوت وارد ات اورا معني خاص بسیار است و مضامین تازه بي قیاس ..... آنچه از طبع و قادش سرزده بود امروز درایران و توران و سواد هندوستان برافواه والسنه جاری است .

٤ — مولف سفینه خوشگو درباره غني چنین اظهار نظر میکند (٢)

" صاحب سخن پرکار استاد فن جادو نگار است . چنانچه شاه جواد درویش اکثر میفرمود که کلامش دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است . آنقدر پایه او بلند افتاد جائیکه بعرصه گفتگو میآید مثل میرزا صائب استادان قدیم فهمیده میگذارند .... براین بیت ملا غني خانصاحب آرزو حاشیه نوشته اند — شعر

---

(١) مراة الخیال ص ١٦١

(٢) سفینه خوشگو نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکر غني کشمیری

حمایل کرد شیرین دست خود درگردن خسرو
مگر میل حنا بستن بخون کوهکن دارد

و در پیش نقیر آرزو این بیت ملا غني عدیم الجواب است. عجب معني و عجب اندازی دارد گویا ما فوق طاقت بشری است. نزدیک بدین شفائي گفته هرچند باین رتبه نیست چنانچه گوید —

" حرمان نگر که دست حنا میکنم خیال
آن خون بیگناه که در گردن کسي است"

و در ضمن ذکر شاعری بنام گربخش حضوری گوید

" طرزش به صنعت ایهام بسیار مایل است چنانچه در جواب هر بیت استاد مولانا غني که سرخیل ایهام بندان است، در این ایام ده هزار بیت مشق کرده" (۱)

۵ — خواجه محمد اعظم دیده مری در واقعات کشمیر درباره سخنوری غني چنین مینویسد (۲)

" صاحب طبع عالي بود. پایه سخنوری را بدرجه کمال رسانده هرچند شاگرد ملا محسن فاني بود اما اتفاق ارباب سخن است که از خطه کشمیر بلکه در تمام اقلیم هند دران عهد همچو او خوشخیال و نازک بندی برنخاسته"

۶ — میرحسین دوست سنبهلي در تذکره حسیني از او چنین یاد میکند (۳)

" شاعر ماهریک فني محمد طاهر غني آب و رنگ گلستان سخنداني است"

۷ — در تذکره ریاض الشعراء تالیف واله داغستاني این کلمات درباره غني بچشم میخورد (٤)

" درستي زبان و رواني الفاظ و لطافت معني او مقبول همه بوده و الحق از خطه کشمیر مثل او کسي برنخاسته"

---

(۱) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا ۱۹۵۹ ص ۳٤۸

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۳) تذکره حسیني ص ۲۲۸

(٤) ریاض الشعراء نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران جلد ٤ ص ۳۲۲

۸ — میر غلام علي آزاد بلگرامي در مآثرالکرام از او بدین کلمات قدردانی میکند (۱)
" بغواصي بحر سخن افتاد و جواهری که بنقد جان توان خرید بیرون آورد "

۹ — میرشیر علي قانع تتوی مولف تذکره " مقالات الشعراء " ضمن ذکر شیخ محمد محفوظ سرخوش مي نویسد (۲)

" ..... و هم هنگامي این مصرع غني، معزی الیه (میان غلام علي) پیش فقیر خواند — مصرع — سر همچو تار سبحه زصد جا کشنده ایم
و مصرع ثاني خواست — گفتم

سر همچو تار سبحه زصد جا کشیده ام
ما در مقام اصلي خود آرمیده ام

چون بیت غني دیدم براین نسق برد

" سر همچو تار سبحه زصد جاکشیده ام
آخر بخود رسیده ام و آرمیده ام "

و جای دیگر اشعاری از غزل که بجواب غني گفته است نقل میکند و آن اینست

" چشمش میان طاق دو ابر نماز کرد
بیمار بود زان باشارت نماز کرد
پیداست فرق عام و خواص حضور دوست
زاهد نماز کرد و عاشق نیاز کرد
قانع نوای تازه بیاموخت از غني
باید زرشته سخنم تار ساز کرد "

و سپس در پاورقي غزل غني که با مطلع

چشمت درسخن چوبه بادام باز کرد
باد زبان طعنه زمژگان دراز کرد

شروع میشود نقل شده است

---

(۱) مقالات الشعراء میر شیر علي قانع تتوی چاپ سنده ادبي بورد کراچي ۱۹۵۷ ص ۲۹
(۲) ایضا ص ۶۲۳

۱۰ــ علي ابراهيم خليل در صحف ابراهيم در باره شاعر ما چنين اظهار نظر ميکند (۱)

" ازمشاهير شعراى افاضل خطه کشمير جنت نظير ومعاصر ميرزا صائب و شاگرد شيخ محسن فاني است ..... توصيف کلامش در خور زبان قلم نيست اينقدر بس که نواب وحيدالزماني اشعارش بسيار ميپسنديد وميرزا (صائبا) به هرکه از هندوستان وارد ايران ميشد ميفرمود که براى ما تحفهٔ از هند آوردهٔ وآن عبارت از اشعار غني بود ..... ديوانش قريب چهار هزار بيت متضمن مضامين لطيفه و الفاظ ايهاميه متداول ."

۱۱ــ احمد عليخان هاشمي مولف مخزن الغرايب چنين ياد ميکند (۲)

"صيت سخنش بگوش عالميان رسيد . اشعار نهايت نازك و هموار ودلچسپ واقع شده . وى باتفقه شعراى ايران مثل ميرزا صائب و کليم ومحمد جان قدسي صحبتها داشته "

۱۲ــ مولانا قدرت الله گوپا موي در تذکره نتايج الافکار از غني بدين نحو تجليل ميکند (۳)

" رنگ بخش گلشن دلپذيرى ملا محمد طاهر غني کشميرى که گل وجودش بعد بهمرساني رنگ وبوى رشد وتميز در بهارستان درس ملا محسن فاني کشميرى درآمد ودر مدت قليل بطبع سليم چمن چمن استعداد بهمرسانيد ودامن دامن گلهاى لياقت بايسته فراچنگ گردانيد ودر مراتب نظم بفکر رنگين شاني عظيم پيداکرد واز معدن طبع متين جواهر نازك خيالي بکف آورد . کلامش در تمثيل گوئي بينظير است واشعار آبدارش يکسر دلپذير .... ديوان فصاحت ترجمانش دراکناف عالم متداول است ."

۱۳ــ نواب محمد صديق حسن خان در تذکره شمع انجمن نظر صاحب ماترالکرام را تائيد ميکند و ميگويد ــ (۴)

"چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار حيثيت شايسته بهمرسانيد و

---

(۱) صحف ابراهيم ذکر غني (۲) مخزن الغرايب ص ۲۸۶ (۳) تذکره نتايج الافکار ص ۵۱۲ (۴) شمع انجمن ۳۳۹

آخر بغواصی بحر سخن افتاد و جواهری که بنقد جان توان خرید بیرون آورد ."

۱٤ــ حسین تلیخان عظیم آبادی در تذکره نشتر عشق درباره غني چنین اظهار مینماید(۱)

" غني اگرچه از تنعم دنیوی بي نصیب برد اما از خزاین معنوی از بس غنيــ مثل او شاعری معني یاب و محاوره دان از خطه کشمیر بر نخاسته و با این خوبي و فصاحت تکلم نساخته ــ کلام او في الحقیقت بهار کشمیر است .... از رنگیني فکر رنگینش چهره گلرویان در غازه خوبي و از سواد مشکبارش طره مرغوله مویان در مشکبوئي "

۱۵ــ و صاحب تذکره فانوس خیال بدین کلمات از غني یاد میکند (۲)

" وی (غني) و شیخ ناصر علي (سرهندی) از مردم هندوستان از جمله آنها اند که بشعر و شاعری ایشان توان فخر کرد و مضمون و معنی بستن را از اینان باید آموخت ."

۱٦ــ مولانا عبدالغني مولف تذکرة الشعراء از او چنین ذکر میکند (۳)

" درستي زبان و رواني الفاظ و لطافت معاني او مقبول همه ــ از خطه کشمیر مثل او کسي بر نخاست ."

۱۷ ــ مولانا شبلي نعماني در شعرالعجم غني را یکي از بانیان صنعت تمثیل میشمارد و میگوید (٤)

" مثالیه ــ یعني ادعائي کردن و برای اثبات مدعا دلیل شاعرانه پیش کشیدن . باني این طرز کلیم ــ علي قلي سلیم ــ میرزا صائب و غني هستند"

و سپس ضمن ذکر ابو طالب کلیم چون مینویسد (۵)

---

(۱) نشتر عشق ورق ۱۲۹۹ .

(۲) تذکره فانوس خیال ص ٦۳ نسخه خطي کتابخانه آزاد علیگر .

(۳) تذکرة الشعراء مولانا عبدالغني علي گر ۱۹۱٦ ص ۹٦ .

(٤) شعرالعجم مولانا شبلي نعماني ترجمه فخر داعي جلد سوم ص ۱۷

(۵) ایضا ص ۱۸۲

" مضامین مثالیه ابتدا هم معدود انگشت شمار یافت میشد ..... لیکن کلیم و میرزا صائب و غني آنرا گوئي یك فن خاص قرار دادند و چون این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و همقلم میزیستند و باهم مشاعره میکردند ظن غالب این است که اثر همصحبتي این طرز را جولانگاه مشترك گردانیده است "

۱۸ - اما درین ضمن نباید از کسانیکه اشعار و سبك غني را مورد انتقاد قرار داده اند چشم پوشید وآنها را نادیده گرفت . درین زمره نخست به لطف علي بیگ آذر مولف آتشکده بر میخوریم او بمانند دیگر کسانیکه پیرو مکتب بازگشت بودند نه تنها از غني تمجید و توصیف نکرده بلکه از طرز بیان او چنین بر میآمده که اشعار غني مورد پسند وی واقع نشده است و با بي اعتنائي از او ذکر کرده وگوید - (۱)

" غني - صاحب دیوان است اما از تمام کلیات او این شعر ملاحظه و نوشته شد بد نگفته - شعر

قاصد چه احتیاج که طومار روزگار

چون باز شد رسد بد ر ازای کوی او "

۱۹ - و همچنین مولانا شبلی نعماني در کتاب شعرالعجم از استیلا و غلبه معني سازی و خیالبافي شعرای سبك هندی تنقید کرده چنین خاطر نشان میسازد (۲)

" در آن زمان استیلا و غلبه معني سازی و خیالبافي شعرا را از زبان یعني الفاظ و محاوره بندی غافل کرده برد چنانکه ناصرعلي و غني و بیدل در این دایره افتاده از لطف زبان بیگانه شده بودند ."

۲۰ - مولوی اکرام الحق در کتاب شعرالعجم في الهند که بزبان اردو نگاشته است نظریه مولانا شبلي نعماني را رد میکند و اظهار میدارد (۳)

---

(۱) آتشکده آذر لطف علي بیگ بمبئي (۲) شعرالعجم جلد سوم ص ۱۸۸

(۲) شعرالعجم في الهند شیخ اکرام الحق ص ۹٤

"در دیوان غني اشعاری بسیار میتوان یافت که بر محاوره بندی و استعمال ضرب الامثال و مکالمات روزانه دلالت میکند."

۲۱ ـ از مهمترین نقادان سبك و روش غني خورشید الاسلام است. او در کتاب موسوم به "غالب" که بزبان اردو نوشته شده و در آن از نفوذ شعرای فارسي زبان قرنهای ۱۱ و ۱۲ هجری بر شعرای اردو بطور عموم و بر غالب دهلوی بطور خصوص بحث میکند ـ افکار و اسلوب غني را مورد انتقاد قرار داده چنین گوید (۱)

"دیوانش از آهنگ احساسات جذبه و شور خالي است و تنها آهنگ الفاظ و کلمات در آن بچشم میخورد. علت آنست که او سعي میکند موضوعات و تجربیات پیش پا افتاده را بوسیله استعمال صنایع لفظي جلوه نو بدهد ...... سبك اشعارش از اول تا آخر یکنواخت است و افکارش از احساسات قلبي الهام نمیگیرد و یاس و افسردگي بر بیان شاعرانه اش غالب آمده است. تجربیاتي که او ذکر میکند و همچنین طرز بیان آنها ناشي از مطالعه کتب است. اساس عشق مجازی نقط بر کلماتي چون "سبزه خط" و "سرمه چشم" مبتني است. تصور عشق حقیقي در اشعارش نقط بر روایت و حکایت پایه گزاری شده و اثری از حقیقت و تجربه شخصي در آن وجود ندارد و کلماتي چون "شوق" فقط دارای معني لغوی است. منظور این است که غزلیات غني از رموز شاعرانه و عارفانه خالي است ..... (غني) بعلت فنا دوستي و زوال پسندی از انسان و زندگي گریزان و بیزار است و به تصوف رسمي پناه میبرد. او دارای فلسفه و افکار منظم و مرتب نیست و اساس شاعری او و نقط بر صنایع لفظي قرار دارد و لذا به اصول و قواعد عروض پای بند است. نظریه غني درباره زندگي از اصطلاحات و ترکیباتي چند (که همیشه آنها را تکرار میکند) برخواننده روشن و نمایان میشود."

---

(۱) غالب خورشید الاسلام علیگر ۱۹۶۰ ص ۸۳ ـ ۸۵

۲۲ــ در اینجا از علي جواد زیدی که بدفاع شاعر ما پرداخته نقل قول میکنیم. او میگوید (۱)

" غني برای ادعا و دلیل بیشتر اصطلاحات پیش پا افتاده بکار میبرد ...... ولي کمال غني در اینجا است که او با وجود اصطلاحات کهنه معاني و افکار بدیع و بکری بوجود آورده است که خواننده سخن سنج و صاحب نظر بي اختیار قدرت شعری و دقت نظر غني را میستاید.... اشعار غني با وجود وفور استدلال از وضع زمان و نا آرامیهای اجتماعي دوران خود ...... و همچنین از ظلم و بیدادگریهای حکمرانان عهد حکایت میکند (۲) ...... غني به ارزشهای اخلاقي و معنوی ...... و آزادگي و عزت نفس و مناعت طبع و کردار نیك اهمیت بسیار قائل است .... او غزل را وسیله بیان و اظهار این مطالب ساخته و بدیهي است شاعر برای مطلوب ساختن غزلیاتي که فاقد ذکر حسن و عشق و شراب و شاهد باشند چاره ای جز این ندارد که بصنایع و بدایع لفظي پناه ببرد .... تا بتواند مضامین خشك اخلاقي را با چاشني صنایع زود فهم چون ایهام و تمثیل بر شنونده و خواننده گوارا سازد " (۳)

۲۳ــ سید محمد رضا داعي جواد در تاریخ ادبیات ایران جلد اول ضمن ذکر سبك هندی و شعرای معروف آن سبك نوشته است (٤)

" رونق سبك هندی در این عصر و این طرز شعر و بیان نماینده هنر باریك بیني و دقیقه یابي و لطیفه کاریست که جز فکر ورزیده و اندیشه های پخته بدان نرسد و از لطایف ادبیات ایران است. سخنسرایان بنامي همچون محمد علي صائب تبریزی (متوفي ۱۰۸۱) و ابو طالب کلیم کاشاني (متوفي ۱۰۶۱) و سید محمد عرفي شیرازی (متوفي ۹۹۹)

---

(۱) مقدمه دیوان غني چاپ سرینگر ص ۳۷ (۲) ایضا ص ۳۹ (۳) ایضا ص ٤۰

(٤) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تالیف سید محمد رضا داعي جواد - اصفهان - ۱۳۹۹ ص ۲۶۷-۲۶۸

و فیضی دکنی (متوفی ۱۰۴۰) و محمد طاهر غنی کشمیری (متوفی ۱۰۷۷)
...... در این سبک هنر نماعیها کرده اند —"

و جای دیگر درباره غزلیات دوره سبک هندی چنین اظهار میکند (۱)

" و غزلهائیکه با علی درجه دقت ورقت معانی خود رسیده ودر ادبیات ما بسبک هندی (اصفهانی) معروف شده اند وبه مکتب سمبولیسم نزدیک میشوند مانند غزلیات صائب تبریزی غنی کشمیری و ......"

و همچنین در ذکر خصوصیات سبک هندی اشعاری از غنی را بعنوان شاهد آورده است. مثلا در مورد " ابتکار مضامین" مینویسد (۲)

" اینرسته از شاعران بنازکی خیال ودقت فکر و وسعت نظر وساختن مضامین بکر و بدیع و آوردن معانی عجیب ممتازند — غنی کشمیری گوید —

در هر نماز دست بزانو چرا زند
زاهد اگر زکرده پشیمان نگشته است

...... ودوم ابتکار در تشبیهات واستعارات وکنایات — غنی گوید (۳)

چاک پیراهن یوسف نبود بی معنی
خنده بر پاکی دامان زلیخا دارد

سوم شیوع فن ارسال المثل و فراوانی تمثیل — غنی گوید (۴)

نیست شهرت طلب آنکس که کمالی دارد
هرگز انگشت نما بدر نباشد چو هلال"

۲۴ — استاد محترم جناب آقای دکتر ذبیح الله صفا در گنج سخن جلد سوم آورده اند (۵)

" غنی از مشاهیر شاعران و فاضلان کشمیر معاصر صائب و شاگرد محسن فانی است. ناقدان معاصر وی اورا بنازکی خیال ستوده اند"

---

(۱) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تالیف سید محمد رضا داعی جواد - اصفهان - ۱۳۹۹ ص ۲۶۷-۲۶۸

(۲) ایضا ص ۲۹۵ (۳) ایضا ص ۲۹۷ (۴) ایضا ص ۲۹۸ (۵) گنج سخن دکتر صفا جلد سوم ابن سینا تهران ۱۳۴۰ ص ۱۰۸ — ۱۱۰

سپس قسمتي ازابيات ورباعيات خوب وشيرين غني را دراثرگرانبهای خود نقل کرده اند.

۲۵ــ دانشمند گرانمايه جناب آقای استادسعيد نفيسي مرحوم درمقدمه ديوان محسن فاني چنين اظهارکرده اند (۱)

" درميان شاعران متعددی که درکشمیر بزبان فارسي شعرگفته اند دوتن که دريك عصر ميزيسته اند ولي استاد وشاگرد بوده اند بيشتر جلب توجه ميكنند ودر عداد شاعران نامي هندوستان بايد بشمار آيند. نخست ملا محسن فاني كشميری ..... وسپس ملا محمد طاهر غني ...... ازنظر فني وشعرشناسي اندك تفاوتي هم درميان شعر فاني وغني هست وآن اين است كه شعرفاني ..... بيشتر دارای جنبهء رياليسم است وشعر غني ...... بروش امپرسيونيسم گفته شده است "

۲۶ــ گذشته ازاين شمارهء كسانيكه اشعار غني را در بياضها وجنگها وسفاين خود ضبط نموده اند اندك نيست ونگاهي بفهرست كتب خطي كتابخانه های معروف دنيا اين موضوع را برای ما روشن ميسازد. بطور مثال ايوانف در فهرست كتب خطي فارسي انجمن آسيائي بنگال عده يي بياضها را بعنوان " مجموعه اشعار " كه دارای ابيات غني نيز ميباشند تحت شماره های ۹۲۴ و۹۳۴ و۹۴۴ و۹۴۵ و۹۵۲ ذكركرده است (۲). همچنين آقای علي جواد زيدی از چهار بياض ديگر در مقدمه ديوان غني نام برده اند (۳). علاوه براين ميتوان ازگلستان مسرت نيز نامبرد (۴). ما

---

(۱) ديوان محسن فاني دكتر تيكو ص الف

(۲) Concise Descriptive Catelogue of the Persian Mss in the Collection of the Asiatie Society of Bengal by W.Ivanow p.351

(۳) ديوان غني سرينگر ص ۵۲ (۴) گلستان مسرت تاليف عبدالرحمن شاكر بن حاج محمد روشن خان لاهور ۱۳۳۱

اینجا از بیاض آقای محمود فرخ که از سخن سنجان و ادب دوستان بنام مشهد میباشند ذکر میکنیم. نامبرده عده ای از اشعار غني را انتخاب ودر "سفینه فرخ" که حاوی اشعار منتخب شعرای بنام فارسي است جای داده اند.

یکي از ابیات مندرج درسفینه مذکور این است

با سایه ترا نمي پسندم

عشق است وهزار بد گماني (۱)

سپس اشعاری چند بنام "غني هندی" نوشته اند که منظور همان غني کشمیری شاعر ماست.

۲۷ — چون ازنویسندگان تذکره ها و تواریخ ادب ونقادان سخن و مولفین سفاین بگذریم مي بینیم که فرهنگ نویسان نیزاز اشعار غني استفاده کرده اند وآنها رابعنوان شواهد لغات و مصطلاحات شعری بکار برده اند. در این ضمن میتوان از "مصطلحات الشعراء" تالیف امام قلي رازی وارسته نامبرد. مولف این کتاب بسیاری ازاشعار غني را بعنوان شاهد آورده است (۲)

۲۸ — بطوریکه میدانیم اشعار غني از همان موقع ترتیب دیوان مورد تقدیر وتمجید سخندانان قرار گرفته بود وحتي برای کسانیکه میخواستند تحصیلات در زبان و ادبیات فارسي بنمایند دیوان غني جزوکتب درسي آنان محسوب میشد. در این امر بقول آقای دکتر سید علیرضا نقوی استناد میکنیم. وی درکتاب "تذکره نویسي فارسي در هند و پاکستان" درذکر تذکره صبح وطن وضمن شرح حال مولف میگوید (۳)

---

(۱) سفینه فرخ — محمود فرخ — چاپخانه نبردما مشهد ۱۳۳۰ رجوع کنید به صفحه ۷۰۲ و ۷۱۰ و ۷۱۲ و ۷۶۵ ولي بیتیکه که در فوق نوشته شده در هیچکدام از دیوانهای چاپي غني کشمیری موجود نیست.

(۲) مصطلحات الشعراء تالیف امام قلي رازی وارسته طبع چاپخانه نولکشور کانپور ۱۳۲۶ — رك به صفحه ٤ و ٦ و حاشیه ص ۱۹ و ٤۵ و حاشیه ص ٦۹ و ص ۸۵ و ۹۱ و ۱۵۱ و ۱۸۰ و ۱۸۹ و ۲٤۵ و ۳۲۳ و ص ۳٤۸.

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

" نواب اعظم در پنج سالگي بمکتب رفت ونزد حافظ محمد مکي وحافظ عبد الوالي قرائت قرآن را تمام کرد واز مختصرات فارسي تااخلاق محسني پیش غلام محي الدین خوشنویس وانشا ی خلیفه وزلیخا و گلشن سعادت ورساله عبدالواسع هانسوی وسکندر نامه واخلاق جلالي ودیوان غني (کشمیری) ودیوان ناصر علي سرهندی ودیوان جلال اسیر را خواند ....."

۲۹ – شماره شعرای هندی که تحت تاثیر سبك وافکار غني قرار گرفتند وبطرز وروش او بفارسي یا اردو شعر سروده اند بسیار است . شعرای دیگر معاصر غني وآنانیکه مدتي بعداز او میزیسته اند چون شوکت بخاری ومرزا جلال اسیر وناصرعلي سرهندی واستاد سخن مرزا عبدالقادر بیدل برشعرای زبان اردوکه درآن زمان مراحل ابتدائي رامیپیمود بسیار نفوذ داشته اند. همچنین شعرای فارسي زبان نیزتحت تاثیر این سبك قرار گرفتند وما پیش ازین نام برخي شعراءراکه بجواب وتقلید غني شعر سروده اند بیان کردیم . اینك از دو شاعر بنام شبه قاره هند یاد مي کنیم که یکي از آنان مرزا اسد الله خان غالب ودیگری علامه محمد اقبال است . بقول خورشید الاسلام نفوذ وتاثیرشعرای قرن یازدهم ودوازدهم هجری مانند غني وناصر علي وبیدل در افکار میرزا غالب تا بیست وپنج سال اول زندگي او بسیار نمایان وواضح است و غالب بسبك وطرز آنان شعر میسروده است .اما علامه محمد اقبال غني راازگوشه دیگری مینگریست . غني برای او مظهر پاکي وصفا وآزادگي وعزت نفس است. وی در جاوید نامه از زبان مولانای روم شاعرمارا چنین میستاید وازاو بدین کلمات توصیف میکند (۱)

(بقیه حاشیه صفحه پیش)

(۳) تذکره نویسي فارسي در هند وپاکستان نگارش دکترسید علي رضا نقوی چاپ موسسه مطبوعاتي علمي تهران ص ٥٤٦

---

(۱) کلیات اقبال – جاوید نامه با مقدمه احمد سروش – تهران ۱۳٤۳ ص ۳٥۸

شاعر رنگین نوا طاهر غني
نقر او باطن غني ظاهر غني

علامه محمد اقبال بعضي اشعار غني را در منظومه های فارسي (۱) واردو(۲) تضمین کرده و معني و جلوه نو بآن بخشیده است . علاوه براین اوازربان غني شاعرهمرطن ,,مرد نقیر بظاهر و باطن غني" درسهای باارزش وسخنان پر مغز برای ملت هند که درآنزمان زیر یوغ اسارت اجانب بدترین اوقات حیات خودرا بسر میبرد بیان میکند و باقتضای حب وطن برای آزادی واستقلال هند بمساعي کشمیریان چشم دوخته است چنانکه در جاوید نامه ازربان غني اظهار میدارد (۳)

هند را این ذوق آزادی که داد
صید را سودای صیادی که داد
آن برهمن زادگان زنده دل
لاله ای احمر ز روی شان خجل
تیزبین وپخته کار و سخت کوش
از نگاه شان فرنگ اندر خروش
اصل شان ازخاك دامنگیر ماست
مطلع این اختران کشمیر ماست
خاك مارا بي شرر داني اگر
بر درون خود یکي بگشا نظر
این همه سوزی که داری ازکجاست
این دم باد بهاری از کجاست ؟

---

(۱) کلیات اقبال ـ جاوید نامه با مقدمه احمدسروش ـ تهران ۱۳۴۳ ص ۳۵۸
(۲) بانگ درا ـ لاهور ـ ۱۹۳۰ ص ۱۹۸ ـ ۱۹۹ منظومه ای بزبان اردو بعنوان"خطاب به جوانان اسلام
(۳) جاوید نامه ص ۳۶۲

این همه باد است کز تاثیر او
کوهسار ما بگیرد رنگ و بو

اقبال نه تنها از افکار او متاثر شده است بلکه افعال و اصول زندگي و استغنا رمناعت طبع غني را نمونه و سزمشق میدانست واز اشعاراو وافکار او الهام میگرفت. اینك قطعه ای را که اقبال برای تجلیل شاعر ما سروده بعنوان حسن ختام در زیرنقل میکنیم[1]

غني آن سخنگوی بلبل صفیر
نوا سنج کشمیر مینو نظیر
چو اندر سرا بود در بسته داشت
چو رفت از سرا تخته را وا گذاشت
یکي گفتش ای شاعر دل رسي
عجب دارد از کار تو هر کسي
بپاسخ چه خوش گفت مرد فقیر
فقیر و با قلیم معني امیر
زمن آنچه دیدند یاران رواست
در این خانه جز من متاعی کجاست
غني تا نشیند به کاشانه اش
متاعي گران است درخانه اش
چو آن محفل افروز درخانه نیست
تهي تر ازین هیچ کاشانه نیست

و برروح و روان پاك آن "مرد فقیربظاهر و باطن غني" و "باقلیم معني امیر" که اکنون "محفل افروز" کاشانه سخنداني نیست ودرخاك کشمیر مینونظیر بخواب ابدی فرورفته است درود فراوان میفرستیم ودرهمینجا این رساله را بپایان می رسانیم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

---

(1) کلیات اقبال - جاوید نامه ص ۲۴۰

"فهرست منابع"

کتب تذکره

۱- تذکرة الشعراء — دولت شاه سمرقندی

۲- تذکرة الشعراء — مولانا عبدالغني

۳- تذکره خوشنویسان — مولانا غلام محمد هفت قلم

۴- تذکره نصرآبادی — محمد طاهر نصرآبادی

۵- تذکره حسیني — میر حسین دوست سنبهلي

۶- تذکره نتایج الافکار — مولانا قدرت الله گوپاموی

۷- تذکره انیس خیال — نسخه خطي کتابخانه آزاد علیگر

۸- تذکره نویسي در هند و پاکستان — دکتر سید علیرضا نقوی

۹- تذکره شمع انجمن — نواب صدیق حسن خان

۱۰- تذکره نشتر عشق — حسین قلي خان عظیم آبادی — نسخه خطي کتابخانه خدا بخش بانکي پور پاتنا

۱۱- تذکره ریاض الشعراء — واله داغستاني

۱۲- تذکره سفینه خوشگو — بندرابن داس خوشگو — نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاتهران

۱۳- ایضا — مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا

۱۴- تذکره صحف ابراهیم — علي ابراهیم خان خلیل نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

۱۵ـ کلمات الشعراء	محمد افضل سرخوش
۱۶ ـ ماثر الکرام	غلام علي آزاد بلگرامي
۱۷ ـ مخزن الغرایب	احمد علیخان هاشمي نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۱۸ ـ مراة الخیال	امیر شیر علیخان لودی
۱۹ ـ تذکره خزانه عامره	غلام علي آزاد بلگرامي
۲۰ ـ تذکره مقالات الشعراء	میر شیر علي قانع تتوی
۲۱ ـ واقعات کشمیر	خواجه محمد اعظم دیده مری
۲۲ ـ تذکره خلاصة الکلام	علي ابراهیم خان خلیل ـ نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۲۳ـ پارسي سرایان کشمیر	دکتر گ ل تیکو
۲٤ ـ تذکره آتشکده	لطفعلي بیگ آزاد
۲۵ ـ تذکره اسرار الابرار	بابا داود مشکواتي
۲۶ـ تذکره بستان بي خزان	

دواوین وکلیات شعراء وسفاین

۲۷ - دیوان اثیرالدین اخسیکتي	مصحح رکن الدین همایونفرخ
۲۸ - « حافظ	« محمد قزویني و دکتر قاسم غني
۲۹ - « خواجو کرماني	« سهیلي خوانساری
۳۰ - « عطار	« سعید نفیسي
۳۱ - « غني کشمیری	چاپ نولکشور لکهنو ۱۹۳۱ میلادی
۳۲ - .. ایضا	چاپ سری نگر بامقدمه علي جواد زیدی ۱۹٦٤ میلادی
۳۳ - « فاني (شیخ محسن)	گردآورنده دکتر گ ل تیکو

٣٤- ديوان فرخي سيستاني	مصحح دبير سياقي
٣٥- 〃 قاآني	〃 محمد جعفر محجوب
٣٦- 〃 معزي	〃 عباس اقبال
٣٧- 〃 منوچهري	〃 دبير سياقي
٣٨- كليات اقبال	با مقدمه احمد سروش
٣٩- بانگ درا	علامه محمد اقبال
٤٠- كليات صائب تبريزي	با مقدمه امير فيروز كوهي
٤١- گلستان مسرت	عبد الرحمن شاكر بن حاج محمد روشن خان
٤٢- سفينه فرخ	محمود فرخ
٤٣- رباعيات سرمد شهيد	با مقدمه مولانا ابوالكلام آزاد

سايركتب

٤٤- اپانيشاد سراكبر	باهتمام دكترتارا چند و سيد محمدرضا جلالي نائيني
٤٥- آثار الصناديد	سرسيد احمد خان
٤٦- احوال واشعار رودكي	سعيد نفيسي
٤٧- ارمغان پاك	اكرام
٤٨- الذريعه الي تصانيف الشيعه	العلامة الشيخ آقا بزرگ الطهراني
٤٩- المعجم في معايير اشعارالعجم	شمس الدين محمد قيس رازي بتصحيح مدرس رضوي
٥٠- امثال وحكم	علي اكبر دهخدا
٥١- بزم تيموريه	سيد صباح الدين عبدالرحمن
٥٢- تاريخ اقوام كشمير	منشي محمد دين فوق
٥٣- تاريخ ادبيات ايران	سيد رضا داني جواد

٥٤ ــ تاریخ حسن چهار جلد	پیر غلام حسن شاه کویهامي
٥٥ ـ تاریخ عالم آرای عباسي	اسکندر بیگ
٥٦ ـ تحول شعر پارسي	زین العابدین مرتمن
٥٧ ــ تزك جهانگیری	جهانگیر شاه
٥٨ ــ چهار مقاله	مصحح دکتر محمد معین
٥٩ ــ حدائق الحقائق	رامي تبریزی
٦٠ ــ دبستان مذاهب	چاپ نولکشور کانپور
٦١ ــ دره نجفي	نجفعلي میرزاآقا سردار
٦٢ ــ دقائق الشعر	
٦٣ ــ رساله در فن شالبافي	حاجي مختار حسن اشائي
٦٤ ــ رود کوثر	شیخ محمد اکرام
٦٥ ــ شعرای فارسي زبان کشمیر	پایان نامه دکتری آقای گل تیکو
٦٦ ــ شعرالعجم چهار جلد	مولانا شبلي نعماني ترجمه فخر داعي گیلاني
٦٧ ــ شعرالعجم في الهند	شیخ اکرام الحق (بزبان اردو)
٦٨ ــ شعر و ادب فارسي	زین العابدین مرتمن
٦٩ ــ غالب	خورشید الاسلام
٧٠ ــ فرهنگ آنند راج	محمد پادشاه باهتمام دبیر سیاقي
٧١ ــ فرهنگ انجمن آرای ناصری	رضا قلي خان هدایت
٧٢ ــ 〃 برهان قاطع	مصحح دکتر محمد معین
٧٣ ــ 〃 علوم عقلي	دکتر سید جعفر سجادی
٧٤ ــ فهرست کتابهای چاپي فارسي ج ١	خان بابا مشار
٨٥ ــ گنج سخن جلد سوم	دکتر ذبیح الله صفا

٧٦ـ لسان القلم في شرح الفاظ العجم	عبدالقهار بن اسحق شريف مصحح اديب هروى
٧٧ـ لغتنامه دهخدا	
٧٨ـ معجم البلدان	ياقوت حموى
٧٩ـ مراصد الاطلاع علي اسماء الامكنة والبقاع	صفي الدين عبدالمومن بغدادى
٨٠ـ مجله ماه نو	بزبان اردو چاپ كراچي
٨١ـ منتخب التواريخ	ملا عبدالقادر بدايوني
٨٢ـ مجمع البحرين	شاهزاده داراشكوه نسخه خطي كتابخانه مجلس شوراى ملي ايران تهران
٨٣ـ مجله هلال مرداد ١٣٣٤ ژوئن ١٩٦٣	چاپ كراچي
٨٤ـ ماثرالامراء	نواب صمصام الدوله شاهنوازخان چاپ دهلي (بزبان اردو)
٨٥ـ مجله آهنگ سپتامبر ١٩٥٩	
٨٦ـ مثنوى معنوى	مصحح رينولد ـ ـ نيكلسون
٨٧ـ مصطلحات الشعراء	امام قلي رازى وارسته
٨٨ـ نزهة القلوب	حمدالله مستوفي طبع دبيرسياقي
٨٩ـ نقش پارسي براحجار هند	علي اصغر حكمت

كتب انگليسي

90. Ain 'Akbari, English translation by Col.H.S.Jarrett	
91. A History of India	J.C.Powell Price
92. Bibliotheque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans Bibliothecaire a laBibliotheque Nationale, Tome Troisieme, Nos,1161-2017,Paris	E. Blochet
93. The Cambridge History of India	Col.Sir Wolesly Haig & Sir Richard Burn.

94 The Cultural Heritage of India — The Rama Krishna Mission Institute of Culture, Calcutta.

95. A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the collection of the Asiatic Society of Bengal. — Waldimer Ivanow

96. Dabistan -e- Mazahib — Translated by Shea and Troyer

97. Descriptive Catalogue of Arabic, Persian & Urdu manuscripts in the Library of the University of Bombay — K.B.Shaikh Abdul Qadir Sarfaraz.

98. The Encyclopaedia Britanica, 14th edition

99. The Glimpses of Medieval India — Yusuf Hosain

100. The Historians History of the World — The Times

101. History of Shah Jahan of Delhi — Banarsi Pershad

102. India since 1526 — V.D.Mahajan & R.R.Sethi.

103. Indian Paintings Under the Mughals — Percy Brown

104. Journey from Bengal to England through the Northern Part of India, Kashmir, Afghanistan & Persia and into Russia by the Caspian sea. — Forstar George

105. Kashmir Under the Sultans — Mohibbol Hasan

106. Kashir 2 vols — Ghulam Mohiuddin Sufi.

107. Kashmir Cesus Report Pt.I — Matinuzzeman

108. The Life and Times of Mahmood of Ghazna — M.Nazim

109 The Muslim World — Hartford Seminar Foundation.

110. The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge

111. A Short History of Aurangzeb J.N.Sarkar

112. Travels in the Mughal Empire Dr. Francis Bernier

113. The Valley of Kashmir Walter.R.Lawrence.

J AND K ACADEMY OF ART culture AND Lang.

